می‌آمد و رازداران دین فخرالدین رازی را ختم العاقبة گفته اند بیت

عقل گو در راه دین ره بین بدی ، فخر رازی رازداری دین بدی

پس گفته رازی که در آن او وقت راضی نبود چه اعتبار و از آورده اند آورده اند

که آدم از راه غصه بر آن زمین آمده گفت که تو خون جگر گوشه من بخوری بار دیگر زمین

باز زمین سوگند خورد که خون فرو نبرد و بعد از آن صد سال آدم علیه السلام

زیست حزین و غمگین و گاهی خنده نکرد و عجب اتفاق واقع شده که قاف

که علامت قتل است اول اسم قابیل وارد شد و لهذا قاتل گردیده و هاکه

نشان هدایت است مصدر نام هابیل شده و لذلک هدایت یافته گفته اند

نقل است قابیل بعد از قتل هابیل متردد گردیده که این را چه باید کرد حکم شد حضرت جبرائیل را

که متشکل شد بشکل جانور و گشت یک جانور را و غسل و تجهیز و تکفین کرد چون

قابیل همچنان دید همچنان کرد پس غسل و تجهیز و تکفین از آن وقت شده است

پس بغسل مشغول گردیدند فصل غسل و هند باید که در حیات آن

استعمال میکرد و در و برگ کنار یا اشنان جوشانیده باشند استحباباً

اولاً برگها را کوفته ملایم ساخته در دیگ انداخته جوشانیده آب نیم گرم بخته

در آب غسل اندازند تا آب صاف گردد و بخته معمول است که در تابه آب غسل



اما اخته جوش نکنند غرض حاصل نمیشود و عبث است پس آب در باکه میان
آشنایان نا آشنایی فقه جاری است خالی از کدورت کراهتی نیست
باید ظرف آب گرم و سرد که از احیا واجب است کفایه آنچه از حقوق میت است
کفایت است مثل تکفین و جنازه اما نماز سوای غسل درست نیست کذا فی الترغیب
چه طهارت میت برای نماز فرض است مثل طهارت دیگر صلوات
تا به باران یا بخود شسته شد نماز جایز است اما وجوب غسل بر مردمان باقیست
باید که باز غسل دهند پس غرقه را اگر وقت بر آوردن از آب نیت غسل
کرده بر آرند همان کافی و الا باقی است مگر بعذر چنانچه سقط گردد در چاه
باشند خلاص غسل جنابت و حیض و نفاس فرض است و غسل نو مسلم جنب و میت
واجب و غسل جمعه و عرفه و عیدین و احرام سنت غسل عرفه و احرام
حاج راست اگرچه غسل جمعه وغیره سنت موکده است بسبب خلیفه کم و کوته
مستحب گردیده کما فهم من السلطانیه چنانچه مسواک بقایم مقام سبابه و غسل
کافر مشرف باسلام بغیر جنابت و کسی که بسال بالغ گردیده و کودکی
که جنب شده مستحب وجه غسل میت آنکه مردن حدث است پس می باید پاکی تمام بدن
چنانچه خواب موجب حدث است از ین اعاده وضو آید و مردن از ین حدث

کلان

کلان است لهذا تمام بدن باید و نزد محققان مردن بیدار شدن است
پس هر که بیدار گردد دست و پا میشوید و لذلک چون مردن بیداری تمام است
کل اندام باید شست و طریق شستن این است اول ستر کشند و غسال و
یک کس دیگر را باید که آب ریزد زیاده از حاجت نشاید و مستحب است باشد غاسل
اقرب الی المیت و اگر نداند غسل پس اهل امانت و ورع و نیز مستحب است
باشد غاسل ثقه مسائل تمام غسل را و پوشد چیزی که بیند از قبایح مثل
سواد وجه و ظاهر کند اگر بیند چیزی که در عجب آرد او را مانند نور وجه
و طیب رایحه و اگر باشد میت مظهر بدعت پاک نیست حدیث او
برای زجر مردم از بدعت و نیز مستحب است که قریب غاسل مجمری که در آن
حنوط باشد بوی عدم انتشار رایحه کریهه میت و افضل است که باشد
غسل میت مجانا و در حدیث است من غسل میتا غفر له سبعون مغفرة لو قسمت مغفرة
منها علی جمیع الخلایق لوسعتهم کسی که غسل دهد میت را بخشیده شود و او را هفتاد
بخشید که اگر قسمت کرده شود یک مغفرت از انها بر تمام خلایق هر آینه
فراخ باشد ایشان را پس غسال وضو کند و این مستحب است و بحیض و
نفاس و جنابت مکروه بعده تخته ۳ کرت بشویند و حنوط کنند چنانچه

عود و بخور ستة مرتبه یا پنج نوبت یا هفت باز زیر و بالای تخته بگردانند کذا
فی المختصر و میت را بر آن راست بغلطانند چنانچه سرش سمت مشرق و پا
بمغرب باشد تا توجه قبله حاصل آید و تجرید کنند میت را استحبابا نه باعتبار تسهیل تطهیر
و غسل و در ثیاب مخصوص بنبی خاص است صلی الله علیه و سلم بخلاف جمیع
چرا که او علیه السلام شسته شده است در قمیص خود بدانکه علی رضی الله عنه رسول
علیه السلام را بسینه خود تکیه کرده عباس و فضیل و قاسم ابو القاسم را میگردانیدند
و شقران و اسامه آب میریختند کذا فی النافع و ته بندند که ساتر زیر ناف و زانو
بپوشاند گفته اند که باید یک گز طول و عرض دو گز و قیل ستر عورت غلیظه تنها فقط
کافی است در کنز العباد است و عورت غلیظه او را بپارچه جامه بپوشند
وهو الصحیح اما اصح آنست که واجب است پوشیدن او را از زیر ناف
تا زانو قال علیه السلام لعلی رضی الله عنه لا تنظر الی فخذ حی ولا میت و
هکذا فی الترغیب و در سلطانیه گفته و عورت غلیظه او را بروایتی از
زیر ناف تا زیر زانو بپوشند لیکن اگر میت مو پیر است فتوی بر ستر هر دو غلیظه
و خفیفه است و اگر معبر است ستر عورت غلیظه کافی است پس درین حال
دیدن میت از زیر ناف تا زانو سوای عورت غلیظه منع نه بخلاف حی و نادر

مراهق

(حاشیه: السلام شسته شده است در قمیص خود)
(حاشیه: ف — ته بند میت)
(حاشیه: ف — دیدن میت از زیر ناف تا زانو سوای عورت غلیظه ۱۲)

مراهق را عریان نیز رو است که رواست دیدن عورت او در حین حیات
صغار باشد یا صغایر و آنچه نوشته اند که صغار را بعد پنج سال دیدن برهنه
مضایقه نیست بخلاف صغایر محمول است بر احتیاط نه وجوب چنانچه ستر تمام
اندام عورات را پس وضو دهد بالترتیب اعنی اول به پنبه یا پارچه دهان صاف
کند بعده بینی باز رو بشویند پس دست راست بعده چپ تا آرنج یعنی دو دست
تا بند دست اول نشویند و مضمضه و استنشاق نکنند تا آب اندرون نرود
و قایم مقام آنها به پنبه یا پارچه تر دهن و بینی صاف کنند و خلال ریش نمایند
خلافا للث فقی و مسح سر و گوش و گردن نکنند لیکن در غنیه و مبسوط و خواهرزاده
و نوادر گفته که صحیح و ظاهر روایت آن است که مسح بدهند زیرا که موت
نیز حدث است چنانچه جنابت منقول است از ابو حنیفه رح پنبه که پنبه را در
سوراخ بینی و دهن نهند و بعضی گفته اند در سوراخ گوش نیز نهند کذا فی
کنز العباد اما معمول عدم مسح است بدانکه انسان را دو حالت است حال
حیات و حال ممات و اعضای وضو را نیز دو حالی بعض را غسل و بعض را
مسح و ازین است که گفته اند فرض وضو دو است غسل و مسح میت را
نصف حال حی که غسل اعضا باشد مقرر نمودند و مسحها موقوف داشتند

(حاشیه: ف — ترتیب ...)
(حاشیه: ف — مسح سر میت)

تا فرق باشد میان وضوی حی و میت و بالعکس نکردند که غسل قوی است
از مسح پس رعایت قوی بمیت ضعیف اولی باشد دست میت نشویند
بنابر آنکه اول دست که میشویند بجهت آنکه دست آلت است این را پاک کرده
باستعمال آرند و میت ازین فارغ است و تقدیم مضمضه و استنشاق بواسطه آنکه
آب اندرون نرود و قایم مقام آنها پاک کردن بینی است و پایها بشویند اول
راست بار چپ تا شست انگشتان و صغیری که نماز نداند او را وضو ندهند کما فی
عورت غلیظ
صلوت ماجبی بعده استنجا دهد ای خرقه بدست پیچیده سوات او را بشویند
اما جنب را قبل از وضو استنجا دهند کذا فی البرهنه من الخلاصه پس جنب نیز غسل
ید استنجا کند و بعده وضو کند و همان از مسئله استنجای میت بسیار ناواقف اند
و حی و میت را استنجا یکسان میشناسند و بقول غاسل انگشت را خرقه
بپیچیده و بدندان و لب و بینی و ناف او را مسح امام حلوانی گفته امروز عمل بر این
است کذا فی البرهنه بعده سر و ریش او را آب خیرو که در تازی خطمی گویند
معجمه کوبنده شویند ترغیب با صابون و بعد ازین به پهلوی چپ خوابانند و
پهلوی راست را غسل نمایند و باز عکس و باز بدن تمام بشویند و غاسل دست
زیر خرقه نکند و از بالا شوید کذا فی الملتقط جز عضوی که دیدن آن محظور

مس

غیر سه نماز نداند

ف بلغ را بعد وضو استنجا دهند بخلاف زنده

در حد زیر خرقه نکند و از بالا شوید

مس آن محذور است و نه قیاس موی آنجا واجب عضو مقطوع میت حکم وارد
بهنه و در روایت ملتقط محمول است بروایتی که دیدن هر دو عورت میت
ممنوع است تا ممنوع است بر احتیاط و بعد از ان خشک نمایند و آب بسبز از زرد
بستر کی بجامه جفت کنند و علامت میت شکم را بمالد اگر چیزی ظاهر شود همان محل را
طاهر کنند فقط هذا فی المسعودی وغیره چنانچه بوطی قرده بازال و اگر چیزی ظاهر شود
هم استنجا مستحب است پس استنجا مکرر نیست و اگر در حوض ده در ده غسل دهند
در میان همه شرایط مذکوره غسل او میشود فاما غاسل از کلو یا از گردن میت را
رفته و دهن و بینی او را از آب بیرون دارد و آب بیک دست گرفته بشوید
و دهن و بینی بشویند و سر و ریش میت را شانه کردن و ناخن بریدن نباید
کذا فی الاشفیه و نه قص شعر که اینها برای زینت است و میت مستغنی است ازین
کذا فی البحر صحیح و کاکل و نحوه بماند کرفت خلاف الشافعی و اگر
مکسور بماند باس کافر و اگر چیزی از موی یا ناخن او ماخوذ شد در کفن کنند
کذا فی البرهنه و حالت غسل قرآن و دعا منع است چون میت مرده ماند
قریب جنازه مکروه کذا فی الانواع و علیه الفتوی پس بخیر ماخوذ است انچه
در زبان است بگوید غاسل غفرانک یا رحمان تا فراغ غسل بعد فراغ غسل میت

تمام کتاب

موی زیر ناف تا از نود

ف شرح وطی کند مرده اگر انزال نشود همان جا استنجا مرده بشویند

ف سر و ریش میت را شانه نکرد

ف در حالت غسل خواندن قرآن و دعا

غسل غاسل افضل است که او علیه السلام غسل میکرد از چهار از جنابت و یوم
جمعه و از حجامت و غسل میت کذا فی المشکوة و غسل مسنون و غسل بعد غسل میت
برای احتمال اصابت رشاش نجس میت است و باحتیاط داشتن مغسل میت
بگمان آنکه روح انجا می آید بیهوده است و آب غسل میت مقدار نیست مثل
غسل جنابت و غیره بهر قدر که میت خوب بمبالغه شسته شود صرف نمایند
و آب غسل جنابت چهار سیر شاهجهانی تا پنج سیر و یکنیم یا و یک سیر بالا است
از انجمله بنیم سیر استنجای کلان که فرض است چهار محل این فرض است یکی
مذکور دوم حیض سوم نفاس چهارم از غائط که زیاده باشد از درم شرعی
که چهار نیم ماسه است بفتوی سوای درم مقعد و یکنیم سیر وضو باقی بجهت غسل
و برای وضو همین قدر است و تحقیق آب سیار و غیره در فصل اسقاط است و در
مشکوة است که امر کرد علیه السلام بغسل بنت خود که زینب بود بعد وفات
زنان غساله که غسل دهید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بهر قدر که نظافت بینید و
در روایت دیگر غسل دهید وتر سه بار یا پنج یا هفت پس معلوم شد که تقدیر
آب نیست برای غسل میت غسل زن چون رجال است و ارسال شعر او
بر صدر است نه بر ظهر شرح طحاوی غسل دهد فرقه مردان مرد از او و فرقه زنان

مغسل یعنی محل غسل دادن میت ۱۲

آب غسل میت مقدار ندارد

آب غسل جنابت

غسل دهد فرقه مردان مردان را

زنان را

زنان را و غسل ندهد یکی از آن مرد دیگر را و فرق نیست میان بنت به و عجوز کما فی
فتاوی قاضیخان و ضرورة جایز است غسل معتده منکوحه مادام که حادث
نشود موجب بینونت مثل بوسه پسر زوج و مانند آن بشهوت مر زوج را
و بالعکس تیمم است بخرقه همه را انکار این تیمم میمم منحرف شده احتیاطا
و الا آنچه در نماز عورت نیست عورت غیر باز و بدان محظور نبود و اگر محظور نباشد
و آن روی و دو دست تا بند و پا است کذا فی التر غیب و علیه الفتوی
پس غسل ندهد مولی ام ولد و مدبره و مکاتبه و جاریه را کذا بالعکس ایضا
و غسل دهد رجل مرأة خود را عند الشافعی بر قیاس غسل علی رضی الله
عنه فاطمه را رضی الله عنها جواب ما آن است که این نزد او ست نه نزد ما
چه مشهور نزد ما آن است که اسمای بنت عمیس او را غسل داد و حسنین رضی الله
عنهما آب می آوردند و میریختند این از نافع است و خنثی مشکل را در
گهواره انداخته آب بر وی ریزند این مذهب بعض است در انواع العلوم
نوشته که این را هم تیمم است اگر ما در و پدر و هند برهنه دست و در
این هر دو بیرحد بدست خرقه یا با عضای میت اختیار همین است چنانچه
در خانیه و وقایه است و نیز در این است مکروه است مرد و زن را حنظ او

غسل ندهد مولی جاریه و نحو

از غسل ندهد ام ولد و مدبره و مکاتبه و جاریه مولی را ۱۲

از نپوشد اعضای میت نه بیند ۱۲

وبرای ختن او داه از مالش خرند و اگر نداشته باشد از بیت المال بعده ثمنش
واخل خزانه مذکور نمایند و در شرح آن است که بجهت غسلش جاریه بخرند
که مملوک او نمیشود بعد موت و لا غسلش برای سید درست بودی بلکه اولی
از غسل رجل رجل را و حاضر نشود و خنثی مراهق غسل میت را انتهی کلامه و اگر
ختنه نکنند نیز روا است که نادر ضرر ساقط کردد چنانچه کافر کلان ایمان آرد
مقطوع و آنهم وقتی است که کلان بود و اگر خرد باشد روا نبود که ختان ختن کنند
احتیاج اشتبرای داه نبود و این اصل است کذا فی النوادر و آنکه اندام مشین
نداشته باشد و بول از ناف کند و غائط از مقعد و علامات ممیزه ذکور و اناث
نداشته باشد حکم خنثی دارد و متیمم در تیمم غیر سه ضرب زند برای روی و یمنی و یسری
متیمم چنانچه برای خود جائی که گرد نباشد بجهت خلال اصابع هذا فی شرح الوقایه
که تیمم غیر بغیر دو دست ممکن نیست اما نیت بر غیر است اگر غیر مریض
و اگر غیر مریض بود که آن میت بر خود در تیمم سه فرض است نیت نوبت
ان که تیمم برفع الحدث و استباحة الصلوة و این جنب و حائض و نفسا را
یکسان است هر سه را نیت رفع حدث کافی است و این فرض است ابتدا در
وضو سنت و وقت این ناشتن رواست و نزد شافعی فرض چون تیمم و نزد زفر

در هر دو نه بود و دو دست بر زمین پاک زدن یکی برای مسح وجه دوم بجهت ذراعین
و فرض چهارم ضرب سیوم جائی که گرد نباشد برای تخلیل اصابع کذا فی شرح
الوقایه و سنت آن هفت است اول بسم الله گفتن دوم تفریج اصابع سیوم اقبال
چهارم ادبار پنجم افشاندن تراب از دستها ششم ترتیب هفتم موالات کما فی
بحر الرائق و تیمم تمام تن برهنه و اگر میت غیر مشتهی باشد روا است غسل دهند او را
و همچنین اگر صغیره مردان و مجبوب و خصی مثل فحل است و اگر مرد و مرد دور زن
مرد و مرد نباشد مگر کافر زنان این را تعلیم غسل و کفن نمایند که بجا آرد و نماز
عورات کنند بترتیبی که معهود است و می آید ذکر فی الانواع و اگر صغیر غیر مشتهیه بود
همین غسل دهد و اگر زن میان مردان فرد و کافره و صغیر یعنی کم از دوازده ساله
در میان نبود تیمم دهندش کذا فی الخانیه اگر غیر محرم باشد بجامه دهد و محرم بی این
و اگر یکی از آن هر دو بود او را تعلیم غسل نمایند تا غسل دهد کذا فی الخانیه و اگر شخصی
در آب مرد تجدید غسل است مگر که در آب نیت غسل باشد فی الکتاب المزبور
کامل و اگر در آب اندک بمیرد یا ناشسته افتاد و آب پلید شود و میت را
بر کشند و بشویند و اگر مومنی که ناشسته در آن افتد اتفاقا آن آب نجس نشود و باز
بشستن حاجت نه بخلاف مرده کافر باتفاق بلی میت سگ بعد ریزی نجس نشود

چونکه نجاست پلید تر کرد و آز آنکه اعتقاد او نجس است ازین او سبحانه فرموده انما
المشرکون نجس تا پاک اعتقاد گفته بیت اعتقادت گر نباشد رنج و محنت ضایع است
حق تعالی دوست دارد اعتقاد پاک را و ثالثه مخالف زنده موافق مسلم زنده در
جمیع امور مثل سور و قطرات غسل و انداختن دست در روغن و نحوه بنا بر دفع
حرج برای ابتلای عام الا در آب چاه که با افتادن او قصداً یا بغیر قصد آب چاه
نجس شود و بفتوی اگرچه بعد غسل افتد چنانچه در ماحی از عتابیه گفته که خوک و کافر
و سگ با فتادن محض نجس کنند تم کلامه و در چلپی است که نزد امام خوک چون سگ نجس است
و هو الاصح و آزین است که اگر سگ را ذبح سازند گوشت و پوست وی پاک
گردد و نماز با آن جایز کذا فی السلطانیه همچنان سایر حیوان غیر ماکول اللحم سوای خوک
و آدمی اگر عورتی فرزند مرده زاد و در آب اندک افتاد آب پلید گردد اگرچه غسل داده
این در مجموعه خانی است و در برهنه و ذخیره است که غساله میت هر سه پلید است
اگر جائی قرار گرفت و بجوی رسید پلید گردد اما اگر تعاسل در آن غسل رسد و از و
احتراز ممکن نبود نه انتهی چنانچه رش آب مستعمل متوضی نزد امام هم بخلاف جنب
و حایض کذا فی الظهیری و اگر مومن مرده و جنب و حایض که پاک شده از حیض هر سه
همراه دارد و آب بمقداری است که یکی ازین سه کافی است صرف آب

صورت

ثالثه مخالف زنده موافق مسلم زنده در جمیع امور

خوک و کافر و سگ با فتادن محض نجس کنند آب را

غساله میت هر سه پلید است

صورت دارد اول اگر ملک یکی ازین سه است همان غسل کند و بر دو تیمم دوم
اگر مشترک است در هر سه بر مرده خرج نمایند سیوم اگر آب مباح است جنب
رفع جنابت کند و دیگران تیمم کنند که رفع جنابت برای امامت اولی است کذا فی
الفتاوی الحجة اضیاء الدین است دو زن است یکی جنب است و دیگری پاک از
حیض و آب یک را کافی است هر کرا ملک است همان صرف کند اگر مباح است
غسل کند طاهره از حیض و دومی تیمم کند و اگر آب نباشد برای غسل میت و
اعضای تیمم نیز ندارد و همچنین دفع کنند و حکم نماز می آید اگر مسلمانی گذشت
بر همه فریضه گردد که بشویند و کفن کنند و نماز گزارند و دفن نمایند چون یک کس
گزارد از همه نیابت دارد و در حدیث علی تحیته السلام هر که مرده را بشوید برضای
او سبحانه وی را از گناهان پاک گرداند و هر که کفن کند برضای او تعالی ثبات ایام
کرده باشد خویشتن را در بهشت از حلهای بهشتی و هر که گور کند برضای جل ثنائه
طیار رخته باشد جای خود را گوشکها در بهشت و اگر دو کس باشند در سفر
یکی از سفر گردیدن دیگر واجب شود شستن او بوجوب اجرت و اگر میان
جماعت گذشته مزد غسال واجب شود فی المسعودی و ثمن اغتسال بطریق
زوجه بر زوج است فی السراجی و آیا مسلم را غسل کافر واجب است لیکن

از آب ملک کسی نیست

بر رسول علیه السلام

فضیلت غسل دادن میت

ثمن اغتسال زوجه بر زوج

الغسل بطریق بدعت

شهید اکبر

گشت چنانچه نفقه او و شهید را غسل ندهند و ریش نشویند که دم شهید ما و ام که
متصل تن است و جامه او حکم تن دارد و پاک است تا اگر در آب اندک افتد
نجس نمیشود و اگر علاحده شده نجس است تا اگر بجامه شهید پاک است یا دم
که نشوید تحفة المسائل شهید بر دو ضرب است شهید اصغر و شهید اکبر شهید
اصغر آن است که بر شکی و یا تشنگی یا غرق و حرق و هدم و ترددی و مثل این
و اطلاق و تب و امثال آن بمیرد و این را غسل و کفن و جنازه کنند
و شهید اکبر آنکه در حرب اهل حرب یا در جنگ بغات کشته و یا قطاع الطریق
یعنی رهزنان کشته شد یا از دست مسلمان ناحق کشته و قتل او موجب دیت نباشد
بخلاف قتل خطا و مثل آن و شهادت شروط سیزده است اول آنکه
وجود دیست و هشت عدمی و وجودی این است مقتول مؤمن باشد یا مومنه
و بالغ باشد و نزد ابو حنیفه عاقل نیز شرط است تا اگر مجنون بالغ باشد
شهید نمیشود و پس نزد امام چهارده شرط شهادت است و پاک از جنابت و حیض
و نفاس نزد امام بخلاف صاحبین و اگر در اثنای حیض و نفاس شهید شود از امام
دو روایت است راجح روایت غسل کذا في مجموعة الخاني و قتل بظلم باشد و بجریح تیز
چنانچه شمشیر و دشنه و مانند اینها اما کشته میکاز سه فرقه اهل حرب و بغات

و قطاع الطریق

شهید بر دو نوع است

شهادت اکبر یعنی شرائط شهید اکبر سیزده اند

و قطاع الطریق بهر آلتی که کشته شود خواه تیز و غیر تیز شهید اکبر است کذا فی شرح الوقایه و بشرح
داخل قطاع الطریق اند و لهذا اگر مسلم دیوار کافر هدم کرد و بر او افتاد و مرد شهید باشد
غسل نباید داد و نزد امام محمد شهید نباشد مگر که کافر بر او انداخت و مرد و در نیو شهید
میشود چنانچه در خانی گفته شد ششم قتل که موجب قصاص باشد نه دیت چنانچه در قتل خطا
و مثل آن و قتل پدر پسر را که برین تقدیر دیت است نه قصاص و بخلاف کشتن
پسر پدر را که باعث قصاص است ما حصل آنکه اگر پدر پسر را قتل کند پسر شهید اکبر
نمیشود و پدر را دیت می آید نه قصاص و اگر ولد والد را بکشد والد شهید اکبر میگردد
و پسر را قصاص می آید ای قتل بدل پدر نه دیت و دیت صد شتر است در خطا
وجوب یابد است اخماسا بیست بنت مخاض و بیست ابن مخاض و بیست بنت لبون
و بیست حقه و بیست جذعه و در شبه عمد یابد واجب است ارباعا بیست و پنج
بنت مخاض و بیست و پنج بنت لبون و بیست و پنج حقه و بیست و پنج جذعه
قتل پنج است قتل عمد و شبه عمد و خطا و شبه خطا و سبب سوای عمد همه
موجب دیت است شرح وقایه و در غیر خطا دیت شتر چون خطا است که تمام
یا یک هزار دینار زر یا ده هزار درم نقره در تمام قتلهای موجب دیت که قاتل را
از خویشان و هم حرفت ادا لازم میشود مر ورثه مقتول را غیر قاتل یا قسط در سالها

ف
دیت صد شتر است

ف
قتل پنج است

گفته واجب میشود بر هر واحد از عاقله ثلث درهم در ثلث سنین و واجب نمیشود
اکثر از ثلث کذا فی خزانة الفتاوی اگر عاقله نباشد از بیت المال است
اگر باشد موجود و گرنه بر جانی است که ادا کند در هر سنه ثلث درهم یا اربعه
و این احسن است بقول ناطقی از انچه زاهدی گفته که ادا کند ثلث درهم در
سنین کذا فی الجامع درمسعودی است و بر عاقله او دیت است که مدت
مدت سه سال و بر هر یکی در مدت سالی زیادت از چهار درم نشود پس اگر کم شود
دیت وفا نکنند از بیت المال دهند والا بر مال جانی و بر پدر قاتل دیت از
مالش است نقط چه موجب و خونش خطا است و در فتاوی زاهدی است
که دیت در زمان ما نیست مگر در مال جانی چرا که رحمت تناصر از عشایر مرتفع شده
الا از اهل قریه که متناصر میشوند کذا فی البرجندی این روایات اشتباه است
و در شرح وقایه است در صورت قتل اب ابن را این نیز شهید اکبر است که
مال هر چند واجب شده است اما بنفس قتل واجب شده است بل بسقوط
قصاص بحرمت ابویت است این روایت شرح وقایه معتبر است از روایات
مزبوره انواع و هفت عدمی این است بعد زخم نخورد و نیاشامد و جواب
نکند و جراحت را مداوا نکند و یک وقت نماز بهوش زنده نماند و از معرکه

یعنی اگر بیت المال موجود نباشد بر مال جانی باشد ۱۲

تناصر یعنی یاری دادن ۱۲

هفت شرط عدمی در شهید اکبر است

و غازنده

و غازنده بار از معرکه بیرون نیارند پس اگر در اثنای راه یا بوقت رسیدن بار از معرکه
جان بحق تسلیم شود شرط شهادت فوت نمیشود و اگر در آرامگاه فوت شود
فوت شود الا اگر از جهت وطی اسپان و مردم آورده باشند این در جامع گفته و
ایضا در بین است اگر رو در انجا که شهید شده خیمه بر پا کنند در حالت حیات مرتفع
میشود و وصیت نکند زیاده از دو کلمه کذا فی حقائق المنظومة و ایصا با مور دنیاوی
یا آخرت بمختار ایصا از شرائط است نزد ابو یوسف خلافا لمحمد این در شرح
وقایه است و در کافی گفته که نزد بعض این اختلاف بوصیت با مور آخرت است
پس با ایصای امور دنیوی مخل است باتفاق و نزد بعض خلاف است پس گفته ابو یوسف
محمول است بر ایصای امور دنیوی و بدین مخل است اتفاقا و آنچه محمد گفته
محمول است بر ایصای امور اخروی و با این عدم مخل است اجماعا و هر که
ازین هفت عدمی یکی وجود یابد او شهید مرتث خوانند ای نفع گیرنده از منافع
حیات پس هر که آن شرایط مسطوره موجود شد اکبر است و اگر شرطی از ان شروط
مفقود شود اصغر و غسل و کفن واجب و اگر یافته شود میت صحیح در معرکه پس
شهید است چرا که ظاهر این است که اهل حرب کشته باشند و مقتول ایشان شهدا است
بای شیء قتلوه و شرط جراحت در کسی که یافته شد در معرکه برای این است

مرتث
ای نفع گیرنده از منافع حیات

بهر کدام چیز کشته شود ۱۲

که تاوان بشد برینکه قتیل است نه میت حتف انفه و اگر مقتول مجروح یافته شد
و قاتل معلوم نباشد اگر بیرون شهر است حکم شهید اکبر دارد و اگر در شهر است
ازین بهتر است یعنی غسل و کفن و نماز هست اما شستن و نماز وقتی است
که یکی ازین سه شرط متحقق باشد یافته شود اکثر بدن یا نصف بدن با سر
یا دو نیمه طولا و الا لا یعنی اگر یافته شود نصف غیر راس یا ریزه ریزه یا نصفی
مشقوق طولا غسل داده نشود کذا فی شرح الوقایه و کنز العباد اقول مراد
از اکثر بدن و نصف با سر بالا از کمر است با سینه که سینه میت سر را جواز صلوة
جنازه است چنانچه در صلوت جنازه مبین گردد و فرق میان صحرا و شهر بنا بر آنکه
در هامون قتل موجب دیت و قسامت نیست بر اهل محلت و در شهر موجب است
پس سبک گشت اثر ظلم بدان و در صورت اول قصاص باشد بر حالت خود و بحیا...
غسل نیست میت را که متفسخ یافته شود و همچنین محترق را که انگشت یا خاکستر گردد
غسل نیست بهتر است صورت در خرقه ملفف نموده تدفین نمایند و اگر یافته شود
که مسلم است یا کافر پس اگر باشند برو سیمای مسلمین مانند ختان و خضاب غسل
داده شود و الا فلا و اگر در دار اسلام مرده یافته شد و هیچ علامت اسلام
و کفر معلوم نگردد حکم لقیط دارد و پس احکام مسلمین بکار برند و فی الصلوة

المسعودی

مقتول مجروح یافته شد

اگر یافته شود که مرده مسلم است یا کافر پس اگر ... مسلم

المسعودی اگر کسی را موی لب نیست بود اگرچه سنت فرج نبود او را حکم کنیم
باسلام و اگر موی لب دراز بود اگرچه سنت فرج بود حکم نکنیم باسلام و بعضی
گفته اند اگر شخصی مرده یافت که در کنار رش مصحف و در میانش زنار اگر در
دیار مسلمانیست پس غسل و نحوه بباید کرد زیرا که متیقن شد که مصحف
محض بواسطه نمود مسلمانان است و این عذار ضرف و اگر در دار حرب است
مسلمان است که در نجاز زنار خاص بجهت ترس کفار است و اگر کودکی
از دار حرب اسیر آمد و گذشت اگر مادر و پدر هم هستند تبعیت معامله
مسلمانان کرده شود و الا لا الا که عاقل باشد و اسلام آرد یا یکی ازینان
مسلمان گردد خواه مرد خواه زن آن طفل بحسب اسلامی میشود کذا فی النجاح
که ولد تا رسیده تبع بهترین والدین میشود که الولد یتبع خیر الابوین دینا است
ازین و همچنین هر که از والدین سید باشد خواه مادر خواه پدر ولد سید میشود
الا مولود مطلق و او غیر منکوحه غیر کفو تابع ام در رقیت کوکه و الد شرح
بغیر سید بجهت رعایت نبوت بخاندان نبوت که الولد یتبع الام حلیة
ست از ... و اگر کودکی از شکم مادر زنده بدر آید چنانکه استهلال ازو
معا رسد یا حرکت یا شهادت قابله یا ام بظهور رسد و فرد غسل و کفن و نماز

اگر از والدین سید باشد خواه مادر خواه پدر ولد سید...

از خواه پدر ... خواه ...

ونام باید گزارد والا نماز نشاید گذارد و در بواقی انواع جواز کماء الانواع
و بشهادت قابله وام وارث نمیشود بالاجماع مگر بگواهی رجلین چون تا بعین
یا امراتین و رجل و نزد امام محمد بیک روایت وقتی که ظاهر شود خلق غسل و
کفن است نه نماز و اگر وقت تولد مرد اگر تولد از طرف پا است ظهور ناف
بحیات شرط است برای لزوم غسل وغیره و اگر از سر است سینه باز بند کافی
شرط است و حیات بیرون شدن شرط است برای ارث و نام و غسل وغیر
و بجهت نفاس و انقضای عدت وام ولدیت کنیزک و تعلیق طلاق
و عتاق علوق کافی است یعنی افتادن بچه خام بیش از صورت آدمی
در امور آخره حکم فرزند دارد و شرط ظهور بعض اعضا که موی یا ناخن باشد
باشد و در ذخیره است که مدت ظاهر شدن خلقت و نفخ روح مقدار
یکصد و بیست روزی که در تحفه هست و حکم مولود میت در ارث تا اکثر مدت حمل
که دو سال است معتبر است و در حمل غیر میت اقل مدت که شش ماه است
پس حمل را چهار حمل شد بدانکه مولود را که نام نیک نهادن سنت است بشرط متولد شدن
زنده اگر مرد است مسمی بمردان کنند و اگر زن است بزنان و اگر ممیز نباشد
خلق او نامیده شود باسم مشترک مانند طلحه و لیکن مختار نزد ما عدم نام است

واهل [illegible]

وارث نمیشود مولود مگر بگواهی دو مرد یا دو زن و یکمرد ۱۲

زنده ... شرط است برای ارث و نام و غسل و غیر ذلک

چون نفی و نحوه را غسل نیست بعد ازین تکفین است تکفین کفن پاک
از نجاست مقدار نیز فرض کفایت است و غسل شهید که شهید اگر را چون
غسل و کفن نیست بل همان جامهای خون آلوده نماز گزارده مدفون سازند لیکن
از جنس کفن نباشد مثل دار و پوستین و اسلحه و موزه و نحو ذلک بکشایند و
همچنین هرچه زائد الاکفان بود حاصل آنکه هرچه زیاده از مقدار اکفان مرد
باشد دور کنند و اگر کم باشد کمی را پوره کنند پس اگر یا جامه بود بگذارند و
دو چادر دهند و اگر جامه نیز بود و یک چادر دیگر دهند و اگر دو جامه باشند تا آن
یک دور کرده چادر کرده بدهند و اگر از سر نو کفن دهند و خون آلوده دور کنند
نیز روا بود همچنین کفن نیست کشته یا فته معقود و الشرائط ثلاثه مذکوره
فصل سابق را و منتفخ و سوخته را که زکال بار ما و کرده کافور
اعضا را که بدان سجده میشود بمالند و آن هفت و دو دست و دو زانو و دو پای
و این مستحب است کذا فی العمادیه و حنوط کرده شود اکفان را قبل وضع میت در آن
یکمرتبه یا سه یا پنج و زیاده ازین هیچ است و کلمه منع نبشته ... سینه بنویسند
و نبشتن بقلوح پاک او یا از سیاهی که لا یخفی تقی نماند که بسم نیز کافی است
بلکه ضرور هر دو وصل معتاد مرسوم شده کنند و از در حدیث است و نه قول

کفن پاک

مجتهدین منشای عادت شخصی وصیت نوشتن بسم الله رب نفع کرده بود نوشتند

شخصی بخواب دید پس فرحان پرسید که از چه کفت برکت بسم الله کذا سنکرم العباد

در مردم معتاد شد ولیکن ترک تسمیه وغیره اولی برای نابودن برای مجتهدین و

کفن از زر که بدهند میانه یعنی رجال را خانجه و رعید می پوشند وآن را خانجه

در خانه مادر و پدر پوشیده میرو نداکر باشد والا بر اولیا است واکر وارث

نباشد یا مفلس است از بیت المال دهند و اکر مال در بیت المال نباشد بقدر

یک کفن سوال کنند و زیاده ممنوع است هکذا فی الانواع العلوم واکر معلومی

باقی ماند بصاحب معلوم رد کنند اکر معلوم شود والا در میت آخر مثله صرف کنند واکر

مقدور نباشد بر فقرا صدقه کنند در سراجی است کفن مرد بر زن او لازم نیست اکرچه

معسره بخلاف عکس که بر عکس است هرچند موسره باشد و تجهیز نیز لازم است

اکر معسره باشد نزد ابو یوسف رحمة الله بخلاف طرفین که نزد ایشان لازم نیست

وعلیه الفتوی و در موسعه و در وجیز است که از مواهب الرحمن و در تحفة

الفقها است جبر زوج بر کفن مقلله بجهت عرت حالت حیات خلافا لمحمد رح

والفتوی علی قول ابو یوسف رح کذا فی الغیاثیه یعنی جبر کند قاضی زوج مقلله

برای کفن این نزد قاضی بفتوی که کسوت او بر وی حین حیات لازم است

لات هم بهتر است کرفتن کفن بقرض اکر در مال شبهه باشد کرفته اند که چهار

چیز موجب حل است قرض و کسب بقدر ما یحتاج الیه بهر نوعی که باشد و میراث

وارث و فرض یک کفن است کفایه و برابر است نو و کهنه و مقدم است

بر دین و وصیت و وارث بقدر سنت مکر پنج دین مقدم است بر تجهیز و تکفین

اول آنکه غلام او در حین حیاتش جانی کسی شده باشد بعد از آن مرد

دوم رهین غلام ملکیت دارد و دوم چیزی رهن کذاشته و همان چیز در

بست سیوم عبد ماذون در زندکیش مقروض کسی کردیده باشد و

بنده ترکه مانده چهارم کرایه شی برشی کرفته آن را در قبض کرایه دار نهاده

مرده و همان متروکه او باشد پنجم قیمت مبیع که قبل قبض از بایع جان سپرده

قبض شده یا عوض بهایش چیزی بطریق کرو بفروشند و داده مرده همان

چیز را مالک است فقط پس در همه صور مذکوره آن اشیای مزبوره فروخته

اول قرض ادا نموده بکفن اجرا نمایند این حکم وقتی است که ترکه کم مانده

والا همان حکم تقدیم است و مسنون مرد را سه است ایضا پیراهن و ازار

و لفافه و کفن کفایت مرد این ازار و لفافه است یعنی از این ترک

سنت نمیشود کفن کرده شد او علیه السلام بسه ردای سحولیه یمانیه

از پنبه و در روایت دیگر قمیص و عمامه نیز بود کذا فی المشکوة و در نافع است کفن او علیه
سه جامه بود میانه بها و جامه صحاری و یک برد حبره نه دستار و نه پیراهن چه
تکفین مزبور خاصه حضرت بود علیه السلام و سحول نام قریه است از مضافات
یمن و مفهوم میشود که سازان کفن عدم هسم اصحاب غسال که در غسل ذکر رفته
بودند پیراهن با آستین و تریز مثل کفنی فقرا و مراد از تریز بغل است نیز الصادق
بلد بیله و وقت کمی عرض و چاک از جانب گوش مردان را و زنان را از سینه
از گردن تا شتالنگ و پس و پیش برابر بود در کافی است در غرائب محیط نسوی صدرش
و قمیص جانب منکبین در عرف کرته که لباس اناث است و قمیص پیراهن که لبس ذکور است
این در فتاوی قاضی است و آن مقدار چهار نیم گز میباشد و عرض او بمقداری که تمام بدن
ملبوس کرده و اگر جامه کم عرض بود دو سه بله بهم دوخته راست کنند و آنچه
معروف است که بر تمام بدن راست نمی آید سهو محض است لیکن پیراهن حی از
نصف ساق تا بالای شتالنگ است و آستین تا سر انگشتان و دو من او بقدر
یک بدست و گر ازار از نصف ساق تا بالای شتالنگ او از نان ازار فرو کشند
و قدم بپوشند و او علیه السلام جبه رومیه تنگ آستین پوشیده و وقت وضو
بر رو غسل انداخت کذا فی البرهنه و آن هر دو از تا پاکین لفافه یک بدست

چاک کرته میت

پیراهن میت

زیاده

زیاده باشد از ازار و لفافه دو گز میباشد و در دادن دستار مختلف فیه است نزد
بعضی مطلق بدهند و بطور جنیدی علی الاطلاق ندهند و تحشی بندی الوالمظفر را
چنانچه علما و مشائخ و اهل دول را روا است و بغیر ایشان را نا خوب متاخرین اولاد
اگر ورثه راضی باشند و فیما بین نابالغ نباشد کما وقع فی المختصر و شرح آن آمده
پس معلوم شد که دستار حق غالب بجان نیست و اگر کسی از حق خود بدهد منع
و قدر آن هفت دست است مثل عمامه غیر شمامه حضرت علیه السلام هر روزه در روز
عیدین دوازده گز بود و ای دستار زیر هر دو رو بر سر نهند یا در میان هر دو دور
حاشیه زیلعی است عمامه میت سبع اذرع است از آنجمله سبع اصابع برای ذنب
او و باقی بجهت تکویر آن و در بعضی نسخ است عمامه میت سبعة تکویر است بغیر
ذنب و این انقص است از سبع اذرع و آنچه مذکور است در حاشیه مذکور
اولی است کذا فی تحفة الطلبة فی هذا الباب چنانچه در نافع المسلمین است
اگر میت عالم بود یا شریف دستار نیز بدهند و آن هفت گز شرعی بود اما در این
زمانه برای عامه مسلمین مستحسن است که بدهند و عمل مشایخ ما برین است و سنت
طرف بستن گذاشتن سنت است بر عکس حالت حیات و در برهنه گفته و قبل شمله او
بر پیچ دستار از جانب راست بپیچند و او را از جانب راست بسته بندند و در قنادی

دستار میت هفت گز

شمله دستار آغاز [illegible] وغیره

حجة الاسلام است و دو رکعت با ذنب عمامه افضل است از هفتاد رکعت
بغیر ذنب و ذنب قاضی [illegible] و پنج اصابع است و خطیب بیست و یک
و عالم بیست و هفت و متعلم هفده و عام هفت و صوفی اربع اصابع اما حد
حوش [illegible] باشد در وجه او ضیا و در عین او بکا و در وعد او وفا و در قلب او تقا
و در ید او سخا انتهی و در مسعودی گفته و مستحب است دنباله دستار فرو
گذاشتن میان دو شانه مقدار یک بلشت و بعضی گفته اند مقداری که
بنشیند دنباله دستار بر زمین افتد و بعضی گفته اند مقدار یک شت و گشتن
دستار کوته باید داشتن در میان دو کتف چون دستار ویران شود
ادب وی را بر زمین نشاید انداختن قال علیه السلام العمائم تیجان العرب
یعنی عمامه تاج عرب است پس تاج را حرمت دار بر زمین نشاید ز دین و
چون ویران شده باشد باید که بنهد ته از ته باز کند و نیکو در پیچد و گفته اند
هر دستاری که بی ذنب است شیطانی است و شمله بمقدار علم در حاشیه ملا
عصام نوشته که سنت بظاهر داشتن سنت موکده است تم لفظه لیکن
درین عصر پیچیده داشتن بهتر است و ازین را پیچ کفن است که بر گور شده
و دامنی بقدری که موی [illegible] پوشیده شود و قبل طول آن دو گز و عرض یک شبر

شمله دستار بظاهر دارد

ولیه

سینه بند میت [illegible] تا زانو ۱۲

و سینه بند مقداری که سینه مستور گردد و عرض ما بین پستان تا ناف کذا فی
الزیلعی و در جوهره است تا فخذ و در حلبی است طول آن [illegible] و عرض از تحت
بغل تا دو ران و علیه الفتوی و کفن کفایت زنان ازار و لفافه و دامنی است و خرقه
کفن رجال و پنج پارچه مذکور شد حق میت است چنانچه ته بند بشرط حضور و علت
ورثه و خرقه برای استبرا گو که وارث نارسیده بود بخلاف جامه نماز و جامه
[illegible] و نحوه و پوشانیده زن محرم باشد و محرم را کفن داده شود چنانچه
تکفین کرده شود و حلال را [illegible] تا آنکه ستر کرده شود سر و روی را و مطلب [illegible]
خلافا للشافعی [illegible] حکم خنثی حکم زن است و مجبوب و خصی چون فحل و کفن
مراهق و مراهقه مثل بالغ و بالغه است مراهقت کمتر از حد بلوغ که دوازده
سال است در حق صبی و نه در ماده صبیه و اما [illegible] این صغیر را یک و صغیره را دو و
و در زیادتی مختار اند کذا فی الخلاصة و کفن رنگین مکروه است فی التحفه چنانچه
عهدنامه در کفن و [illegible] در [illegible] ذکره المسعودی و آنچه گفته اند باک نیست گفته
اند که در گلو انداخته سر موم بند نماشند و در گور طاقچه بطرف راست مرده که سمت قبله
است تعمیر نموده بدارند عبث محض است و تکلیف صرف و بی ادبی کمال [illegible]
اسما الله نوشته در نکه می نهند نشاید نهادن که بی حرمتی اتم است چنانچه [illegible]

کفن حق میت است [illegible] وارث نارسیده [illegible]

تورثه ۳

شود ۳

کفن مراهق و مراهقه مثل [illegible]

عهدنامه در کفن [illegible]

در فصل تدفین کفن ابریشمی مکروه است تحریمی و زری حرام چنانچه در حالت حیات
و عذار بود است نه تار اگر تار و پود از ابریشم و زر بود مکروه است کذا فی الاطلاق
و اگر پود از ابریشم و زر بود منع است در غیر حرب و اگر از ریسمان باشد جواز در
و غیر حرب و علم زر چهار انگشت عرض و طول چون عطف ذیل و فوطه و نحوه جایز است
این از تیسیر است و مکروه نیست زنان را ابریشمی و معصفر و مزعفر کما فی الحلاوی در کنز
گفته آنچه در حیات حلال است پوشیدن آن روا است کفن بدان و روش پوشانیدن
اینکه اول لفافه را گسترانند و بر وی ازار اندازند و بر ازار پیراهن نهند پس مرده را پیراهن
پوشانند بعد ازار چنانچه بلیه و سر جیب اندرون باشد و بلیه دست راست بالا
این از امام محمد مروی است و هو مختار الهدایه و در ظاهر روایت اول ازار
پس پیراهن چنانکه روی او زیر ازار نهان شود کما فی الغیاثیه و عمامه را از هر دو روا
برسر نهند یا در میان هر دو روا کما فی ... و اگر میت مرد باشد بدستور لفافه پوشانده
یعنی بلیه جیب درون و بلیه راست بیرون هر دو طرف به بندند اگر خوف انتشار باشد
و الا لا کذا ذکر فی المختصر و اگر زن باشد بعد پیراهن دامنی بر سر نهند و شعر او دو گیسو
کرده دو طرف بر سینه گذارند کذا فی المضمرات و موی مرد گذاشتنی ماند و بر
ازار سینه بند پوشانند یعنی سینه بند در میان ازار و لفافه باشد کذا فی ...

کفن ابریشمی مکروه تحریمی است
کفن زری حرام است

عطف بکسر کناره دامن ۱۲

روش پوشانیدن کفن

الانواع و جایز است پوشانیدن یکی از سه وجه یا زیر ازار و لفافه یا وسط
هر دو و یا بالای هر دو و لیکن بالای هر دو بند نمی‌باید و هر خود خوش باشد چنانچه صاحب
انواع در رساله دیگر گفته پس آنچه ابوالمکارم کرم نموده خرقه فوق الاکفان
جواز است اما تخصیص جواز نه و معهذا جواز است لیکن بد نما و در ترک است
مرده پهلوی راست و دست چپ جنب چپ واگذارند و در سینه بند کرده اسلم
کفار است وقت پوشانیدن کفن روی میت بطرف آسمان باشد ...
تعیین نیست و اگر کفن بحرکت مرده ملوث شود بعد پوشانیدن تطهیر ...
و شستن و امثال آن میت را برآرند و کفن نباشد باز از مال او کفن داده دفن کنند
هر مرتبه که چنان شود چنان کنند و اگر مالش مقسوم بین غرمای او شده مستور وارث
نه از غرما و اهل وصیت پس اگر میت تازه باشد کفن سه ثوب است مرد را
و پنج است زن را و اگر منتفخ ثوب واحد کافی است و اگر گذشته مفلس است
پس چنان کنند که بابتدای گذشته و اگر نجبری کاویده کشیده تاخیر کرده ...
و کفن برقرار است نگهدارند تا صرف کفن گذشته غیری کنند بر زندگان صرف
نمایند و اگر کفن غیری داده ملک این است نه ازان ورثه این از خانی است
و اگر ثوب ساتر جمیع بدن موجود نشود ضم کرده شود با وراق درخت و در ...

اگر مرده کفن ...
اگر کفن ...
اگر کفن از دو زنان بدر آمده باشد ۱۲
را گسر دیده ۱۲
اگر جامه جمیع بدن میت کفن ...

تبیین است هر عورت عقلا کافی نیست و اگر هم نرسد و نه چیزی پوشانیده دفن
نموده نماز بر گور او گزارند گویند که در وقت غزا صحابه فوت کرده بود و یک چادر
موجود شد آنقدر که اگر سر پوشیدند پا برهنه میشد و اگر پا سر آن حضرت علیه السلام
فرمودند که سر پوشیدند و گیاه اطراف پا پیچیدند و نماز گزارده دفن کردند پس یک جامه
که تنها بالای مرده رهسا نشود فرض است و ستر او صحت نماز تا اگر ظاهر میت پوشیده
کرده و طرف دوم نه جائز نباشد و بالکه نیت نهادن کفن برای خود و در وقت
آن بعد سال بر دیگران و ماجور میشود و برآن که معمول بعض سلف است و گل پوشانیدن
مرده را بدعت مسعودی و همچنین است حنا و سرمه و شلوار و غیره نیز راله انها
از بهر زینت است و میت از آن مستغنی است و اسقاط بجنین حیات بکار نمی آید بعد از آن
باسقاط مشاغل کردند فصل اسقاط بر والی لازم نیست مگر بوصیت
ثلث مال که وصیت باداء فدیه صلوات و صوم واجب است بر مقصر الاداء کما مر
و مستحب است اگر وارث بالغ باشد اداء آن بر ورثه و غیره و اگر وصیت نکرده
بسبب او تبلیغ احسان است فان الله تعالى يحب المحسنين که بسبب آن او را مواخذه
فرض و واجب نمیشود چنانچه حج محو میگرداند گناههای ماسبق را حق الله باشد
یا حق العبد وعليه الفتوى كذا في البرهنه و همچنین اقوال استاذی چنانچه می آید و

از مراد از حق العبد
تقصیر عبادات

لهذا

لهذا اسقاط را اسقاط می نامند و طریقه اش آنکه سالهای عمر میت را حساب کنند
او نه مدت بلوغ که دوازده سال در مرد و نه سال در زن است طرح دهند و
این اقل مدت بلاغت هر دو است زیرا که اگر زن و نه ساله یکی از علامات بلوغیت
ببیند بالغه گردد و مرد در دوازده سالگی و بلوغ غلام با حتلام باشد یا با حبل یا
با انزال و بلوغ جاریه با حتلام یا حبل یا حیض و از امام یوسف آمده که غلام موی
عانه و دختر نهود پستان نیز بالغ شوند برآمدن و في الحقيقة یک علامت است
و این آنکه هر که بصفت عقل و ادب موصوف است بالغ است و الا نه اگر چه
چهل ساله بود و اگر آثار آن بظهور نرسد پانزده سالگی است و در مالکیه هرجا مافرض
اسقاط اقل مدت معتبر است پس این را که ما بعد هر شبانه روزی شش نماز
با وتر حساب کنند هر نماز را و همچنین هر روزه رمضان المبارک را و در روایتی
تمام نمازهای شبانه روزه را نصف صاع عراقی که باعتبار تعارف بلاد ما دو سیر
شاه جهانی است چون صدقه فطر و ظهار اعتبار نامند به نصف صاع دو ما
دو مد است و مد رطل و رطل بیست استار پس مد یکصد شاه جهانی باشد و من چهل
استار است و استار یک مثقال چهار و نیم مثقال که وزن بیست شاه جهانی است چنانکه
در شرح سفر السعادة مذکور است پس معلوم شد که سیر شاه جهانی چهل پهلو اشاه جهانی است

و فوت هشتاد اصحابه فوت شد
پوشانیدن مرده را بدعت
اسقاط بر والی لازم نیست
بلیغ بمعنی بسیار
و محو میگرداند گناهها حق الله
طرح بمعنی دور
حامله کردن
در اسقاط اقل مدة بعضی دوازده سال در مرد و نه سال در زن است

ونصف صاع بسیر عالمگیری هم دو سیر عالمگیری است هشت فلوس کم چه سیر
عالمگیری شصت وچهار بیسه عالمگیری است ووزن بیسه عالمگیری چهارده
ماسه ووزن بهلول شاهجهانی بیست ویک ماسه پس شصت بیسه عالمگیری
سیر شاهجهانی شد پس از دو وچهار بیسه عالمگیری نصف صاع دو سیر عالمگیری
هشت بیسه کم شد زیاده کند خدا عمر او ودر قاموس است صاع چهار مد است
وهر مد یک رطل وثلث ودر مؤید است پیمانه چهار منی ای چهار من سنگ شرعی
ربع سوم حصه رطل است ۱۲
است وقول مؤید مؤید شرح وقایه ومسعودی است وغیره ومن شرعی
یک سیر شاهجهانی است که سیر شرعی وزن بیسه شاهجهانی است واز
فتاوی برهنه پیمانه دو منی مفهوم میشود ودر باب طهارت پس وزن این من اگر
خواهد بود از آنچه در کتب مسطور است ومآل هر واحد واحد است ودر قنیه می
سنجد پیمانه اینست که در آن سیزده سیر گندم وثلث سیر گندم بسیر جلالی
که بیست وشش درم سنگ است وکسیر چهار سیر ده سیر کم گندم موازنه باشد ودر نصاب
طهارت بیست وپنج مثقال است که ده نیم بهلول شاهجهانی باشد واین اختلاف
کتب در وزن صاع باعتبار اختلاف وزن هر دیار است ومآل همه
یکی است در فوائد المسلمین است درم زکوة سه ماسه ویک حبه وخمس حبه

بهار بکسر نام شهریست
از اردوی ورد

میشود

میشود ودرم بیهقی چهار ماسه ویک حبه وخمس حبه است ودرم نکاح معتبر ماسه بگفته
ودرم سرقه نیز همچنین است ودر فتاوی برهنه درم نجاست بوزن مثقال
ودر رشیدی گفته که مثقال چهار ونیم ماسه باشد واین راجح است ودر معدن
آورده والدراهم سبعون شعیر او در نظم نظم نموده بیت ده درم شرعی بسنگین شنو
کان دو توله هفت ماسه نیم جو دیگری گفته بیت ده درم شرعی بسنگین شنو
کان دو توله هفت ماسه هفت جو اگر رسند مثقالت چه مقدار بگو تو چار ماسه چار حبه
وگر رسند دینارت چه مقدار بگو تو چار ماسه چار حبه اما تفصیل فوائد فوائد معتقد ار
بخش ماهیت درم است ووزن ماسه هشت حبه است وحبه هشت برنج میانه
که عبارت از سه جو وسط است وتوله دوازده ماسه وتانک چهار ماسه وقیراط
چهار جو ودانگ ودانق چهار سرخ وسدس سرخ واوقیه ده وقیه هفت ونیم مثقال
در مؤید است اوقیه بالضم وتشدید قاف چهل درم تاج ودر قنیه چهل درم سنگ آورده
انتهی وبعد قاف منقوطه یای تحتانی است وغرق بفتح غین معجمه شانزده
رطل است قاموس رطل بغدادی نوزده سیر شاهی وسه سیر شاهی یکنیم توله
ودو ماسه منظمی چهل استار است منافع الادویه قله دوصد وپنجاه رطل
وباعتبار شافعی رضی الله تعالی عنه امام وحنفیه معتبر صاع حجازی است که
از امام شافعی ۱۲ از امام ... ۱۲

حساب توله درم و...

ف
قله بوزن

پنج رطل و ثلث رطل است و آنچه در بعض کلام مشایخ واقع که هر نمازی را سه
سیر جهانگیری است هر سیری سی و شش تنکه که دو و نیم سیر شاهجهانی و ثلث سیر
شاهجهانی باشد اعتبار نمایند اعتبار نمائید در احتیاط که او قول شافعی رحمه الله
که یک صاع حجازی کم پنج رطل باشد اعتبار نموده و کسر الکامل ساخته سه
سیر جهانگیری پوره کفه بنصف گندم مجموع کفارت نماز و روزه یکساله که شصد و شصت
روزه باشد باعتبار نصف صاع که دو سیر شاهجهانی است بوزن شاهجهانی
یکصد و نه نیم من میشود و بوزن عالمگیری یکصد و دو و نیم من و ده سیر و دو
و باعتبار قول شافعی که نصف صاع حجازی هست با تکمیل کسر یکصد و چهل و هفت
من و [illegible] سیر و [illegible] کفارت شاهجهانی میشود و قس علی هذا باقی [illegible] جو یا مویز
یا خرما دهند یکصاع یعنی دو چند از گندم که چهار من که چهار سیر شاهجهانی باشد
و روا است صرف بکیل و وزن نزد یک شیخین و نزد امام محمد بوزن روا نه
و اگر نقد باشد یا فواکه یا غلات دیگر سوای حنطه و شعیر نرخ گندم کرده بدهند
و آرد گندم مثل گندم است و آرد جو چون جو و سویق چون آرد و مصرف
غیر مالک نصاب است هر که باشد بغیر اصول و فروع نکاحا و سفاحا و فروحی
خیل زکوة است مصرف زکوة و صدقه فطر و کفارات و نذر هفت کذا فی [illegible]

و ثلث رطل

کفارت نماز و روزه یکساله

آرد و غیره

مصارف زکوة و صدقه فطر و کفارات و نذر

فقیر یعنی

فقیر یعنی کسی که کم از نصاب دارد و صحت و کسب بالغ نزد و مسکین یعنی کسی که
چیزی از مال ندارد و عامل صدقه ای در سوائم و عشر اغنیا درین زمان ادا نمیشود
پس محصول زکوة او انکرده و علیه الفتوی و مکاتب غیر و اگرچه ابن غنی
باشد هو الصحیح پس اگر عاجز آمد با خود حلال باشد و مدیون غیر مالک نصاب
فاضل و فی سبیل الله ای منقطع الغزات بسبب فقر نزد قاضی و منقطع
الحاج نزد [illegible] والاول هو الصحیح و ابن سبیل که مال دارد نه با خود مسافر بود
یا مقیم و اگر چندان دارد که بوطن [illegible] رسد یا کسب نبود دفع با و روا نه
و روا است صرف آن همه این مصارف و به بعض و هشتم مؤلفة القلوب بود
آن مردود شده پس غنی و فرزند بالغ و بنده او را جائز نباشد و مراهق عاقل
و معتوه را روا است کذا فی الملتقط دیوانه و کودک را مگر چون ولی او قبض کند
چون پدر و وصی و اگر باحتمال فقیر غنی را داده داده جائز بود و همچنان اصول
و فروع را بوهم اجنبی و همچنین کافر را بظن مسلم بخلاف مملوک خود مطلق یا معتق
البعض بگمان غیر و اباحت روا نه نزد امام محمد بخلاف امام ابو یوسف
اگر با کسی که در عیال او باشد بخوانده به نیت زکوة یا فطر روا بود نزد یک امام
ابو یوسف بخلاف امام محمد و علیه الفتوی کذا فی البرهنه و لیکن صدقه فطر

و قربانی با اهل ذمه برات اهل ذمه است چنانچه زکوة و نذر و غیره و درین ایام
زمانه بشریف و هو الاصح و صدقه فطر کم و بیش به درویش واحد جائز است
چنانچه در فطر ترغیب گفته است و این از راه افضلیت و الا ده صاع به درویش
واحد و صاع واحد به ده درویش روا بود و اینجا چنانچه فدیه اسقاط همه یک فقیر را داد
و از یک نماز برای دو فقیر روا نه کذا فی البرهنه بخلاف فدیه تمام کفارات که کم
از صاع بفقیر واحد درست نبود و همچنین ده صاع به درویش واحد مگر هر روز
یک صاع داده باشد که درین صورت در معنی هر روز فقیر علیحده میشود و علی هذا
زیاده از ده مسکین نیز اگر در کفارات تعیین مساکین مقرر شده و در تنها تعیین
مساکین نبود در حلف عشره مساکین علی هذا اگر خورش دهد و نان گندم با خورش
واجب نیست منافع القلوب بخلاف اسقاط که در او مساکین مقدار نیست اسقاط وضع
متاخرین است چنانچه می آید دستور اسقاط است فدیه شیخ فانی نه صلوة که
صلوة با ایام ادا میشود به عذر و اگر باز قادر شد قادر گشت در صوم صدقه نفل گردد
و جائز است اسقاط به مصحف مجید که بحکم آیه مجید لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا بهای بیشمار
دارد و باین معنی از فرائض و سنت نمید که در فصل مرض ذکر یافته قطعاً جواز
دادن مجید معلوم گشته بروایت اصح و قطع نظر از آنکه در معتبرات واقع گشته

یا نه

فطره و قربانی و غیره اهل ذمی دادن روا است

به از یک نماز برای دو فقیر روا نبود

در غیر واجب است هم

اسقاط به قرآن مجید

یا نه اما متعارف خود کرده دیده از آنکه هر گاه که غیر قرآن مثل بازکاله گرباس بقدر مبلغ فدیه
میت بوصف کم بها بدست فقیر بفروشند و حیله اسقاط نمایند چنانچه می آید و بود
پس اگر بمصحف مجید که بی بها است چنین کنند بطریق اولی جائز باشد پس آنکه
برین حرف منکر شد هیچ حرف بجا است چنانچه ضم کردن با آن فلوس و زیور پس اگر چه
وقت دادن آن نامه آسمانی بگوید که این کفارت نماز و روزه فلان میت است
که بتو میدهم و بدهد و او قبض کند و بگوید که قبول کردم میت ساقط الذمه میشود و حیله
نیز جائز فقیر را باتفاق و غنی را باختلاف چنانچه او که در صورت مذکور گرفته
گرفته باز گوید تو بخشیدم و همچنین روا است حیله اسقاط زکوة ملاک است نزد
امام ابو یوسف و مکروه است نزد امام محمد کذا فی شرح الوقایه و غیره و حیله است که
قبل از سال مال زکوة بمعتمدی هبه یا بفروشند و بعد از سال از و هبه کنند و
و بیع اقاله کنند و این حیله کسی کند که زکوة نتواند و از نزده بترسد گویند که امام ابو بکر
تا نیاوی در خواب بحضرت رسالت علیه السلام مشرف شد یکی از شافعیه حاضر بود
عرض کرد که ابو یوسف حیله اسقاط زکوة روا داشته فرمود که ابو یوسف آنچه روا داشته
حق است و صدق کذا فی فتاوی برهنه پس از این ترجیح قول ابو یوسف مستفاد
میشود لیکن در اسقاط ایجاب و قبول شرط است و در سراجی گفته که تملیک شرط است

در وقت دادن قرآن برای اسقاط میت چنین بگوید

حیله زکوة

در اسقاط ایجاب و قبول شرط

واباحت روانه رہنه بخلاف زکوت که درین نیت مالک در وقت جدا کردن

ازمال یا وقت ادا و قبض تصرف اهم است و حب سالهای عمر تمام شود یک بار دیگر

برای اسقاط واجبات و کفارات یمین و سجده تلاوت و جواب عطسه وغیره بدهد

واو قبول بکند و بگوید که من تو بخشیدم و بهر قدر که خواهد استرضای خاطر او نماید

کما قیل اقول آنچه از کتب معتبره مستفاد شده اسقاط صلوت و صوم است

فقط و یمین و نحوه در عبارت که اعتبار را شاید نظر نیامده بلی تعیین فدیه

نماز و روزه هر روزه مقرر شده چنانچه گذشت و تعیین اینها غیر مقدر

و معهذا ظن در حق میت نیک باید کرد نه اینکه بر ذمه او همه ثابت باید ساخت

واین سوء ظن است و با وجود سهو در نماز ادا شده بسهو و معهذا لکن هرگاه

فدیه صلوات تمام عمر داده تدارک همه نقصان نمازها هم حاصل گشت

و در غرابت وحیله ادای فدیه وقتی که باشد وارث فقیر این است که

بدهد و من کنم فقیر را پس بخشاند از و باز بدهد او را همچنین تا آنکه تمام شود و

تمام شد لفظ او و این طور مذکوره بتکثیر عمل و صرف وقت تحمل افتد چنین است

که مبلغ یا غله فدیه تمام عمر او مشخص نماید پس بفروشد مصحف یا چیز دیگر را

بهمان مقدار مبلغ یا غله فدیه نزد فقیر پس قبض کند فقیر مبیع را و گشت ثمن

مذکور

اقول بعون الله نقول — آسان تر اسقاط آنست

مذکور بر ذمه فقیر دین پس گوید مقتدی یعنی فدیه دهنده که بایع است بخشیدم من

ترا این قدر که رسیت از نقد یا از جنس در عوض فدیه فلان میت و بگوید فقیر

مشتری قبول کردم کذا فی رسالة التجهیز که از مولوی عطار اعد مدرس شاهجهان آباد

و وکیل شرعی حضرت عالمگیر است این در فدیه جائز است بخلاف زکوت

مثلا بر کسی وام دارد و آن را عوض زکوت بر مقروض بخشد پس حلیم حصه

قرض محسوب زکوت کرد و تعیین زکوت آن قرض ساقط شود و بعض جهال

در اسقاط که بایکدیگر بطریق دور و تسلسل می بخشند و نیز در ختم قرآن چنانچه

در بعض مدارس مروج است بدعت است و اختراع مردمان از بن غلط کرده

اند که ابی کعب روزی نزد او علیه السلام آمد و گفت که یا رسول الله هیچ ندارم

و مفلسم از خدمت که یاران دیگر میکنند محرومم و متاسف حضرت فرمودند

که تو غنی جمیع ثواب آقراء با همه کن او همه کرد حضرت باز بدو بخشیدند و

فرمود که من برین مهر کردم تا قیامت نگهدار بدانکه اسقاط در صدر صحابه نبوده

چرا آنها تارک صلوت و صوم نبوده و اسقاط بر مقصر صلوت و صوم است فقط

لهذا الحال هم در مکه معظمه و مدینه منوره نیست که در انجا تارک نیستند و در عهد

امام اعظم هم نه متاخرین بقیاس فدیه بیر فانی اسقاط فانی تجویز کرده اند پس

جهال در اسقاط بایکدیگر بطریق دور میبخشند و در ختم قرآن مسکه

اسقاط در زمانه صحابه

هر قدر که قضای صلوة و صوم نموده باشند همان قدر اسقاط است و اگر نه
اگر وصیت کرده لازم والا احسان و اولی آن است که بقدر تقصیر
ادا نمایند و اگر قضا بسیار بود و مال کم پس مصحف جایز است که قیمت بسیار
دارد و همچنین چیز دیگر چنانچه مذکور شد و حج ساقط نمیشود بلکه بنیابت ادا
نمایند اگر وصیت حج کرده از ثلث مال واجب شود و اگر آن مال در راه
شود ثلث کل دیگر لازم شود و اگر باز هلاک کرد باز چنان واجب شود علی
هذا هر چند مال تمام صرف شود کذا فی شرح الوقایه و در اساس الاسلام است
و درین زمانه بعد از انکه روافض در میان پیدا شدند بر مردم هند و ما وراء النهر
حج ساقط گشت که راه دریا بیم هلاک است و در آیه و لا تلقوا بایدیکم الی
التهلکة و راه خشکی روافض و قرامطه اند نگذارند تا کلمه کفر گویانند و تحرز
عذر است نزد جمهور کذا فی الکفایه و الکافی و شرح ابی المکارم و القنیه
و القصص و المضمرات و الظهیری و غیرها پس بعد ازین هم از بهر حج فرض
و اسقاط از موتی هر وقت که ادا کنند مؤدی میشود لیکن بعد کفن
غسل اولی و احری مینماید مثل عقیقه و ولیمه عقیقه سنت که اگر صبی
تولد شود دو بز و بنگ هم کافی و اگر صبیه باشد یک مذبوح سازند نزدیک

ذبح کوید

ذبح کوید اللهم هذه عقیقة ابنی فلان دمها بدمه و لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و جلدها
بجلده و شعرها بشعره و عصبها بعصبه اللهم اجعلها فداء لابنی من النار
و استخوان او را نشکنند و ران او درست بدایه دهند و باقی تصدق کنند و آن
روز هفتم یا چهاردهم یا بیست یکم کنند و سر مولود بتراشند و بوزن موی نقره
تصدق کنند کذا فی مباحات البرهنه و قیل استخوان دفن کنند و در انواع
گفته که طبخ کرده بخوانند فتوی برین است که همچو گوشتهای دیگر است کذا فی
نافع المسلمین من شرح المصابیح و عقیقه مباح است و نزد شافعی واجب
کما فیهما گویند که آن حضرت علیه السلام عقیقه خود بعد نبوت کرده بود و ازین مستحب
معلوم میشود بهر حال مستحب اولی است و وقت آن تمام عمر و بقیاس قربانی
بز عقیقه کمتر از یک سال نباشد و ولیمه مسنون است یعنی عروس بخانه آرد و گوسفند
کشند و پیران و خویشان و یاران را طلبند و طعام دهند و این تا سه روز است
و پس ازین عروس و ولیمه نماند کذا فی سنن البرهنه و در حقوق فرزند تحفه
خانه است تزویج کردن او را چون شانزده ساله شود بلی مرده بدست زنده
همین معنی دارد **فصل** اولی است زن را بر روی جنازه نعش بپوشند
مستوری قیل احسن است اتخاذ تابوت برای آن بخلاف رجال الا بضرورت

عقیقه مستحب

باران و برف و گرمی شدید آفول اولویت و حسنیت در باب نفی است که
در حیات قاریه میت بوده باشد چنانچه در فصل تدفین مفصل می آید و آن حصیر
را گویند که از پوست خرما بافته باشند استراحت داده کذا فی النافع و چون میت
از خانه بدر آرند نخست سر آنگاه قدم بیرون آرند و بعکس بالا نبود همین وضع
وقت وضع جنازه و چادر بر روی جنازه بکشند و شقه جامه کعبه که تبرکا و
تیمنا بر لاشش معمول است اگرچه جسم او از معتبرات مستفاد نشده صحیح
آن نیز معلوم و عزیزی جامه کعبه از اثر صحبت کعبه است نه از ذات او چنانکه
گفته‌اند بیت جامه کعبه را که می بوسند ٭ او نه از کرم پیله نامی شد ٭ با عزیزی نشست روزی چند
لاجرم همچو او گرامی شد ٭ بوسند بجای تازی و سین مهمله است پس عزیز را صحبت عزیزان
که عزیزند اختیار کنی تا مختار و عزیز گردی و جنازه را چهار کس بر دارند سنت فی
الهدایه گو که میت زن باشد بخلاف می که ترک حمل او اولیتر و آنچه در مسعودی است
و عبد بر غیب ازین گرفته که حمل زن در خشم یعنی بمیانه که در جندوی دو [illegible]
گویند مردان را ممنوع است مرجوح است و خلاف معمول خاتمت
امر ترک او بهتر است و حامل افضل افضل است تا رجال زوج افضل از غیر
فی الواقعات الملکیة اذا ماتت ولها زوج اتفقوا علی ان یحملها [illegible] بلکه لهم

برداشتن زن را در خشم یعنی دونی

فی القبر

القبر مع محرمها استحسانا لا قیاسا و علیه الاعتماد و در قنیه گفته و مکروه است مردم
منع حمل جنازه زن مر زوج او را مع آنکه اخ زن و اینکه داخل کنند در قبر مع
محرم زن هو الصحیح و علیه الفتوی و بر دوش بردن احسن و تقدیم سر حال حمل
ایضا کذا سر میت طرفی که می برند باشد بخلاف کفره که با وجود قدم از راه
پس ناگزیره پای پیش دارند و در هدایه سنت است حمل از هر جانب چهل خطوات
که هکذا چهل گام باشد و وضع حمل آنکه نهاده شود مقدم جنازه بر یمین [illegible] موخر
آن بر یمین مقدم او بر یسار باز موخر او شمار انشاء اللنباس [illegible] و در خزانة
المفتین است مراد از یمین میت نه یمین جنازه که یمین [illegible] بر یسار
جنازه است و یسار او بر یمین جنازه کذا فی المبسوط و در زیلعی است
بر داشته شود یمین مقدم جنازه بر عاتقه الیمنی امی و دوش راست پس
پس موخر الیمن بر عاتقه الیمن پس مقدم الایسر بر عاتقه الیسر و این وقتی است که
بر دارند بر سبیل بنوبت قال علیه السلام من حمل اربعین خطوة کفرت له اربعین
[illegible] و علیه السلام کسی که بردارد و چهل گام کفارت میکنند آن بردوشش برای او چهل
کبیره کذا فی الکافی باید دانست که مراد از حدیث شریف آن است که اگر زیاده
نباشند ده ده قدم از هر جانب بگیرد به دستور مذکور از ین عمل گویا که تمام میت را

برداشتن جنازه زن [illegible] مر زوج او [illegible]

یکی برداشته است روش برداشتن آنکه پایهٔ اول را بنجی که آزار برنده و
بمیت نرسد بردارد تا آنکه کسی خود بخود بگیرد و چون بگیرد همراه برود و شمالی
بگرفتن پایهٔ دوم بکند باز پایهٔ دوم بدستور بگیرد و برین قیاس هر چهار پایه بگیرد
تا کسی معلوم نکند و اندازه که بمیت نرسد و الا گیرنده آثم و عاصی میگردد
و برای همین که مقدمه خیلی نازک است بزرگان ازین حمل اهمال نموده تارک
میمانند علما در کبیره اختلاف کرده اند بقولی آنچه منع ازو در قرآن بود
کبیره است و هرچه منع ازو در حدیث آید صغیره است و بقولی اگر وعید
باتش باشد کبیره بود و الا صغیره و در طهارت القلوب از ابوطالب مکی
گفته که کبایر را از اقوال صحابه جمع کردم هفده یافتم شرک و اصرار بر گناه
و قنوط و امن و شهادت زور و قول زور و قذف محصنه و یمین غموس
و سحر و شرب خمر و اکل مال یتیم با ظلم و زنا و لواطت و قتل و سرقه
و فرار از زحف و عقوق والدین یعنی اگر ابوین ربوله سوگند خورند او را باز
... زد یا حاجتی خواهند و او نکند و گرسنه شوند و نخوراند کذا فی اکثر
عقوق استاد هم از وهم است و در خزانه مذکور است مکروه است وضع
جنازه بر عنق بین العمودین و افضل است که بردارند جنازهٔ صبی رجال
دیگر دست

از چنین برداشتن پرهیز کنند

علما در گناه کبیره اختلاف

و مکروه است وضع جنازه آن بر دابه و باک نیست که بردارد آن را راکب
بر دابه کذا فی البدایع و باک نیست حمل صبی رضیع یعنی شیرخوار و فطیم ای
اکل طعام مرة و شیر مرة یا زیاده ازین طعام که قلیل باشد بر ید واحد و
تداول مردم و بعد حمل وضوی حامل افضل است کذا فی المشکوة در
باب غسل مسنون از جهت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاش غسل
و جز آن اقول یکن که مراد از وضو شستن دست فقط نه اعضای آخر
چنانچه در ترغیب گفته که مسلم بمصافحه ذمی وضو کند یعنی دست بشوید
این در تحفه خانیه گفته که آن بکفن و غیره میرسد نه اعضای آخر و غسل
آنها چطور باشد باحتمال اصابت رشاش غسل و جز آن بخلاف غاسل
که غسلش بعد غسل میت مستحب است کامر و بدعت است انداختن دام
و با دام و نحوه بر جنازه و در ملتقط است اگر بردارند طعام را خلف جنازه
ای آنکه در عرف توشه میگویند حلال است اکل او مگر این است که
حق حاملین و حافرین است لیکن بالای قبر و در گورستان بردن ممنوع است
پس باید که بیرون قبرستان قسمت کنند و توشه قبور توشه نیست
حقیقة زاد این اعمال حسنه و تقوی است بحکم و تزودوا فان خیر

اگر کسی مرده را یکی شخص بر دست یا خود را می برد باک نیست ۱۲

ف
توشه برداشتن بسر میت

از امر حق تعالی است ۱۲

الزاد التقوی که خود پیش خود باید فرستاد و شیخ راست بیت برگ عیشی بگور خویش فرست
کس نیارد ز پس تو پیش فرست • و جنازه را شتاب کنند لیکن بدویدن نروند
و پیش جنازه نروند اولی آنکه مشی از رکوب در جنازه برهنه که مقتدی بود
که سوار باشد پیش جنازه لیکن در ذخیره گفته آنگاه که نزدیک بود و الا
امام ابو یوسف رح گفته دیدم که امام سواره پیش جنازه میرفت و توقف میکرد
تا جنازه نزدیک میرسید ثم کلامه و حج راکب افضل است از راجل و علیه
الفتوی کذا فی السراجیة • و در انواع مکروه است سر برهنه کردن بجهت مصیبت
پس جنازه و پیش رفتن از و • و اتباع جنازه افضل است از نوافل هرگاه که
باشد همسایه خویش یا اهل صلاح کذا فی البحر الرائق صاحب این کتاب گوید
که این حکم جنازه مطلق باشد که اشتغال فرض به از اشتغال نفل است • و در
مصابیح روشن نموده حق مسلم بر مسلم پنج است رد سلام و عیادت مریض
و اتباع جنازه و اجابت دعوت و تشمیت عاطس و در روایتی نصیحت کردن
او را وقت طلب نصیحت و نصرت مظلوم • و در ملتقط مسعودی است بردن شمع
پیش جنازه و گل پوشانیدن بدعت است اقول مراد آنکه بر مرده چادر گل
و نحو ذلک بدعت است باقی ماند اختلاف گلها بر جنازه چادر گلها بدعت است

حق مسلم بر مسلم پنج است

گلها بر میت بدعت

وکلهای

وکلهای غیر بسته جائز بلکه مستحب و همچنین حنا و سرمه و غیره بدعت است
و در بحر است اتباع کرده نشود با آتش در مجمر و نه شمع و همچنین منع است
و نحوه از تکلفات که اراذل ریا دارند اقول اگر شب تار باشد منع
شمع و مشعل • و در فتاوی حجت مسطور است که آیات و کلمه و اذکار با آواز
بلند عقب میت مکروه تحریمی است • و همچنین ازین منع کرده شود
و آنچه در پیش جنازه قرائت قرآن و کل حی سیموت و نحو آن
و مکروه است پس آن کلام دنیا و مستحب خموشی است بلکه کلام مطلق مکروه
است حتی اگر بگوید هر یکی از ما خواهد مرد و مثل این بدعت است و همچنین
اگر بگوید از خدا تعالی برای وی مغفرت خواهید تا خدای شما را نیز مغفرت
کند مکروه است کذا فی رسالة التجنیز • در رهنه مستحب است خاموشی پس جنازه
که وقت عبرت است • و اگر ذکر و دعا باشد آهسته گوید از مفید المستفید
مستفاد است • سخن کردن پنج جا مکروه است یکی پس جنازه و دوم نزدیک
خواندن قرآن • سیوم وقت خطبه • و در مجلس ذکر • چهارم در خلا • پنجم
در حالت جماع تحفه خانی • و مکروه است ای تحریمی خندیدن نزدیک جنازه
و در مقبره و پیش مصیبت زده و نزدیک مصلی و چون کسی هزل کند این در

اذکار با آواز بلند عقب میت مکروه تحریمی ۱۲

سخن کردن پنج جا

در وقت نشستن قضا حاجت ۱۲

ترغیب گفته پس موتو بطریق اولی بدعت باشد و غیر این محل جایز است بحرف اگر
اگر در حروف تحریف واقع نشود و بدلیل روضه سعادت روضه او علیه السلام
و توصیف میت بمبالغه ای بکثرت نزدیک جنازه مکروه چه این از عادات جاهلیه است
کذا فی مطالب المومنین و در کراهت برهنه است و ثنا بر میت متجاوز از حد و نقش
انچه در وی نباشد مکروه است والا نه انتهی ای متصل جنازه ثنا بمبالغه مکروه است
والا نه و تعظیم مرده کسی را که همراه زود مکروه است والا نه این نادر فواید است پس
انچه در فتاوی مسطور فتوی داده برخاستن شخص بدیدن جنازه مکروه است
یعنی تواضعاً کذا فی التحفة الخ چنانچه تواضع قرآن مجید و اخبار در کوچه و
بازار برای احضار مردم و بار نیز کذا فی الکتب و سزاوار نیست زنان را خروج سوی
جنازه و نائحه و سائحه را زجر کرده شود و باک نیست انکه روند با او ای باک نیست
برفتن و سنت از جهت بدعت ترک نکنند کذا فی البرهنة و کلیه این است هرگاه
فرض و بدعت یا واجب و بدعت جمع شود تقدیم بدعت نباشد تا فرض و واجب
فوت نشود چون قرائت بهر دو رکعت و قعده برکعت اول مسبوق سه
رکعت را که آن دو جهت دارد من وجه مقتدی است و من وجه منفرد از ان جهت
قرائتش بدعت نیست و از این جهت فرض و قعده بیک رکعت بدعت و بعد

باعتبار منفرد ۱۲ — باعتبار مقتدی ۱۲

سرود با جنازه که با او نائحه و سائحه باشند ۱۲

بعمل و بدعت و غیره جمع شوند

ادای

ادای رکعت با امام واجب پس بدعت اختیار کنند تا فرض و واجب فوت نگردد
و اگر سنت و بدعت جمع شود سنت را ترک باید داد از کرده او لویت باید نباید
چون ترک فاتحه در رکعت سوم مسبوق مذکور را بسبب دو جهت مزبور و ترک اقامت
دعوت که سنت است جائی که بدعت است و مسئله فتاوی مسطور معکوس این است
مگر گفته شود که این رفتن برای صلوت جنازه است در معنی جمیع فرض و بدعت
و مکروه است همراهی جنازه کافر و فی الحدیث ان بین یدیه شیطانا ای ممیده شیطانا
من نار در حدیث است بدرستی پیش او شیطان است که در دست او
اخگر است از آتش و جایز است اجرت بر حمل جنازه و چون جنازه در زمین نهاده
شود باک نیست بجلوس و عدم قعود افضل است مادام که از بر مکروه اندر و
خاک و در نافع المسلمین است نه نشینند تا زمانی که میت را بر قبر بر زمین نهند
انتهی و بعد نهادن قیام مکروه است چنانچه خواهد آمد و هر گاه که قوم در نماز گاه
باشند و می آید جنازه بعضی گفته اند که چون ببینند برخیزند و صحیح عدم قیام است
چه قیام منسوخ شده لیکن بعد وضع که منتظر متوضیان نشسته باشند سلام و
تواضع منع نیست و از ذی النورین روشن شده رضی الله عنهما هر که بدیدن
یا شنیدن جنازه گوید سبحان الحی الذی لا یموت آمرزیده شود و گوینده که عبد الله

دیگر ده مست همراه جنازه کافر

از بر میت ۱۲

ابن مالک بن انس را بعد از وفات برسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا از
سبب گفتن تسبیح که از ذی النورین منقول بود که بوقت دیدن ناشسته
جنازه بگوید سبحان الحی الذی لا یموت کما فی طهارات القلوب و در نامه
بجامه مشکین رقم زده که نهاده شود میت را بجهت نماز عرض بقبله یعنی
میت را کج کنند تا عرض بقبله شود برای نماز جنازه **فصل نماز جنازه**
نماز جنازه بغیر اذان و اقامت بگزارند چون عید با بانگ و تکبیر این نماز و
واقعه آن است که بعد تولد اذان در اذن راست و اقامت در گوش
چپ مولود گفته میشود پس درین معنی اخبار است بحکم الدنیا
بدین نماز آمد اذان و اقامت سنت است و نیز فایده بهر دو آنکه بیماری
که آن را ام الصبیان گویند رفع این با نهاد است اما این وقتی است که
پیش از رسیدن آواز مردم بگوش او گویند والا دفع نمیشود و دو وقت
حیعلتین رو برا است و چپ بگرداند در مضمرات و ترغیب است ده نماز است
که بدان بانگ نماز نیست نفل و وتر و تراویح و عیدین و دو رکعت طواف
و نماز عورات و نماز کسوف و خسوف و نماز استسقا و نماز جنازه نشنو اول
بانگ نماز در آسمان حضرت جبرائیل گفت و اول در اسلام بلال بن رباح

نماز جنازه

گوش مولود بانگ گفتن سنت است

ده نماز بانگ نیست

اول در آسمان حضرت جبرائیل گفت

واول

و اول در مکه حبیب بن عبد الرحمن و زیاده کرد اذان اول جمعه عثمان بن عفان زمان
خلافت و اول بانگ بر منبر در مصر مسلمه بود و فتاوی زینیه و نیز رکوع و سجود ندارد این
نماز بجهت میت و میت مخلوق و رکوع و سجود خاصه خالق پس پیش مخلوق
نباید که تشبه میشود بعبده اصنام پس بجهت دفع تشبه نیامده و تشهد تابع سجده
و اتصال جنازه بغسل و کفن شرط است مثل خطبه جمعه و نماز پس اگر بسبب غسل و
تکفین نموده بروز نماز نخوانند و نماز بدو چیز درست شود اسلام و طهارت و اگر
نماز بسبب نسیان و نحوه نگزارند و دفن کردند تا سه روز جایز است بر گور او امام
زمستان باشد یا تابستان بالفعل فتوی برین قول است کذا فی الهدایه همچنانکه
و متعذر باشد اخراج پس نماز بر جای بخوانند و غسل ساقط شد چنانچه در اختیاری
از ین اضطراری میشود کما فی الانواع و اگر میت اما رسیده یا غرقه شد نماز ساقط گردد
چون غسل پس ایام بقدر نیست درین تکبیه تا که ورم نشده نماز باید گزارد و تغیر تفسخ
که این ظاهر است بخلاف مدفون و در صلوات جنازه فرض کفایت چون جواب عطسه
در سلام اگر کس مرد یا زن ادا کرد از کردن او از کردن همه ساقط شود نماز جنازه
اولاً فرض بر جیران شود نه بر بعیدان و با اقامت بعضی از همه ساقط شود و اگر به بعیدان
رسد که قریبان اقامت نکردند بر بعید فرض شود و اگر همه ترک گیرند هر که خبر موت

نماز جنازه بدو چیز درست شود

نماز جنازه فرض کفایه

اورسد آثم گردد من فتاوی برهنه منکر جنازه کافر است که فرضیت آن بالاجماع است
فتح القدیر بدانکه احکام شریعت هشت است اول فرض و آن امری است که ثابت
شده لزوم او بدلیل قطعی ای یقینی یعنی در آن شائبه شبهه نباشد و دلیل قطعی
چهار است نص خاص و عام غیر مخصوص و سنت متواتر و اجماع امت که حکم این
فرض است نص خاص آنکه آیه خاص اللفظ و خاص المعنی باشد مثل آیت صوم و صلوة
و نص عام غیر مخصوص آنکه عام اللفظ و عام المعنی بود یعنی مشتمل بود بر معانی و آن معانی
همه مقصود باشد چون اطیعوا الله و اطیعوا الرسول چه اطاعت عام است شامل جمیع
اوامر و نواهی و همه مراد است از و غیر مخصوص است بامر واحد چنانچه تحقیق واجب
و امثال قطعاً دلیل مدعی خواهد شد و سنت متواتر ای حدیث متواتر آنکه در سه قرن
بحد تواتر رسیده باشند و آن آن است که عقل راوران محال کذب بود و قبل
آن بجاه روات است و مشهور آن است که در قرن اول راویان او بحد تواتر نارسید
و در قرن ثانی و ثالث بحد تواتر رسد و آحاد آنکه راوی او واحد باشد یا اثنین و اجماع
امت مراد از اتفاق مجتهدین است فی الاصح را امری چنانچه حقیقت مذاهب اربعه
و نکاح و مانند آن اگرچه ثابت است بدلیل قطعی نحو فانکحوا ما طاب لکم الآیه اما اباحت
او ثابت نه لزوم یعنی این امر لنا است بخلاف صلوة و نحوه که امر علینا است

احکام شریعت هشت است

حدیث متواتر

اجماع امت

و حکم فرض ثواب است بفعل و عقاب است بترک بلا عذر و کفر است بانکار متفق
علیه قبل الاختلاف مثل صلوة و صوم بخلاف مسح ربع راس که مختلف فیه است
الا جاحد نفس مسح سر که باتفاق است کافر و مسح موزه که اتفاق بعد خلاف
است و آن بر دو ضرب است عین و کفایه یعنی آنکه ادایش بر ذات خود باشد
حرف [illegible] اگر کسی [illegible] در آن و این بر دو صنف است دایم و موقت دائم
آنکه فرضیت آن آبی نباشد بهر آن باشد مثل تصدیق ایمان فقط و موقت
بر عکس آن مانند ستر عورت و نماز و امثال آن و کفایه ضد عین است دوم
واجب و آن حکمی است که ثابت شده وجوب او بدلیل مشتبه ای بدلیل ظنی
که نباشد قطع و یقین در آن چون فرض و آن دلیل نیز سه چیز است که حکم این
وجوب واجب است نص عام مخصوص و مأول و خبر واحد و قیاس نص عام مخصوص
آن است که آیه عام اللفظ و خاص المعنی باشد مانند آیت و لیوفوا نذورهم یعنی
و باید که ایفا کنید نذرهای خود را و نذر عام است در معاصی باشد یا طاعت
مقصوده یا غیر مقصوده و از جنس او فرض یا واجب باشد یا نباشد شرعاً و حال آنکه
مراد او نشنه شد از و در عبادت مقصوده که از جنس او فرض یا واجب باشد شرعاً که
نذر در معاصی درست و لازم نمیشود چرا که عبادت نیست و همچنین در وضو که مرتبه

فرض دائم و موقت

دوم از احکام شریعت

ونمو عبادت است اما عبادت مقصوده نیست وکذا در عیادت مریض وصلوة جنازه
که اگرچه هر دو عبادت مقصوده اند ولیکن از جنس آن هر دو فرض و واجب نیست
در شرع پس هر گاه خاص کرده شد این مواضع مذکوره پس نیست منذور و قطعی پس گشت
منذور واجب پس بدین نظر نذر واجب شد نه فرض و نقض ما قال انکه در معنی
وی تاویل بود و احتمال معنی دوم بود مثل فصل لربک وانحر پس نماز گزارد و قربانی
کن و امام شافعی معنی وانحر بگو تکبیر اولی بگو بدین سبب تاویل معنی دوم قربانی
واجب شد نه فرض و حکم واجب بحکم فرض است عملاً ولهذا در بعض مواضع ذکر
واجب کنند و مراد از آن فرض دارند ولیکن ثواب و عقاب این از آن کمتر است
لا اعتقاداً ای جاحد واجب را کفر واجب نمیکرد و این نیز دو قسم است عین
و کفایه ثالث سنت و آن چیزی است که مواظبت کرده باشد بروی نبی علیه السلام
مع ترک آن یکدو مرتبه تا اگر مداومت کرد بر آن و ترک داد ثلاث مرات نمی باشد
سنت بل مستحب الا که مداومت اصحاب رضی الله عنهم بر آن شده باشد مثل تراویح
که آنحضرت علیه السلام در اول رمضان از هشت رمضان بسه شب تراویح خواند
فقط در عهد حضرت عمر رضی الله تعالی عنه برین مواظبت نموده ازین سنت موکده
گشته ازین است که تراویح را سنت رسول الله نمیگویند و آنحضرت علیه السلام تمام

ثالث سنت

تمام سنت سال روزه

داشته

داشته که رمضان سی ماهه و بیست و نه ماهه و نماز یازده سال گزارد و
حکم سنت ثواب است بفعل کم از واجب و عتاب بترک و کفر بانکار در متفق
پیش از اختلاف مثل فرض و همچنین تهاون و استخفاف مگر بقولی پس
برین تقدیر فرق میان سنت و فرض نیست مگر بعقاب و عتاب که در ترک
فرض عقاب است و در ترک سنت عتاب و لهذا در شرح منیه نوشته که اگر
گاه گاهی ترک سنت موکده کند بلا عذر آثم نمی باشد علیه الفتوی سنت هم
بر دو نوع است موکده چنانچه مذکور شد و غیر موکده بخلاف آن و هر واحد عین است
و کفایه مثل تراویح و ختم تراویح رابع مستحب و آن بر عکس سنت ما سنت است
یعنی پیغامبر ما علیه السلام گاه کرده و گاه نکرده و یا علی است که دوست داشته است
آن را سلف سلف از ابو حنیفه رح تا محمد بن حسن و خلف از محمد تا شمس الائمه حلوانی
و متاخرین از شمس الائمه تا حافظ الدین بخاری و حکم آن ثواب است بفعل
کم از سنت و قسم ثانی از اول فروتر است که آن سیرت پیغامبر است نه
این و عدم عتاب بترک بحال و آن را مندوب و تطوع و نفل نیز می نامند
بلکه با دب نیز خامس مباح و این کاری است که مخیر باشد در آن عبد
بین اتیان و ترک مثل خواب و خورد و بیدار خورده شناس ظاهر است که

رابع مستحب

سلف از امام اعظم رح تا محمد بن حسن و خلف

خامس مباح

اکل رافع هلاک فرض است و مقوی صلوة قائماً و صوم ماجور علیه است
و مباح است تا شبع بجهت زیادتی قوت و فوق او حرام است مگر بقصد
قوت صوم غد یا برای آنکه مستحیی نشود ضیف او کذا فی شرح الوقایة و حکم
آن بر عکس مستحب است فعلاً و ترکاً گفته اند که مباح خاص است از حلال که جمع
نزدیک بعد از حلال است و مباح نیست از جهت کراهت تا در حلال و آن
امری است که ثابت شده باشد امر در آن بلا دلیل عارض و حکم آن ثواب است یا ورده
و عدم اجر بترک مگر بقدر وگذاشت قدرش بعقاب که اتیان آن فرض شود
و کفر بانکار و متفق مشایخ حرام و آن شی است که ثابت شده نهی او بلا دلیل
و حکمش اجر است بترک قد تعالی و تعذیب بفعل و تکفیر باستحلال در متفق
و این نیز بر دو گونه است حقیقی که در اصل حرمت دارد مثل خمر و خنزیر و حکمی
که بفعل حرام کرده چون اشیای حلال غیر [illegible] براول کفر است بخلاف ثانی
ثانی مکروه و آن عملی است که ثابت شده باشد در آن منع با دلیل عارض
و این ایضا بر دو صنف است تنزیهی که قریب حلال باشد و آن آن است که
که در فعل او محذوری باشد و حکم او اندک ثواب است از حرام بترک بر وقف
و آن مثل پس خورده گربه و موش و تحریمی که نهی حرام کرده و آن آن است

که در فعل او محذوری باشد چون حرمان شفاعت و عقوبت بنار و حکم او ثواب است
بترک و اثم بفعل اقل از حرام و عدم کفر بحلال شمردن عکس حرام آن تحریمی است
چون او کار همراه جنازه و بدیدن جنازه جنازه و لازم نمیشود بخلاف امام شافعی
رحمه الله علیه الکل و برای آن رغبات هم نماز جنازه جائز است فاما در خواندن
صلوة جنازه ثواب بسیار است و کما هل آن جابر چنانچه از جابر است رضی الله عنه
وقتی که میرو از اهل بیت حیا میکند خدای تعالی اینکه عذاب کند کسی را که برداشته است یا ورا
و کسی را که متابعت میکند او را و کسی را که نماز میگزارد بروی کذا فی دستور القضاة و
جماعت نیز شرط نیست چنانچه در اوقات خمسه بخلاف نماز جمعه و عیدین که در هر دو جماعت
شرط است یعنی اگر تنها گزارند بل تنها گزارد روا باشد چنانکه جنازه حضرت صلی الله
علیه و سلم بجماعت شده است اول مردان گزاردند بعد زنان پس کنیزان کذا فی
نافع المسلمین ظاهر او عدم جماعت در جنازه نبی بشیر نذیر صلی الله علیه وسلم ای تا شده
که تبرکاً و تیمناً علیحده گزارند تا کسی از اصحاب و اهل بیت رضی الله عنهم در خواندن
صلوة خود سزاوار ولایت جنازه مختار ندانستند که رخصت کند بگر امامت کنند
پس علیحده گزاردند اول والا و اولی است ای احق است با مامت بعده قاضی
بعد امام جامع بعده امام حی یعنی امامی که در حین حیات پیوسته با و اقتدا

مسجد اولی برای نماز کدام است

بیان آنکه برای نمازهای موقت مسجد اولی کدام است اول بیت [illegible]
مسجد مدینه پس بیت المقدس پس مسجد جامع پس مسجد قبیله بعده مسجد
همسایه و قیل مسجد استاد از همه مساجد که جامع و نحوه باشد افضل است
استفاده این مسئله از استادی حضرت میان برخوردار حیو سلمه الله تعالی
است و نقل از مفتاح الصلوة در فتاوی نور العین است در محلتی که دو مسجد است
یکی قدیم و دیگر جدید برای حضور اولی مسجد قدیم است و اگر هر دو در یک عهد است
اولی آنکه از خانه نزدیک بود و اگر مساوی المسافة بودند در حکم برابر باشند کذا
فی فتاوی برهنه و هم درین است رفتن از مسجد محله بمسجد جامع ترک افضل است
انتهی و ولایت امام حی در باب جنازه مذکور است نه امامت بعده ورثه اما بترتیب عصبه
یعنی اول قریب بعده بعید کذا فی الشرح نزد شافعی ولی مقدم است بروایت
و از حسن است امام اعظم حسن است پس اگر نباشد پس امام مصر پس اگر نباشد حاضر
پس قاضی و اگر نباشد پس نائب او چون کوتوال و اگر نباشد حاضر پس امام حی
پس اگر حاضر نباشد پس اقرب از ذوی قرابت پس اگر غائب شد اقرب در مقامی
که مفوت صلوة جنازه گردد ای در جنازه گاه حاضر نبود پس ابعد و ولایت
مملوک مر مالک راست کذا فی السلطانیه ای بعد امام حی مولی است ناقلاً

اذن ولی شرط نیست

ن السراجی بلفظ السراجیه عبد مات فالمولی اولی من الاب و الابن و ان کانا
حرین و در مجتبی است جار احق است از غیر و در شرح مجمع البحرین گفته از جانب
میت را ولی پس زوج اولی پس جیران بخلاف امامت که احق بامامت افقه
است و با همه افقه اقرأ و با تمام جنین اورع و با کل جنان اسن و با همه مساوی [illegible]
اوجه مراد از تهجد خوان که رویش روشن بود و نزد قاضی خان از اولی است
از دادن نماز کذا فی الکنز و اگر جمیع فسقه باشند ترک جماعت نکنند کما فی
الانواع و امام حی از همه اولی است اذن ولی شرط نیست مگر این است که
حق اعاده صلوة دارد و در صلوة است بی اجازت ولی و قاضی و امام حی و سلطان
نماز گزارند روا بود و اگر ولی اهل نیست چنانکه نارسیده و مجنون و جمیع
سائل هر که نماز گزارد روا بود و اگر برادر مادر و پدر است و برادر پدری حقیقی را
بود و اگر این برادر کسی را فرستاد که وی نماز گزارد اعتبار حاضر را بود اگر چه
را نبود و اگر میت را اخوان است اعیانی فالاکبر اولی و اگر خواهد کلان تقدیم غیر
کرد روا است منع او و اگر پدر و پسر باشد مستحب است که پسر نماز گزارد مگر که جاهل
و اگر زن دیوانه را پدر و پسر است و وی را شوهری هم هست نزد یک شیخین
پسر و هرگاه وی میراث بیشتر برد و بقول محمد [illegible] پدر دهد که ولایت [illegible]

قبل نسبر دهد و لیکن باجازت پدر روا اگر مرد دیوانه بود و وی را پسر باشد بقول محمد
پسر خواهرش بر خلاف اول و نزد قاضی پدر معکوس سابق و وضو نیز برای
نماز جنازه شرط نیست علی العموم یعنی واجب باشد یا ما عدای او و فی المسعودی بظاهر
الروایة و هو الصحیح این در خزانة الروایات گفته و یجوز التیمم للامام لصلوة الجنازة
وکذلک من کان له حق الصلوة و هو الصحیح ذلک فی تحفة الفقه من النصاب و جنازه
بر ایشان است اما ولی و سلطان و قاضی و امام حی در ظاهر روایت تیمم نکنند و صحیح
روا است پس اگر تیمم کرده اند بلا عذر جایز است بجهت کراهیت انتظار که او در
مفتاح الصلوة و لهذا تقدیم جنازه است بر تمام نمازهای وقتی بجز فرض موقت
اختصار وقت و منع دعا و ذکر بعد جنازه چنانچه مفصل می آید ان شاء الله العزیز
و مراد از کراهت انتظار انتظار غیر حاضرین است تا اگر انتظار کنند که فلان شخص
می آید مکروه است و بجهت حضار مشغولان وضو کراهت نبود و اگر کنند حکم
نه بلکه اولی است که وضو پیشتر از طیاری جنازه طیار باشند لیکن
آنچه در هدایه است از عدم جواز تیمم ولی بر روایت صحیحه حسن از ابی حنیفه
غیر صحیح است که علت جواز کراهت تاخیر است نه فوت جنازه فقط
و معهذا در اکثر کتب صحیح واقع شده چنانچه گذشت و علاوه انکه

صاحب مسعودی و غیره از صاحب هدایه موخرند پس صحیح ایشان صحیح است چه اگر
آن صحیح بودی ایشان مخالفت نکردندی و ضمیمه انکه وضو در سه جا فرض نوشته
برای صلوات خمسه و سجده تلاوت و مس مصحف اگر وضوی وی با فرض بودی
میشمردی و نیز ولی مراد از انکه او را نوع ولایت جنازه باشد نه ولی متعارف
ای خویش تا اگر ولی متعارف با وجود امام حی و این با وصف قاضی و آن مع
سلطان بلا عذر تیمم گذارد باتفاق روا بود کما اشار فی الحلبی و در اوقات خمسه بعد
اذان بقدر چهار رکعت تاخیر است مستحبا مگر نماز فجر در روشنی تا روشن شدن
راهها و مغرب را بلا تعطیل گزارد اگر برای حضور اهل خیر و صلاح بقدر قلیل
تاجیل کنند و وقت از حد مستحب نگذرد باک نیست بشرط تنگ نشدن حاضرین و الا
حرام است چنانچه در مجموعه نوادر است تاخیر اقامت بجهت کثرت جماعت باک نیست
مگر چندان تاخیر کنند که بر قوم دشوار آید حرام است انتهی و در فتاوی برهنه است
در فتح القدیر گفته باید که موذن انتظار جماعت کند و اقامت گوید برای
شتابان و از رئیس منتظر نشیند در کنز گفته که تاخیر موذن و تطویل برای
ادراک بعضی حرام است چون میل کند با اهل دنیا و تاخیر کند چندانکه دشوار
قوم اما تاخیر اندک برای رعایت اهل خیر مکروه نه و باک نیست که انتظار کنند

ضعیف ۱۲

برای امام انتظار مباینه و در ملتقط گفته که چون مؤذن اقامت شروع کند انتظار
امام و غیر نکنند و در هر نماز الصلوة الصلوة نگوید و بسیار الحاح نکنند مگر در نماز
جمعه انتظار پادشاه یا نائب او بهر قدر که باشد روا باشد که اقامت جمعه و اسباب
بذات آنهاست اگر جنب باشند چون عیدین بخوف فوت بخلاف جمعه و لیکن تیمم
همان زمان کنند ای در آن قیام بجهت قیام نماز و لهذا در صلوت با جنبی آورده
که وضو در سه جا فرض است اول برای نخوقت نماز دوم بجهت سجده تلاوت
سیوم بواسطه مس مصحف در یک جا واجب است و آن طواف کعبه است و
وضو بسیار است و در تاتارخانی گفته که نماز جنازه بدون وضو و تیمم روا نیست
اما این قول مفتی به نه پس اگر تیمم بعذر بطریق اولی جائز بود و چون نمازهای اخر
و بدین تیمم نمازهای دیگر و سجده تلاوت جائز است کذا بالعکس بخلاف تیمم برای
مس قرآن و تلاوت و دخول مسجد و اسلام حاصل آنکه قربت مقصوده که بدون
طهارت ممکن نباشد اگر بجهت آن تیمم کرده شود بعذر ادای اعمال دیگر مثل آن
بآن تیمم روا بود و الا لا و اگر جنب معذور باشد از غسل و قدرت وضو داشته
پس او را تیمم است فقط نه وضو که تیمم رافع حدث و جنابت نه وضو هرگاه
که این تیمم نقض پذیرد بعد آن وضو است تا عذر اما در کثرت آب هر دو اولی است

تا عمل

تا عمل باجماع شود چه نزد شافعی هر دو ضرور است و عمل باجماع و اتفاق
هر جا باتفاق اولی بود کما فی الاصول و تقدیم هر واحد روشن است چنانچه در آب
مشکوک و آن سؤر خر و استر است و شک در طهارت اوست نزد بعضی و طاهر
بر صحیح و الا وضو درست نبودی و مراد از استر آنکه مادرش ماده خر باشد و پدرش
اسپ و بالعکس پس خورده آن طاهر است چون فرس بخر مشکوک نشود و
گوشت آن چون این که ولد تبع ام است چنانچه در شرح صغیر منیه از شرح
کازرونی است و این است که جواز قربانی بهیمه است که امش اهلی
بود و ابش وحشی و بالعکس نه و در آب مشکوک که در وی جمع وضو و تیمم است
مراد آنکه نماز نهر دو گزارد و بهر نحوی که باشد مجمع یا متفرق یا بحدث یکی بگری این
قیاس وضو و تیمم جنب کرده میشود و لیکن اینقدر بهست که در صورت اول
بوضو روا نبود که این رافع جنابت نه اصل این است که عرق هر جانور تابع
لحم است لحم هر چه ماکول است عرقش طاهر و گوشت هر چه نجس عرق نجس
و سؤر تابع عرق کلیه آنکه هر بهایم که ذی ناب باشد ای سنانهای غلبان یعنی دندان
آن را نیش گیرند و داشته باشد که آنها را سباع بهایم گویند حرام است
و هر سه فرورشان پلید و غیر آنها حلال مگر خر و استر با وصف آنکه ذی ناب نیست

حرام اند و عرق پاک شد از کوث آنها حضرت آنها و ناشستن جامه از
عرق شان پس بنظر گوشت سور نجس بودی و بلحاظ عرق طاهر یا بمعنی
شک در مطهریت هردو طاهر گشته و در طیور هرچه ذی مخلب است ای شکار
بپنجه میکند که انها را سباع طیور خوانند حرام است و بس خرد و مکروه نزد
و سوای آنها حلال مگر طوطی و زاغ با وجود آنکه ذی مخلب نیند هردو مکروه
گفته اند که طوطی اگرچه شکار به پنجه نمیکند اما به پنجه میخورد و زاغ بجبلت چشم غیر
می بارد و بسیار فتوی بر حلیت طوطی داده اند کما فی الصیدیه و برهنه
و اگر قلت بود و تیمم فقط اولی بود و وقت جنازه ایضا نوافل آب شرط
وقت او حضور اوست و تاخیر مکروه بخلاف اوقات موقته و عیدین
و شرط وقت هر نماز بعد تکبیر است برای جواز نماز مگر سه نماز اوقات تمام
مشروط است و آن نماز فجر و جمعه و عیدین است و بجامه نجس باشند
صلوات خمسه و سجده قرآنی است علیه الفتوی زیراکه بجای وضو تیمم شد
ضروره گو و عوض نجس معلوم چنانچه می آید و طهارت جای پای نیز شرط
است مثل نظافت کفن و ستر عورت و استقبال و نیت و بودن میت
بر زمین امام از نام یا برانچه حکم زمین دارد و چون چهار پای و سریر مثل معلوم

دیگر

در جامه مصلی پاک در نماز جنازه باید

دیگر پس اگر باشد میت نزد ابه یا بر دو دست جائز نیست نماز بر و علیه الفتوی
فی الغرائب و مادام که نزدیک است از ارض یعنی دست بر زمین و جنازه بر دو
باشد آنرا حکم وضع است و هو المختار و همچنین اگر باشد میت غائب
یا پس مصلی بهذا فی فتح القدیر اقول محاذات جزئی از میت رکن جنازه
چنانچه می آید لیکن اگر بر مکان مرتفع بود روا بود و در فتاوی زاهدی گفته
و شرط نماز استقبال مصلی است و سینه میت مطلقا یعنی نشسته یا بر
یا با تمامه یا بر پای سر چون یافته شود بعض میت چنانچه مفصل ذکر کرده شود
و ستر عورت او و طهارت جامه و محاذات مصلی و میت و نیت و بودن
میت بر زمین یا دستها چون نزدیک زمین باشند تم کلامه پس معلوم شد
که شرائط خارجه نماز شرائط جنازه است غیر وقت و معتمد اقیام نیز فرض است
پس روایت روائی جنازه بثوب نجس مرجوح است و قائل صلوات جنازه
را دعا محض انگاشته چنین گفته چنانچه بعض بوضو و تیمم بدون لحاظ
نماز درست گفته اگر دعا محض بودی شرائط مذکوره نبودی و بی وضو
و تیمم هم روا بودی و حال آنکه این نیست پس طهارت ثوب هم مانند
شرائط خارجه دیگر شرط باشد و در محرمات برهنه است جامه پلید حرام است در

شرائط بیرون نماز شرائط جنازه

نماز وتر باز نگردد ضرورت این در ذخیره گفته و وقت شروط نماز بخلاف معلوم است
دیگر اول وقت فجر صبح صادق است و آخر تا طلوع آفتاب و اول وقت ظهر
گذشتن آفتاب از سر و آخر آن تا شدن سایه هر چیزی مثلین خود سوی فیء
زوال و فیء زوال هر دیار مختلف است و باتفاق محاسبان و منجمان
فیء زوال لاهور این است که در سنبله دهم هاره یک قدم و یک یک قدم
زیاده میشود تا ده قدم در تواریخ شش ماه بهشتم ساون و سنبله دهم
و پنجم و بیستم اسوج و چهارم و بیستم کنگ و دوم و شانزدهم منگهر
و بیست و هم پوه آنجا ده قدم تمام شد باز از اینجا یک یک قدم کم میگردد
در تواریخ چهار ماه و دوازدهم و بیست چهارم ماگه و هشتم و بیست یکم پهاگن
و چهارم و بیست یکم چیت و ششم و بیستم وبساکه و بیست و ششم و
دو قدم است تا دوازدهم هاره این همه چهل و پنج روز میشود و ماه جیته
در میان می آید و آنچه مشهور است بیت یکیست سالها است و پس
افزای تا چهار پس اگر دو کان و دو کان در لاهور راست نمی آید و این حکم
دیگر است و اول وقت عصر از شدن سایه هر چیز مثلین غیر فیء زوال
و فتوی بر مثل و مثلین هر دو است و آخر آن تا غروب و اول مغرب غروب است

در زوال هر دیار مختلف است

غیر فیء زوال
از زوال سایه اصلی

و آخر آن تا غیبوبت شفق که سرخی کرانه آسمان است و اول وقت عشا
غیبوبت شفق است و آخر آن تا صبح صادق و وقت فرض عشا و وتر
یکی است نزد امام لیکن ترتیب است میان هر دو و بقول هر دو وقت این
آن است و فتوی بر قول امام است و ثمره اختلاف می آید و وقت
عیدین تا دو پاس شرعی است که بکنیم هر بود بدانکه ستر عورت میت
و مقتدی هر دو شرط است تا اگر میت برهنه جا در انداختند نماز درست باشد
که طرف دوم او که مستوی زمین است عریان است و ستر هر دو طرف
میت باید مثل حی و طهارت مکان شرط است فی المضمرات که کفن جا خراب است
در میان او و ارض بخلاف بعض و قیل اگر بر جنازه میت است و اگر
و علیه الفتوی پس اگر بر چهار پایی نجس بود نیز درست نبود مگر فرش
بوریا یا غیره پاک گسترند و یا نهادن بر نعلین که از زیر دو پاک است
پاک نیست که بمنزله مصلی است و قیام بر نجاست باوجود کفش
و جورب تنگ در با جواز نماز بلا خلاف خلاف و سیع که اختلاف است
بهذا فی اکثر النسخ اما بفتوی جائز نیست که در معنی جزو پا است
و استقبال نیز شرط است تا اگر قبله سه جهت قبله آن جهت و قبله جا نیست

در نماز جنازه ۱۲

و قبلهٔ مشتبه قبلهٔ آمن جهت کعبه است و قبلهٔ خائف هر جانب که
روا دارد و قبلهٔ مشتبه جهت تحری است اگر درین نماز اشتباه افتد جماعت
جائز نبود مگر در یک صورت که تحری همه متحد باشد و اگر مختلف بود جماعت
امام با امام و غیر امام روا نبود و بجهت مخالفت تحری امام و نابودن جنازه
امام هر کدام بخلاف نمازهای دیگر که فرادی بجهت تحری بگذارند و جماعت
مخالفان تحری درست نبود مگر بسبب تاریکی شب مخالفت ندانند
و از امام آگاه نه استاده کذا فی السلطانیه من الوفاقیه و جماعت
و جماعت متحد التحری روا بود و اگر در اثنای نماز تحری همه برگردد و برگردیم
مقتدیان بطرف امام آمدند امام بجانب ایشان تا نماز فاسد نشود و که
که کار دیگران کرده باشند صورت آنکه بنا اول تحری ایشان بطرف
بوده و در پهلو بمغرب شد باید که مقتدیان عقب امام آیند تا پس امام
نباشند نه امام جانب ایشان آمده پیش ایستد که درین کار مقتدیان کرده
باشد پس نماز فاسد گردد کذا فی المسعودی و امام در جنازه مرد و زن
بازای سینه ایستد که دل در پهلو است و ایمان در دل پس سینه از دست
از پهلو به باشد کذا فی العمده مدعا ثابت بغیر ثبوت دلیل چه

هرگاه

تا معلوم نبود مخالفان تحری درست نبود مگر بسبب تاریکی شب

امام در جنازه مرد و زن برابر سینه ایستد ۱۲

هرگاه استادن بمقابله سینه بنا بر نظر قرب به پهلو است چرا خود بپهلوی کرد
پهلو کند و سر او در مقابل باشد پس اثبات مدعی بشهادت ترجمان صلوت
مسعودی که سینه محل معرفت و محبت معوان است چنانکه قاضی محل حکم
محکم الم نشرح لک صدرک آیا کشاده نساختیم برای تو سینه تو را با نوار معرفت و
اسرار محبت کرده اگر مدعی برین مدعی معامله کند که سلطان همه اعضا دل است
و ایمان در وی پس او منور است و کرده میشود و بدین تقریر که سینه محل ظهور
تمام نور دل است لهذا محل این سعادت شده و تشرف گشته بجهت جواز نماز
کما را اتفاقا و تسیجی از دنبر سینه در استقبال و استدبار قبله در نماز نیز جواز
و فساد نماز است و امام آنقدر از میت تفاوت کرده بایستد که سجده
میتوان کرد چنانچه در کنز است امام برابر سینه او ایستد بدان مقدار که
مقتدی پس امام ایستد یعنی در اوقات خمسه و نظر در سجده گاه کنند چنانچه
در صلوت خمسه کذا فی الطحاوی بخلاف وقت خطبه که توجه بسوی
خطیب باید هر چند انحراف از قبله شود به دو زانو نشیند یا هر دو پا
استاده کرده دست و سر بر زانو نهند و قبل مستقبل قبله باشند اولی
اولی است و آن را نه منع نکنند و مقتدیان در استادن در اتصال

تسیجی بمعنی نزدیک است که

امام اینقدر از میت تفاوت کند که

انفصال مقام از امام مجز اند بخلاف غیر جنازه چنانچه می آید و در نظر دو
قول است بقولی نظر بزمین سجده گاه هر قدر که باشد کشند و بقولی بر سینه
و ایضا یک نماز برای موتی جایز است متحد الجنس باشند ای همه مرد باشند
یا تمام نسوان یا سایر خنثی و یا مختلف الجنس یعنی مرد و زن بهم باشند
یا مرد و خنثی یا زن و خنثی یا هر سه بهم و کیفیت وضع انها بجهت نماز این است
اگر جنس واحد است برابر بدارند عقب یکدیگر بالاجماع و فصل درمیان هر نعش
یکدست باشد اگر دست بدست بهر سه جا باو اگر مختلف است پس مختلف است بقول اکثر
بعضی سر ثانی مقابل ناف میت اول باشد و سر ثالث محاذی ناف ثانی
و قس علی ذلک ما سوی و نزد بعضی علی السویه نهند چنانچه در جنس واحد و فتوی
برین است هذا فی مفتاح الصلوة و این همه جائی که جائی بود و اگر تنگ
اکنون چنان نهند که دست بسینه فاما افضل تقدیم افضل است پس افضل انکه
وقت جنازه اول جنازه مرد پیش امام نهند بعده صبی بعد از آن خنثی پس زن
پس صبیه دختر و همین ترتیب است بصلوة خمسه کذا فی الکنز و حصر وضع رجل نزدیک
امام پس صبی پس خنثی پس مرأت آنکه باشد جنازه مرأت بعد از عیون مردم
پس خنثی و در ظهریه ظاهر نموده افضل است گردانیدن صدر متصل امام مقدم بر

بقدم

اگرچه باشد حرجی انتهی و در قبر عکس کنند چون در یک گور دفن نمایند
بسبب مفقود زمین دیگر لیکن نماز افراد احسن است از جمع در تحفه خانی
و در مفید است نماز جنازه گزاردن بر میتی که صاحب هوا و معروف بدعت
و فسق است مکروه است و همچنین مکروه است مردی را که در دین مشهور
و مشار الیه باشد حاضر شدن در جنازه مبتدعان و در عتابیه است صلوة بر
کبیر افضل است از صغیر پس هرگاه که جمع شود جنازه صغیر و کبیر فاسق پس نماز
اهل بر تابت اولی است جزء الفقهاء از اقوال یعنی اگر هر دو مرده باشند
رفتن بجهت جنازه کلان افضل است از خرد زیرا که کبیر محتاج است بطلب مغفرت
برای او بحضور جماعة کثیره و صغیر خود مغفور است همچنین است اولویت جنازه
طالح بر صالح پس همچنین تقدیم کبیر بر صغیر اولی باشد چون اموات متعدد باشند
و نماز واحد و امام نیت همه کند در اشباه و در الاشباه و النظائر آورده
لازم است انکه نیت کند برای زن و الدعاء لهذه المیتة تا نیت آن اسم
اشارت پس اگر نماز و مذکر صحیح نیت انتهی قبل پس برین تقدیر لازم می آید
جمع در لفظ مذکر و تانیث و ظاهر این است که جمع کرده شود در دعا
صبی و بالغ نیز اقول اول این است که معتبر نیت قلب است پس لفظ صحیح

نه آنکه نماز درست نشود چنانچه می آید تا آنکه در میت بسیار نیت اموات بی تخصیص
ذکر و انثی در کار است و ادنی تابع اعلی است پس اگر دو میت باشد میت مرد و زن
نیت هذان المیتان کند و اگر زیاده باشد هذه الموتی قصد کند و قطع نظر از علامت
مرد و زن و زن تابع مرد است و همچنین صبی تابع بالغ در ادعیه پس در دفع شبه
تخریج صیغه اند فعص بکو و اگر بر یک جنازه تکبیر گفت جنازه دیگر آوردند و نیت آن
جنازه کرد سه تکبیر گفت هر دو جنازه روا نبود و اگر چهار تکبیر گفت دوم جایز بود
اول نا روا و اگر در صورت اول بدل قصد هر دو کرد اول درست بود دوم نا
نامسعود و اگر در اثنای نماز نیت همین جنازه تکبیر افتتاح گفت همان نماز
بود و تکبیرها که ادا کرده باشد هم از جنازه محسوب بود و این وقتی است که
نیت بدل کرده باشد و رفع نکند و اگر زبان نیت کند یا رفع کند محسوب نبود
و همین حکم است در نمازهای دیگر اعنی اگر در اثنای صلوت همین صلوت را آغاز و
و تکبیر گوید همین نماز باشد و خواندن محسوب است اما بشرطی که نیت بدل نکند و تلفظ
نماید و رفع ید نکند و الا ازین برآید و استیناف کرده و اگر در بین نماز نماز دیگر شروع
بجز و تکبیر از آن برآید و در بین دو برآید معلق کذا فی خزانة العلوم مگر مسبوق را که او را
استیناف است این در کنز العباد گفته و اگر تکبیر گفت بنیت نماز دیگر و یا تکمان

(margin: اگر بر یک جنازه تکبیر گفت جنازه دیگر آوردند نیت آن جنازه کرد)
(margin: اگر در میان نماز نماز دیگر شروع کند)

حدث روی گردانید و حدث نباشد و یا دیوانه شود و بیهوش گشت و جنب شد
و احتلام شد و یا مدت مسح تمام شد و یا موزه افتاد و یا جبیره افتاد بعد نیکو شدن
و یا عذر زائل شد نماز باطل شود بخلاف برآمدن آفتاب بر عکس فجر
تا اگر پیش از تشهد طالع گردد باتفاق باطل شود و اگر بعد فراغ قبل سلام
طلوع شود نزد امام فاسد گردد و عند صاحبین درست بود که نزدیک او
در اثنای نماز است تا بر باقی بودن فرض رو که خروج بفعل اختیار مصلی
و نزد هر دو نا بودن در میان صلوت بجهت عدم بودن خروج فرض و اگر خنده
قهقهه مقارن طلوع افتد بعد تشهد نزد زفر رحمه الله وضو بحال و نماز درست
که طلوع او قهقهه جای ناقض وضو نیست که ناقض نماز بود و اینجا نماز روا
بسبب نابودن خروج فرض نزد او نیز و نزد هر دو وضو نادرست و نماز درست
بنابر آنکه در حق وضو خنده را مقدم از طلوع اعتبار دارند و آنکه اولی است جائی
که صلاح و فساد جمع شود ترجیح فساد را بود بالاجماع و خنده در نماز ناقض وضو است
و در باب صلوت خواه آن را مقدم لحاظ کرده شود خواه موخر از نماز نماز درست بود
لامر و نزد امام هر دو فاسد برای آنکه در باب وضو خنده را مقدم از طلوع اعتبار
دارد و در نماز طلوع از خنده بجهت اصل مذکور پس نماز نیز درست نشود کما مر

(margin: اگر خنده قهقهه مقارن طلوع افتد)

و باو جوز ندکر قضا جنازه جایز است بلکه اعیدین بخلاف نماز وتر که فیما بین ترتیب
فرض است و همچنین در فوائت اقل از شش و ترتیب بیکی از سه چیز ساقط
شود بکثرت فوائت که شش نماز بود جدیده یا قدیمه که نمازهای قضای سابق
چنانچه بعضی گفته اند اعتبار نیست و علیه الفتوی کذا فی التاتارخانیه یعنی جدیده با قدیمه
نمی پیوندد اما این وقتی است که میان هر دو فصل شش نماز باشد و اگر کم باشد
ملحق شود کذا فی المسعودی علیه الفتوی و اگر نمازی ترک کرد و بعد ازو پنج نماز
گزارده باشد که این را قضا کند و اینها را اعاده و اگر هیچ نکرد و ششمی نیز گزارد
این باجماع روا است این را قضا کند و پنج میانه بقول امام باز نکرداند و
بقول صاحبین گرداند و فتوی بر قول امام است بر اینکه این مسئله را فساد موقوف
خوانند بنا بر آنکه فساد پنج نماز که باشد گر فائته گزارده موقوف است بر نماز ششم
که نماز هفتم باشد مع فائته اگر ششم باشد که گزارد فساد صلوات خمسه فرموده
رفع شد نزد امام بخلاف صاحبین و اگر نگزارد و بگزارد نمازی فائته باز صلوات
خمسه هر پنج فاسد شد بالاتفاق این است معنی فساد موقوف در تحقیق وقت
و تسبیان یاد دار که جنازه چهار تکبیر است یکی اول و سه آخر و این فرض است
در تکبیر الله گفتن فرضی است و تتمه کلمه مقتضی صفت نیز فرض و تعیین الله اکبر واجب

زد

و ترتیب بیکی از چیزی ساقط شود

از جدیده با قدیمه نمی پیوندند

این مسئله را فساد موقوف خوانند

و بعض است لاکن بفتوی نیست و اجب چنانچه در وقایه گفته اگر گفت در
مقام اکبر الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن یا لا اله الا الله یا بفارسی بلا عذر جایز است
و هو الصحیح کما فی الجامع الصغیر خانی و در ذخیره است شروع به تسبیح یا تهلیل بجوز
بالکراهة و هو الصحیح و در جامع است پس او را شروع با الله اکبر است و بغیره
مکروه بر قول امام اعظم و هو الصحیح پس اگر بکلمه سبحان الله یا لا اله الا الله شروع
بکند و یا تکبیر بفارسی با وجود قدرت بعربی میگویند جایز بود و کراهیت و
همچنین اگر بفارسی در نماز قرائت میخوانند و عاجز است از تازی و اگر
حالت ذبح تسمیه بفارسی میگویند با قدرت بعربی نیز جایز بود و همچنین دعای قنوت
و نزد ابو یوسف شروع جایز نبود مگر بجای این سه کلمه الله اکبر یا الله الاکبر یا الله
الکبیر و بقول شافعی جایز نیست مگر بیکی ازین دو کلمه الله اکبر یا الله الاکبر و بقول
مالک شروع روا نبود الا بکلمه الله اکبر کذا فی الکنز ازین معلوم شد که بر فرض
هر سه مذکور تکبیر بوضع خاص خود که مذکور شده فرض است والله اعلم بالصواب
این را تکبیر اولی و تحریمه و افتتاح نیز گویند و در مسند امام بلخی آورده که چون امام
بصحبت امام زاده زین بن علی بن حسن رضی الله عنهم در آمد گفتند او را که
فقیه و عالم کوفه است پس متوجه امام گشت و پرسید مفتاح نماز و افتتاح و

از امام زین از امام اعظم پرسید

دعای قنوت بفارسی خواند جایز بود

امام اعظم

اگر گفت در

او حیز خبر است فرمود مضاجعها الظهور وافتتاحها التکبیر فمنهم من یقول وجهت
وجهی آمده و نحن نختار سبحانک اللهم امام زاده فرمود انک فقیه برهنه
برخلاف عیدین که بغیر او روا و جهت چنانچه حیدی و چگونگی آنها همین فصل
می آید و ادعیه مرویه مستحب است پس اگر نخوانند یا ثنا مناسب آنها الحمد مقرو
شود و تکبیرات گویند درست بود لیکن در فتاوی برهنه گفته قرآن نخواند
که مکروه است بخلاف نمازهای غیره که قرات مقدار ما تجوز به الصلوة که
آیت قصیر یا یک آیت طویل باشد فرض است ازین معلوم میشود که اگر او
معکوس بخواند باک نبود عکس قرات معکوس که بدو شرط باشد در فرض دوم
مکروه است پس در سنن و تطوعات و در فرض سهو مکروه شود که نفی
اثر عیب را برهنه و قیام نیز فرض است بخلاف سجده قرآن که قیامش
مستحب است قبل سجده و بعد از ان و قیام نماز فرض و واجب فرض و سنت
یعنی سنت غیر موکده چنانچه گفته اند که سنن موکده نشسته گزاردن غیر
مکروه است و مستحب و قیل در واجب واجب و فرق میان فرض
و سنن و تطوعات بقیام است پس در ارکان دیگر مساوی
بل در آخرین و در هر رکعت قرات فرض و در فرض در دو وقت تکبیر

انبقدر

انبقدر فرق است که اگر در دوگانه سنت یا نفل قرات در رکعت یک رکعتین
ترک کند و نفل دیگر برین بنا کند و درین قرات بخواند نفل آخر درست شود
و در دوگانه اول بر فرمتبرا و ماند باید که از سر آغاز و که باز گزاردن آن واجب شد
بخلاف دوگانه فرض که بترک قرات اصلا بنا برین جایز نیست و در جایز
قیاس صلوات آخر با وصف قدرت بر قیام و قاعدن بیرون ازان و
گردانیدن روی بقبله بکمر و بدن گشتن بطرف دیگر نماز قاعد جنازه روا
بقول امام و استادن اولی با امکان بخلاف هر دو که با قدرت هر دو مذکور
روا نبود و این اختلاف جائی بود که جائی بود و الا با یما باتفاق جایز بود
و در کشتی بسته نشسته باتفاق درست نه و جماعت بر کشتی روان نماز
بکمر بطرف قبله رو و کذا فی الخانیه و همچنین جایز است صلوة بر نعش
یعنی چهارپائی مطلقا بلا عذر وقتی که مستقر بود و در محل امی باشد چهارپا
سخت نزد امام و علیه الفتوی کذا فی الکبری و در برهنه گفته و ارکان او
چهار تکبیر است پس اگر امی و مقتدی که او غیر منه باشند چهار تکبیر گویند و
قیام پس نماز سوار روا نبود یعنی بخلاف نفل بغیر ضرورت سواد شهر و در
تا نه در شهر نیز و فرض بضرورت کو که رکاب مرکب که در قدم راکب است

وزین مستحب بود نجاست زاید از درم شرعی علیه الفتوی کذا فی الخانیه و ملبوس
ماجنبی است و بر اسب و ستور ایستاده نماز روا نباشد و گردون نیز همین حکم
دارد مگر آنکه در گردون ستوران نباشد پس بمنزلهٔ تخت است نماز روا باشد ایستاده
گزاردن تم لفظه این حکم خلاف کشتی است که ما جری سابقاً و نماز قاعد بی عذر
بعذر و محاذات جزئی از سیت و سبب وجوب او اسلام است قوله و محاذات
ای نسبت با امام و خروج از وی بفعل اختیاری در وی فرض نه و سلام او را سنت
و قهقهه ناقض جنازه نه وضو است بخلاف صلوت ذی سجود در عکس سجدهٔ تلاوت
بقول ابو یوسف رحمة الله و بقول محمد اعادهٔ سجده است بنا بر آنکه نزد ایشان
سر اتمام سجده است و تطویل این بر داشتن و اگر در رکوع و یا در سجود نماز حدث
رسید وضو سازد و بنا کند و رکوع و سجود اعاده کند بالاتفاق که انتقال
از رکنی برکنی با وضو شرط است نزد همه و اگر در رکوع و یا در سجود یاد آرد که در
نماز سجده ترک کرده و سجده آورد اعادهٔ رکوع و سجود افضل است پس ثمرهٔ
اختلاف صاحبین در وضع و رفع سر در سجده سهو بحدث یا در سجدهٔ تلاوت
بحدث و قهقهه و یا در صورت که کسی قعدهٔ اخیرهٔ فرض فراموش کرد
در رکعت زائده قعید کرد بسجده یاد آمدش که قعده ترک شده فرضیت نماز

فرض باطل شود یک رکعت دیگر گزارد تا همه نفل شود بخلاف محمد که در هر شفع نفل
هم قعده فرض گوید و اگر در میان سجده حدث رسید و قعده یاد آمد نزد ابی یوسف
فرضیت نماند و بقول محمد وضو سازد و قعده بجا آرد و فرض ادا شود و علیه
الفتوی و در سجدهٔ تلاوت فتوی بقول ابو یوسف است اما امام ثانی اعتبار
وضع جایی دارد که قابل سجده باشد و الا لا چنانچه سجده جایی نجس کرد
و در محل طاهر اعاده نشد نزد طرفین نماز درست نبود و بقول ثانی درست بود
کذا فی المستصفی من الینابیع کلیه یاد آمدن فرضی از فرایض باز در نماز آنکه
فرض نشست یاد آمدش که فرضی از فرایض نماز بر من است اگر میداند تکبیر اول
نگفته است یا شک است که گفته یا نه نماز تباه شود و اما اگر میداند که تکبیر گفته
است و لیکن از اذکار دیگر چیزی مانده است اگر قرائت است و فریضه دوگانه
یا تطوع یا وتر نماز تباه شود و اگر فریضه چهار رکعتی یا سه رکعتی بود و رفته بود
بشرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرائت خوانده بود و اگر از افعال چیزی مانده است
یادش آید که قیام مانده است یک رکعت آرد و اگر رکوع مانده است از رکعتهای
اول یک رکعت آرد و اگر از رکعت آخر است رکوع و دو سجده آرد و اگر
دو سجده مانده است از یک رکعت از رکعتهای اول یک رکعت گزارد و اگر

از رکعت آخر است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده یک سجده آرد و اگر
قعده مانده است قعده بجا آرد و اگر نمانده دو سجده آرد و قعده و بگردد
و قعده و سهو آرد از جمع بیرون آید در دو فصل تا نا مسبوق در آن فصل است
همچنین کلام مفسد جنازه نه عمل کثیر بخلاف نمازهای وقتی مگر که برای اعمال [illegible]
نماز بود کذا فی شرح المنیة چنانچه محدث بنا یا اکثار رکوع و سجده و قعده
و غیره کردن رفتن بیرون از مسجد و کشیدن دلو بحیث وضو و نحوه ناقض
و در روحو است تقدم از امام غیر مفسد است نزد بعض مثل تقدم از نهر چنانچه
است در منیه بخلاف نمازهای دیگر تعیین هر قدر که بعد باشد مانع نیست
در جنازه و مقدار کادی و نهر که زعند نتوان زد و دیوار که مانع اطلاع حال امام
باشد و راه مقدار [illegible] گذر [illegible] تقدیر کردن و مآل هر دو واحد است
و فرق اند کسی مانع است در غیر جنازه پس از رموز و موز معلوم شد که هر ناقض
نماز ناقض جنازه نیست و طرز ادا پس این است اول نیت اللهم انی اصلی لک
و ادعو لهذا المیت کذا فی السراجیه کند و اعد اگر گوید برای زن و ادعو
لهذه المیت بحیث اسم اشاره پس اگر بیارند مذکر صحیح نیست لفظا ازانکه نماز
درست نیست چنانچه صریح است که نیت قلب معتبر است نیت در هر نماز فرض است

کلام مفسد جنازه نیست و عمل کثیر بخلاف نمازهای دیگر

ایستادن مقتدی بر قدر که از امام دور است مانع نیست در جنازه بخلاف نمازهای دیگر

در صلوت

در صلوت جنازه صلوت جنازه نیت کردن ضرور است چنانچه در نماز عید
فطر و اضحی لسنده است بخلاف نماز وقتی وقتی که نیت کنند مثل حضور [illegible]
جز فرض است علم صفت نماز که فرض است یا واجب یا سنت و تعیین [illegible]
مگر در وتر و نوافل که در وتر صلوة الوتر و در تطوعات صلوة النفل یا صلوة
فقط کافی است وجه مطلق صلوت و آن است که در وتر چین رکعات
آن سه قول است نزد بعضی فرض و عند البعض واجب و نزد [illegible]
سنت و بعضی تاویل کرده اند فرض از روی عمل و واجب از راه اعتقاد
و سنت از طریق ثبوت آن بحدیث پس صلوة الوتر باید گفت تا جمیع
شامل باشد و در وقت وتر نیز خلاف است نزد امام وقت فرض و وتر
واحد است لیکن میان هر دو ترتیب است و نزد هر دو وقت آن بعد فرض
کامل [illegible] اختلاف بجای بدید آید که مثلا فرض بی [illegible] نماز و اظهر گشته وتر
روا [illegible] امام اعاده فرض است فقط نه وتر که ترتیب بنسیان ساقط گردد
چنانچه بکثرت و ضیق وتر نزد یک هر دو اعاده هر دو که وقت وتر بعد [illegible] است
و قول امام راجح است و اگر هر وقت بنا فرض الوقت و سنته الوقت
نیت دارد درست بود الا جمعه بجهت احتمال ظهر قبل تعداد رکعت نیز

فرض سیوم است یکی نیت اقتدا و شرط نه آنچه در خزانة الروایات است که مسافر
را وقت اقتدا بمقیم و در رباعیه افضل است که تعداد رکعات بکند مؤدا این است
و همچنین نیت استقبال قبله در مفتاح گفته نیت استقبال قبله در بعض روایات فرض است
صحیح و مفتی به آن است که فرض نه بل در بدیع و غیره گفته افضل ترک نیت کعبه است
از جهت آنکه اگر محاذات واقع نشود نماز جائز نباشد انتهی هوای کعبه و زمین کعبه قبله
است قال فی عمدة الفتاوی الکعبة اذا رفعت عن مکانها لزیارة اصحاب الکرامة
ففی تلک الحال جازت صلوة المتوجهین الی ارضها کذا فی المحیط لفظ جهة صاحب
بدیع و غیره گفته مراد از و کفتن متوجها الی الکعبة است و اگر جهة الکعبة گوید
قباحت مزبور لازم نمی آید گو که ترک افضل است بجهت توجه بجهت و در پس امام
نیت اقتدا فرض سیوم مگر نماز جنازه که اگر نیت اقتدا نکند جائز باشد و در معنی منفرد
خواهد گزارد این در مفتاح گفته و اگر دخلت فی صلوة الامام غرم کند بعذر و غیر عذر جائز
و بهیچ استیناج نماند و همچنین اصلی مع الامام یا اصلی الامام این در بر هنه نوشته
و امام را نیت امامت ماموم شرط نیست تا اگر تنها گزارد و کسی اقتدا کرد امام می شود که
بخلاف امام که بدون اقتدا منوده بمیان رجال که در یجا امام را نیت زنان شرط
است برای روائی نماز ایشان چنانچه می آید و در خزانه است در هدایه و کافی و بیان

وعمدة الصلوة

وعمدة الصلوة گفته نیت نماز و ظیفه است و بعد نیت اتصال تکبیر شرط جواز است
و بفصل باشتغال کاری روا نه و نیز اول نیت از تکبیر شرط است فتوی برین است
نزد امام کرخی حاضت نا انتهای ثنا است و قیل قبل از رکوع اگر وضو نیت نماز
کرده بفصل بکاری نیت بود از او گفته مقتدی را نیت اقتدا کافی است
فتوی برین است در محض نیت نماز امام نیت کردم نه بخلاف در آمدم در نماز امام
فتوی برین است از بدوی و ذخیره گفته نیت قضا با دا و بالعکس روا است
فتوی برین است و در وقت شک وقت نیت کند اصلی فرض فجر الیوم رکعتین لله
الله اکبر بجای هذا الفجر یا هذا الوقت مثلا و نیت بزبان و زبان خود اولی و به
زبان مکرو وقوف بمعنی تازی و در عبارت معروف بین الناس طوالت فی باره
است که موافق آن نه در حدیث و نه در فقه چنانکه در بحر الرائق تصریح بآن کرده
باید که چنین گوید مثلا نیت سنت فجر اصلی سنة الفجر رکعتین لله تعالی الله اکبر و
نیت فرض فجر اصلی فرض الفجر رکعتین لله تعالی الله اکبر نیات نوافل
نماز همین قیاس است باید دانست که مردمان در نیات نماز جمعه خطای فاحش
میکنند که چهار سنت اول را قبل الجمعة و چهار پسین را بعد الجمعة میگویند بلکه
نماز جمعه دوازده رکعت است اول چهار سنت پیش از خطبه است این را سنة الجمعة

باشد کعت این هم مختلف فیه اند بعضی دو رکعت فرض را که بعد خطبه فرض جمعه
بدانکه در جمعه نیت اسقاط فرض ظهر حاله جمعه کنند اسقط فرض الظهر عن ذمتی
باداء فرض الجمعة والا فرض او ادا نمیشود در نزد جمیع علما خلافا فاز فرا این در مفتاح
کفوده وهو المختار و چهار سنت را که بعد از فرض است نیز سنة الجمعه و دو رکعت
سنت را که بعد این سنت است سنة الوقت آن سنت نزد طرفین برای روز جمعه است
و نزد قاضی بجهت نماز برهنه پس چنان نیت کند تا بر هر دو قول عامل باشد اگر گفته
الجمعه گویند هم روا بود و این دو سنت بفتوی غیر موکده است کذا فی مفتاح الصلوة
وقت نیت که جمیع احوال جمعه جمع نموده شود و چهار رکعت فرض ظهر در صورتی
که شرائط سته صحت اداء جمعه جمع شود احتیاطا میگزارند مذهب مانیست مذهب
معتزلی است که مشهور در کتب ما واقع شده این در فتاوی تاتارخانی گفته
نشانی وقوع بادشاه عباسی سنی بود بجز از علم علمای معتزله عرض کردند
که در کتب چهار گانه احتیاطی مندرج شده و مردم ازین غافلند با طراف حکم شود
تا بران عمل نمایند بادشاه از نادانستگی چنان کرد ازین در بعض کتب مکتوب
گشته چنانکه قبل که در هندوستان گویند در نماز تهلیل خوانند در بعضی کتب
نوشته اند که اول روزه مکروه تحریمی است این مذهب معتزلی است

مذهب غیر را سهوا درین کتب اصل نموده اند همچنین است روزه عاشورا
و نماز عاشورا و بکا و مصافحه و مصالحه درین روز بدانکه در حدیث صحیح بخاری
سنه جز سنت عاشورا واقع شده است نقدا صوم و توسعت و
اکتحال آنرا بتقدیر صحت حدیث ان سابق بوده باشد چون در نزول عاشورا
مخصوص بماتم حسین رضی الله تعالی عنه شده هر علی گودری نهاد میشود و جهلا
منجر بآن خرابات میشوند پس صوم را نیز چنان سازند و روزه تاسوعی ابتدا
حرام است حتی روزه نبی علیه السلام پس حرام برای آن ندارند و خواص بجهت
آنکه این موهم میشود بآن پس ترک ایهام اولی است پس دهم و واسطه روزه
هشتم و نهم و دهم عاشورا که بعضی روا داشته اند نیز واقعی و ما فی
حدیث نبود را بجا آوردن نیز بدعت است چنانچه می آید آنهم نماز عاشورا
این نماز نزد امام شافعی است و در اوراد شیخ شیوخ که وارد شده
مقتدی بمذهب امام شافعی است چنانکه صاحب مشکوة و حصن حصین
و اکثر صاحب اوراد دیگر در معتبرات حنفی ورود نیافته در فتاوی برهنه
ظاهر نموده در خلاصه و خزانه و سراجیه و ملتقط گفته نماز به نیت خصوص
نباید گزارد که فائده ندارد و در حجه گفته که نماز لیلة الرغائب امی بدعت عظیم

رجب و لیلة البرات و لیلة القدر موضوع است و فعل او بدعت و در ترجیح
آن از احیا جواز نماز لیلة الرغائب و روائی نماز شب برات از قوت القلوب
و صحت صلوت شب قدر از مفتی الثقلین امام نسفی و علامه مفتی که در جواهر گفته
خلاصه فتوی ربعه این است بدانکه صاحب احیا امام محمد غزالی رحمه الله شافعی است
و چون مجتهد بود بعض اجتهاد او مطابق مذهب ما است لهذا در بعض مواقع
قول او واقع میشود و روایت حنفیه راجح است و لذلک مقدم داشته قطع نظر
عبادتی که مجتهد فیه باشد ترک آن بهتر چه در ترک آن اثم نمیشود و در اتیان کردن
و نماز عاشورا مردود علمای ما است و معهذا با جماعت که نماز نوافل
غیر تراویح و نماز استسقا بقول صاحبیه که معمول شده مکروه است تحریمی
وانکه طرفین بتداعی ای باذان و اقامت و ابو یوسف زیاده از چهار نفر
مکروه گفته اند که ائمه ثلثه ازین رجوع کرده گفته اند که مطلقا مکروه است
قطع نظر مسئله مختلف فیه را اجرا ایشان باید کرد لما رجا بت تطوعات
تشبه دارد به فرض پس چنین نباید و نزد شافعی مکروه نبود بل فرض پس نفل
درست دارد و گویند که در حرمین شریفین صلوت عاشورا با جماعت
میگزارند اهل آن اکثر شافعی اند و بغیر از نماز و وا کردن در کعبه کرد اختلاطی

خوانند

قطع نظر عبادتی که مختلف فیه باشد

خوانند جز و بگرار عشره خصال معروفه عاشورا میکنند این روز در انجا
که بزرگ روزها است اما بکا و گریه درین روز موهم بماتم میشود و در
فتاوی برهنه مبرهن شده که تعزیت حضرت حسین رضی الله عنه در سالی
حرام است نیز گریستن جیب نکشت و در محرمات تحفه خانی گفته تجدید
تعزیت حسن و حسین رضی الله عنهم در هر سالی و زدن دست بر روی
و سینه و سر همچو نوحه گران منهی است اما مصافحه و مصاطله محتمل است
با قرار بودن باز ید و تعدی با امام اتقوا عن مواضع التهم و بنابرین در وعید
نفظ وار ختم محمد را مکروه گفته اند که لفظ حق موهم است که عبد حق
بر حق داشته باشد اگر چه معنی حق طفیل و از محمد محتمل است بتقصیر
علیه السلام و انبیا علیهم السلام منزه اند از صغیره و کبیره قدر مکروهات بر گفته
و همچنین ذکر مقتل امیرین رضی الله عنهما و اگر خواهد باید که اول ذکر مقتل
سایر صحابه کند رضی الله عنهم تا مشابهت به روافض نشود و انهی و تابوت
و تبدیل ثیاب و غیره حرام و آن نیز صنیع رفضه است علیهم اللعنة و ارایش
قبور و زینت و غیره بدعت بدانکه شیخ ابو الحق گفته در باب فضائل
عاشورا و استحباب صیام آن خبری وارد شده و سایر احادیث در فضل آن

از ملح کردن با یکدیگر
تابوت در عاشورا

وفضل حلوت وانفاق وخضاب واذهان واکتحال وطبخ حبوب
وغیر ذلک مجموع موضوع ومفتری است قال ائمة الحدیث الاکتحال
فیها بدعة ابتدأ قتلة الحسین یعنی سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت است
که کشندگان حسین ابتدا کردند تا سر امام حسین بوجه حسن بماند و آنکه
باقی اعمال که در بعض کتب خصال عشره از مصافحت و مصالحت وغیره
گفته محدثان آن را قبول ندارند و موضوع و مفتری گویند احادیث
که در فضل روز عاشورا و وقوع وقایع عظیمه در آن مثل قبول توبه آدم
و رفع ادریس به آسمان و مانند آن همه نزد محدثان موضوع و مفتریات است
و مجمل آنکه طریقهٔ اهل سنت آن است که درین روز هم از مبتدعات فرقه
رافضیه مثل ندبه و نوحه و امثال آن اجتناب کنند که آن از عادات مؤمنان
است و الا روز وفات سرور کائنات عم اولی بود بدان و هم از بدع خارجیه
متعصبه با اهل بیت از عید گرفتن آن روز با اظهار فرح و زینت و خضاب
و اکتحال و لبس ثیاب جدید و توسعت نفقات و امثال اینها کذا
قیل بقابل فاسد بفاسد و بدعت ببدعت و شر بشر است و آنچه
وارد شده در آن حدیث صحیح از حضرت عم و نه یکی از اصحاب و مستحب دانسته

آن را

آن را یکی از ائمه اربعه و نه غیر ایشان هکذا فی الصواعق المحرقة شرح صراط المستقیم
المشهور بسفر السعادة من مصنفات شیخ ابو الحق و شارح ابن الحجر است
پس در مصری که اشتباه جواز جمعه بود چهار رکعت بنیت آخر ظهر
الذی علی ادرکت وقته و لم اصل بعد ادا اگر بخواند در اینجا بعد جمعه
و در هر رکعت قرائت خواند و دو سنت را سنت الوقت گوید در
صورت مذکوره کذا فی مجموعه خانی در جمعه سلطانی گفته در بعضی مقامات
با اشتباه مصر که یکی از شرائط انعقاد جمعه است چهار رکعت ظهر میگزارند
حد مصر چیست مقامی که اصل بنای آن مصر باشد و بحکم ملوک و قاضی
در آن جمعه شده باشد و در آن شک نیست و بحث جائی است که ده
بزرگ بود که در آن دیه ده هزار مرد باشد و بروایتی هزار مرد و بروایتی
آنکه در آن هر روز فرزندی بزاید و یک آدمی بمیرد و بروایتی هر صاحب حرفت را
از حرفت خویش کفایت باشد و والی و قاضی باشد که بر تنفیذ احکام
قادر بود و در چنین دیه نیز چون بفرمان سلطان و قاضی جمعه منعقد باشد
بالاتفاق درست بود اما در دیه بزرگ که مثابه شهر باشد از جمعیت خواص
حکم قاضی و سلطان و در آن تحقیق نباشد یا تنفیذ میسر نباید بقول

حد مصر چیست

بعضی چهار رکعت ظهر هم بگزارد احتیاطاً کذا فی المضمرات من فتاوی الحجة
در جمعه فتاوی رهنه است اگر در قصبه و دیه بزرگ که در وی بازار بود جمعه گزارند
اگر والی یا قاضی بنای مسجد والی جمعه اذن کرده جمعه روا است که این
مجتهد فیه است و بحکم مجمع علیه شد و الا لا بقول جمعه گزارند و بقول ظهر پس از آن
جمعه احتیاطاً مختار نجمی و امام فخر الدین این است اما بر صحیح و مختار امام حجت
بعد از نماز جمعه چهار رکعت سنت گزارد و به نیت سنة الوقت کما فی الکنز و بعده
بعده دو رکعت به نیت سنة الوقت پس اربع احتیاطی جائی باید گزارد که
در صحت مصر شبهه باشد چنانکه از کتب مکتوبه مستفهم شد و دیگر اگر در امام اشتباه
از نجاست جامه و نحوه باشد یا در امام شبهه بود امام که بجای از شرائط جمعه است
چنان باید که امامت را شاید یعنی مرد مسلم بالغ چنانچه در مسعودی است لیکن
چنان باید که امامت را شاید و زن و نارسیده و کافر نشاید و گر نماز و نیم
روا نباشد امام گفته که اگر امام نارسیده بود و وزیر خود را او زن شوی خود را
و کافر دستور مسلمان را ولی عهد خود نباشد نماز روا بود و در زنجیب گفته
اگر پادشاه کافر باشد یا کودک یا زن جمعه روا نکنی امام گفته که حاجب
مسلمان و اتالیق و شوهر خود را او یا عهد سازند تا اقامت جمعه و عید کنند

انتهی

انتهی از فحوای عبارت مسعودی معلوم شد که نیابت مزبور بقول امام جمعه درست
نه لازم و صاحبه خود جواز ندارند پس در بصورت احتیاطی گزاردن نیز احتیاط
است و نا گزاردن جمعه هم جواز چنانچه مسافر و غیره را که بر آنها جمعه لازم نیست
پس عدل از شرائط جمعه نگشته و الا همه جا بگزاردن چهار رکعت امر فرمودی بعده
دست بندد و سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک
و جل ثناؤک و لا اله غیرک بخواند و در بجا و جل ثناؤک افزوده است بر نماز
مختار تا فرق باشد میان هر دو نماز و بالعکس نشد برای رعایت میت در صلوة
مسعودی است سبحانک اللهم تسبیح چهار فرشته که عرش الله عز و جل را بر داشته اند
یکی گفت سبحانک اللهم و بحمدک دوم گفت و تبارک اسمک و سیوم گفت و تعالی
جدک و جل ثناؤک چهارم گفت و لا اله غیرک هر که سبحانک اللهم بخواند ثواب چهار
فرشته مذکور بیابد و ثنا تبع قرائت نیست لهذا در ین نماز خوانده میشود و تعوذ
و تسمیه تبع قرائت است نماز خوانده نمیشوند و ثنا در ین نماز مستحب است و در غیر
این سنت بعد از الله اکبر گویند فامانه روی بالا کنند و نه دست بر دارد بخلاف عیدین
که اینجا است رفع یدین و باز ارسال است مبتنی بر آنکه بستن دست سنت
قیامی است که در وی ذکر مسنون باشد و رفع یدین نباید مگر در هشت جا چنانچه

مستثنی بمعنی بنا دارنده

رباعی رفع الیدین سامده الا بهشت جا • بشنو تو ای رازخوش طبع ما و کا • عید و استلام و قنوت ا
رمی الجمار و مروه عرفات با صفا • همچو چار مصراع رباعی مربع نشسته و در عیدین
رفع یدین بنا بر این است که حسنین رضی الله عنهما علیل بودند و آنحضرت علیه السلام
در صلوت عید مشغول بودند که خبر صحت آنها یافتند در عین نماز از غایت شادی در
دو رکعت شش تکبیر با دو دستهای مبارک برداشتند و تکبیر گفتند بعد فراغ یاران
سوال کردند فرمود از نهایت خوشی صحت فرزندان فرمان آمد که خطای را
بصواب بدل کردیم و سنت گردانیم کذا فی کفایه او سلم تعدده اللهم صل علی محمد
وعلی آل محمد کما صلیت و سلمت و بارکت و رحمت و ترحمت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم ربنا انک حمید مجید باضافه پنج کلمه سلمت و بارکت و رحمت
و ترحمت خای حظی اول مکسور و تای مشدد مفتوح و در بابت باز خواند
تشبیه باعتبار مجرد صلوت است نه باعتبار مصلی علیه یعنی اللهم صل علی محمد بمقدار
فضله و شرفه عندک کما صلیت علی ابراهیم بقدر فضله و شرفه و محتمل که باعتبار
دوام باشد کما فی البرهنه و وجه تخصیص ابراهیم و آل او در صلوت آنکه وقت
تشریف آنحضرت در معراج حضرت ابراهیم علیه السلام بآنحضرت علیه السلام
سلام امت فرستاده بود لهذا حکم شده که جواب او تا قیام قیامت

قائم شدن
میگفته

وجه تکبیرات عیدین

عندک

وجه تخصیص ابراهیم و آل او در صلوت

میگفته باشند و مراد از صلوت ثنای کامل است و چون در وسع ما نبود
بحق تعالی سپردیم و بقبولی تعظیم در دنیا باعلای ذکر و انفاذ شریعت
و در عقبی بتضعیف اجر و تشفیع در امت و مراد از آل اینجا تابعان او یند
از جن و انس مختار شیخ ابو منصور و سایر محققان این است و این
در شرح حصن و در مباحثات برهنه کشف نموده در خلاصه گفته که بقول امام درود
نگویند بر غیر انبیا و ملائک علیهم الصلوة و از امام ابو یوسف آمده که باکی نیست
لیکن در مطالب گفته که صحیح کراهت تنزیهیه است اما بتبعیت جایز است
و در حاشیه مولانا عصام گفته که اهل سنت و جماعت لازم گرفته اند آل را
علی رغم شیعه انتهی تمسک شیعه حدیث من فرق بینی و بین آلی بعلی
فلیس منی است و روش آنکه بتقدیر صحت حدیث علی بمعنی بر نسبت حضرت
علی است یعنی امیر من را فرزند من بر ابیه واسطه علی گویند که بتقدیر
اول فرق لفظی است و در ثانی فرق معنوی لیس ای فرق لفظی چه منع
فرموده باشد و حمید مجید ای محمود عظیم این در برهنه گفته باز تکبیر گویند
بدستور مذکور و اللهم اغفر لحیّنا و میّتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا
و انثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه

از ... گفتن درود بر غیر انبیا

علی الایمان برحمتک یا ارحم الراحمین بخواند و نگفتن واو در شاهد ما ضرنا
ذکرنا حاجت نیست کما فی الکنز کذا قیل فی القنوت اما در قنوت واو عطف
بر هر کلمه اولی بود که واو عطف موجب مزید ثنا است چنانچه در تشهید کما فی
الترغیب و ذکر ضمیر از برای تعمیم است که دعای عام اقرب است باجابت
کذا فی شرح الحصن و کسی که دعای مشهور نداند دعای آخر نماز خواند و نیز
دعای آخر نماز این رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل
دعا ربنا اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب اولی است
از معروف و اگر مرده طفل باشد یا مجنون استغفار نکند و این دعا
اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا ذخرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا
فرطا بفتحتین بمعنی میر منزل و مشفعا بفتح و تشدید فا بمعنی مقبول الشفاعة
چلیپی بخواند و اگر دختر باشد اللهم اجعلها لنا فرطا اللهم اجعلها لنا ذخرا
اللهم اجعلها لنا شافعة ومشفعة بلفظ تانیث بعده تکبیر گفته بر راست و چپ سلام
گوید بنیت حضار بهمه حرمت و نیت حفظه روا نیست همچنین در نمازهای
دیگر مستحب است که نیت راست و چپ و امام و حفظه کند و همچنین امام
و دست فرو هلد بعد سلام اول و از حسن است رفع نکند صوت خود را

حفظه یعنی فرشتگان آنانکه نگاهبان اند بر مردمان

در سلام

در سلام چنانچه رفع یدین و کذا در دعای و ثنای فیما بین این قدر
خود باشد که خود شنود و همین مقدار ما یجوز به الصلوة در نمازها فرض
است در فتاوی برهنه هست بلند نخواند و بقولی جهر سنت است و از امام
ابو یوسف آمده که میانه خواند و در انواع مکروه بلندی تکبیر بجز امام
شاید این وقتی باشد که جماعه قلیل بود و اگر کثیر است و آواز امام
نکرود مضایقه نباشد چنانچه در عیدین بعد فراغ جنازه دعا مکروه است
بسبب توقف در فتاوی برهنه است و بعده ایستاده نماند برای دعا
بخلاف صلوات دیگر لیکن توقف کثیر امام برای دعا و کثرت دعا و جهر
درین مکروه است برهنه و بعد تکبیر چهارم تسبیح ذکری نیست فی فتاوی
تجنیس الملتقط ولا یقوم بعد صلوة الجنازة للدعاء ولا یقرأ ارشیا و
حکم خواندن یازده بار اخلاص می آید صریحا اگر در نماز جنازه آیت سجده
خواند ادایش واجب است اما بعد فراغ اولی است بخلاف صلوات خمسه
و جمعه و عیدین و سجده سهو در جنازه صورت پذیر نیست بخلاف نمازهای
دیگر الا در نماز جمعه و عیدین بسبب جمع غفیر چون سجده قرآنی ساقط
گردد و اگر بتیمم نماز گزارد جنازه و غیر همان تیمم فی الفور نماید و بتاخیر که

طهارت تواند ساخت روا نبود باتفاق و بتوفیقی که تجدید تیمم ممکن بود
نزد شیخین هم بدان تیمم جایز بود و بسلام بفراموشی نماز تباه نشود
روی گردانیدن از قبله که سینه بگردد مفسد است و در مسعود دست اگر
بنده است چیزی روی گرداند که اگر آن حقیقت شدی نتوانستی بنا کردن چنانچه
بنده اشت که مسح نکرده ام یا مدت مسح بسر آمد تا آن بنده اشت که حیض آمد
و نبود تواند بنا کرد که اگر حقیقت شدی نتوانستی بنا کرد و پس الا
هم تواند و اگر بنده اشت که خون بینی بدید آمد روی گردانید و نبود مادام که در مسجد بود
بنا تواند و اگر در صحرا است تا که در صف بود تواند که اگر حقیقت بودی بنا
کردن توانستی تم لفظه بمجاوزت صفوف مزبور در حق امام است و در
حق منفرد قدر سجده جای را در هر جانب چنانچه در باب چهارم ذخیره است و بعضی گفته است
حکم خانه امام ابو حنیفه گفته این تجاوز نماز زن نشکند که خانه در حق او
مسجد است در حق مردان این همه انگاه که پشت بقبله نشود و الا بشکند
چنانچه بگمان مرغاف پشت بقبله کرد و ظاهر شد که نبود بشکند و اگر چه از
مسجد بدر نشود کذا فی الظهیریه و در منیه است اگر بجانب قبله روان شد
نشکند اگر پیاپی نرود و از مسجد و صفوف بدر نشود تم کلامه این حکم در نماز

بسلام فراموشی نماز تباه نشود

[illegible]

اگر بگمان خون بینی پشت بقبله شود

حدث

حدث است و در حدث تبقس که برآن بنا است بهر سمتی و بهیچی که رود
ناقض نه که بجهت صلاح نماز است علیه الفتوی برین قیاس جنازه میتوان کرد
و اگر در نماز حدث رسید تیمم بنا کند اگر چه امام بود و چه اگر خلیفه کند و
و در نماز جنازه
بطهارت مشغول شود جنازه گزارده شود جنازه برداشته گردد نماز وی باطل شود
و در خلیفه گرفتن در اصل نسخهای روایت نیامده و شیخ الاسلام برهان
الدین صاحب هدایه گفته بقیاس بنا روا بود و بنای طهارت آب تا آب و خاک
بخاک و خاک تا آب بالاتفاق روا بود و بنای طهارت آب بخاک بظاهر
روایت روا نیست و بقیاس قول ابو یوسف رح درست آید بنا را که بنا
بچون ابتدا است و ابتدای اقتدای متوضی بمتیمم بقول ایشان درست نیاید
بنا برین بنا برین طریق او روا بود و سعودی مخفی نماند که بنای وضو بتیمم در حالت
و قتیکه روا نبود که بنای قوی بر ضعیف درست نباشد تعقبوی مگر تیمم حالت
بعدم ماء غسل و بوجود آب وضو و نابود آب وضو بعد نقض تیمم مزبور بنا کند
وضو بر تیمم روا بود که در تیمم مذکور قوی بود از وضو لهذا با وجود آب جایز باشد
و در جنازه بهر حال بنا جایز بود و اگر با وضو جنازه برداشته نشود و که جنازه
بمنزله دعا است و در بعض امور بنا بسبب حادثه فقط روا داشته اند حدث

اگر در نماز جنازه حدث رسید

ناگهان ور رعاف منی و قی ملای فم از رعاف و قی بنا و قتی است که در نهایا
فعل مبتلی بظهور رسد چنانچه بینی پیش کردن برای رعاف و دهن بنا بر قی
والا درست نبود و نماز فاسد گردد و همچنین استنجا خود بخود بالا فرود آمد
والا درست نبود و حدث ناگهان کنایه از گوز است که بعد برآمدن آن به جلی
شکم اطلاع شود محدث را اما از سه نوع چنانکه گفته اند که سه مسئله فتوی داده
ام و لیکن بر بعضی خود عمل نموده یکی در صورت مرقوم دوم رفتن بحمام سوم حق
شفعه اتمام در مکروهات بر نهم است و رفتن بگرمابه گاه غروب و بین المغربین
این در کنز گفته و کراهه از رفتن حمام برای این شده اند که مردم از جنابت مطلع
نشوند پس رفتن انجا سر فاش میشود و لهذا اگر روند سلام و کلام و قیام
نمانند تا شناخته نشوند چنانچه در حدیث ... الحمام
السلام والقیام یعنی دو سنت که بر در شته شده اند از حمام یکی سلام
دوم قیام ای تواضع پس اگر بعد طلوع بروند موافق معمول همه میشود و کراهه
در سراجی گفته بگاه رفتن بگرمابه از مروت نیست که در ین اظهار حریت که
اخفای او مستحب است گویند که چون شیخ ابوحفص کبیر بخاری بعد از تحصیل
علم بشهر خود رجوع فرمود روز چند بر آن شهر اقامت نمود از محرمان شیخ
برسیدند



رسیدند ایشان عرض کردند فرمود که گمان دارم این ایام عذر جلیله باشند
چون بخانه تشریف آورد نیم شب برای غسل برخاست و بحوض رفت
چون برگشت لباس ماتمیان گرفت و تالم و متاسف شد برسیدند
فرمود که چون بحوض فرو رفتم از کرانه دیگر شخصی سر بر کشید و من تجسس
که شاید از ین حال وقوفی یافته باشد بنا بر این الم و افسوس دارم
و در نماز جنازه صف آخر و جیب امام استادن اجر عظیم بر خلاف نماز
بنجوقتی که در آن عمر نزول رحمت از آن سمت می آید و در نمازهای پس امام
در است او و همین پنج سته صف می لا تعد و لا تحصی است و مستحب
که باشد عدد مصلین وارعین اگر امام و یک مقتدی باشد پس امام استد
و اگر دو باشند همچنین کنند و اگر سه کس باشند دو صف کنند دو و یک
و پنج سه چنانکه دو دو و یک و اگر باشند شش سه و دو و یک و شاید
ترتیبه در نمازهای دیگر مکروه چنانچه عبور بین یدی المصلی در جنازه جائز است
و در نمازهای وقتی منع مکرر در صفوف جائی نباشد و بعضی گفته اند که یک
از صفوف کشیده صاحب خود سازد این معمول متقدمین بود متاخرین
گویند که تنها ... استده که عوام وقوف مسائل ندارند پس بنحو آید

وکشش مکش خواهد کرد بد در برهنه گفته و داخل بانقص طرفین رود و اگر برابر ایستند

بایمین و اگر صف پر باشد صبر کند تا دیگری بجذای امام ایستد و تعجیل نکند

مگر چون از رکعت ترسد در نماز وقتی و قتیکه دو کس باشند مقتدی بجانب

راست امام ایستد چنانکه سر انگشت پای او بکعب امام باشد این در امامت

ترغیب گفته اما این روایت امام محمد است چنانکه در برهنه گفته باید که یکی برابر

امام ایستد پ فرص و از امام محمد آمده باید که انگشتان او نزدیک کعب

امام باشند و بروایتی از امام محمد رحمه الله مقتدی انگشتان پای نزدیک

پاشنه امام دارد یعنی انگشت پای او متصل پاشنه امام باشد و اولی

ظاهر است کذا فی الهدایه و در امامت ترغیب گفته و امام محمد

کویکه نیز در پس امام ایستد پس معلوم شد که از امام محمد دو روایت است در یکی

سر انگشتان این را بکعب امام و پس ایستادن و بودن انگشتان پای

مقتدی نزدیک پاشنه امام شاید میان پس ایستادن باشد و اگر مقتدی

دیگر آید مناسبت که مقتدی اول پس رود و هر دو برابر ایستند لیکن از اینجا

که مردم از بن واقف نیستند امام در وقت رکوع خود پیش رود و یا در از

کرده آمازن پس ایستد کما فی المظهر تتمه این در برهنه کشف نموده و اگر

ستاده باشند

نماز دو مقتدی در وقتیکه دو کس باشند

اگر مقتدی دیگر آید مقتدی اول پس رود

ستاده باشند امام پیش رو و دو مقتدی پس امام ایستند چنانچه در جنازه

لیکن بتفاوتی ایستند که سجده پس قدم امام افتد اما تفاوت بمقداری

که صف در میان نبحی که سجده شان عقب قدم امام افتد تواند ایستاد

مکروه است چنانچه ایستادن بطوری که سجده برابر یا پیش قدم امام واقع شود

و در نماز جنازه مختار اند کما مر و بروایتی از امام ابو یوسف رح امام میان

ایستد و اگر مقتدی آگاه امام ایستد مفسد نماز است مطلقا در جامع گفته

اگر قدم مقتدی قدام امام بود روا نه و بقولی رواست اگر محاذی است

بجزئی از قدم باقی باشد اما راجح اعتبار اکثر راست و اگر قدم در

صغر و کبر مختلف باشند اعتبار کعب راست اصح لفظه و همچنین اعتبار

قدم راست نه سر او زمین حل و حرم تا اگر قدم جانور در زمین حل بود

و سر در حرم شکار روا بود و بالعکس بالعکس اگر جماعت زنان محقق نماز

بجماعت گزارند برابر ایستند مثل برهنها که بجماعت گزارند چنانچه در نماز

دیگر کذا فی الترغیب لیکن عاریان با بجا گزارند بجای سجده فروتر

از رکوع بود و اولی است که مردان نشسته با دراز کرده گزارند پاها و زنان

دست پیش کرده و اگر بالعکس و یا بار کوع و سجود گزارند نیز روا بود

سر پای مقتدی از پیش امام

عاریان نماز ... گزارند

واگر زن در صف نماز جنازه در آمد نماز کسی فاسد نشود و قصد نماز و نیت
زنان شرط نیست و در نماز جنگاه نیز شرط است برای روایتی تا نماز زنان
کرّا امام نیت ببدل دارد و از روی سنت نیز [illegible] چنین نیست
است که زن مشتهی باشد و در صفوف مردان در نماز [illegible] پهلو به پهلو
یعنی قاعده [illegible] جامه نباشد و الا [illegible] شیخ نیست [illegible]
اگر زن با مرد ایستاده و نیت امام کرد نماز مرد فاسد شود و اگر زن و مرد
محاذات موجود بود و این آن است که زن محاذی محل [illegible] شود
ایستاد یعنی اگر غیر مشتهی بود نماز مرد فاسد نشود و در شرط [illegible]
فاسد رکوع و سجود بود پس در جنازه نماز فاسد نشود و در شرط سوم مکان
متحد بود تا اگر مرد و زن [illegible] بر جوزه باشند و زن [illegible]
و این مکان به مقدار قامت مرد بود و آنکه میان مرد و زن ستون بود نماز
فاسد نشود و شرط چهارم آن محاذی به قدر رکنی بود تا اگر [illegible] باشد محاذات
مرد فاسد نشود و شرط پنجم امام نیت امامت زنان کرد تا اگر نکرده باشد
نماز زن باطل شود فقط و شرط ششم آنکه مرد و زن مشترک باشند در ادا
تا اگر زن و مرد مسبوق باشند یعنی بعد فراغ امام [illegible] نماز خود [illegible]

شود

مشغول شوند و حالتی که [illegible] شوند تا [illegible] ایستاده بود
رفته در صفی نزدیک شده نماز هیچ کس فاسد نشود و همچنین حکم [illegible]
در محاذات مردان و زنان [illegible] همین حال است [illegible]
در خنثی در عقب امام محاذی شوند نماز هر دو فاسد شود [illegible]
و از شرط مرد واحد مطلق صورت [illegible] است [illegible]
مراد حقیقت باشد یا حکما حقیقت چنانچه مقتدین [illegible]
و اگر مسافر مرد و زن بعد حدث [illegible] رفتند و [illegible]
مرد باطل نشود فی الاصح [illegible]
[illegible] زن [illegible] کرده باشد و زن [illegible]
نماز زن فاسد شود و نماز مرد درست و اگر امام نیت امامت [illegible]
کند و زن در پیش مرد [illegible] پهلوی مرد [illegible] درست [illegible]
و نیت که مقابل زن باشد [illegible] درست [illegible]
در مرد آن صف [illegible]
[illegible] صف [illegible]
همچنین است [illegible]

مقدار نقصان پذیرد و اگر نیت مقتدیه اهب نکرد نماز زنان زیان بخلاف در آن

و در جدا محرم چون اجنبی است نه تجویز چون شابه ان در محاذات از غیب رفع

گفته و نزد بعض ان چون این است یعنی هر دو مفسد نماز ورداند بخارا و اشاره

با آنکه نزد مفسد بدکار هر دو برابر است و اما مت زنان منسوخ است چون حضور

ایشان در جماعت روان و در مجلس وعظ نکرده و اگر امام جنازه پنج تکبیر سهوا

در پیش گرفت مقتدی متابعت نکند و تجنبی خطای سهو امام در اوقات

نمیه تعلم مقتدی و اگر درین اقتدا کند نماز مقتدی فاسد شود و فتوی این

نادر نوادر است و اگر کسی وقت شروع این نماز حاضر شود و بعقب رسد

شاید که منتظر باشد تا امام تکبیر گوید آن زمان بپیوندد و بجد در ورود از خلل شود

تا نمازش در اختلاف نفتند زیرا که هر تکبیر بمنزله رکعت است و تکبیر آنی که امام نیل

او گفته بعد انجام نماز امام بجا آرد و همچنین ابتغا الاستطاعه نقل من الکافی از این

طرز مسبوقانه است که مسبوق بعد اتمام امام سر انجام نماید فرضا بخلاف لاحقانه

که اولش واجب است در میانه بی قرارت چون مقیم مقتدی مسافر در

آخر چنانچه در مناقب برهنه است فقیه ابو جعفر هندوانی را با امام

مذاکره شد در آنکه مقیمان در پس مسافر در مسبوقانه خوانند یا نه

سبق نماز جنازه منتظر ماند

مسبوقانه ادا کردن بعد تمام نماز امام فرض است و لاحقانه ادا کردن واجب است در میانه

امام

امام گفت چون مسبوق خوانند فقیه گفت چون لاحقانه امام گفت که

شاگردان در مذاکره رجوع باستاذ کنند و استاذان بکتاب فقیه

خراسان نوشتی امام عراق منم هر چه کتاب گویند بر آن باشیم کتاب

آوردند در آن نوشته که خوانند فقیه قبول کرد امام گفت که مردم از

کتاب یادگار باشد گفت باشد و چون مبسوط امام آوردند اول

نوشته بودند که خوانند آن را پاک کرده نوشته نخوانند فقیه گفت

که مسئله روشن شد امام فقیه را اشتری داد فقیه بر وی نشست و امام

مهار کشید چون به بازار آمد آواز کرد ای مسلمانان ذل شاگردی کشید عز

استاذی نیابید کما فی الترغیب بخلاف مسبوق و نزد زفر تقدیم لاحقانه هم

فرض است که ترتیب رکعات نزد او فرض است و نزد ثلاثه واجب

در مسبوقی است مسبوق آنچه با امام میگزارد اول نماز وی است یا آخر و

شافعی میگوید که اول نماز وی است چه هر چیزی را که اول شود آخر شود

علمای ما میگویند که مسبوق را دو حکم است آنچه با امام میگزارد

از راه تکبیر تحریمه و قعده اول نماز مسبوق است و از راه قرارت و قنوت

و سهو آخر نماز مسبوق از برای آنکه اگر اول نماز وی داریم پس مسبوقانه

نزد ثلاثه تقدیم لاحقانه واجب

مسبوق را دو حکم است

پیش از تمامت نماز امام آورده بود این حرام است از این معلوم شد
که سبقت مسبوقانه درست نه و لهذا گفته کسی که وقت جنازه حاضر نبود
بجز دور نرود داخل نشود تا که امام تکبیر گوید که هر تکبیر بمنزلهٔ رکعت است و مسبوقانه
سابق آوردن روا نبود چنانچه الحال ذکر یافته و اختلاف طرفین و ثانی در تکبیر
مزبور جنازه است فقط نه در مؤخر آوردن مسبوقانه پس تحریر در مجموعهٔ خانی
نوشته که مسبوقانه بعد از امام سنت است پس اگر پیش از آن آرد روا بود
بترک سنت مرجوح است الا در نماز عیدین که اگر در رکعت اولی اثنای
قرائت اقتدا نماید وقت وقف قرائت ادای تکبیرات که در یافته
کند و اگر تا وقف وقف نکند و در قرائت مؤدی گردد هم جایز است بلکه
(اگر تا تاخیر وقف امام نکند)
اولی بخلاف ثنا بخلاف چون قرائت مسموع شود و اگر بسبب بعد استماع
نشود ثنا هم بخواند چرا که بعد فراغ امام تقدیم تکبیرات واجب ممکن نیست
پس تاخیر ممتنع است همچنین اگر در رکوع اقتدا المقتدا افتد تکبیرات
عیدین بر تسبیحات اختیار کند و اگر امام سر برداشت و جزوی از تکبیرات
مانده ساقط شد کذا فی فتاوی برهنه همین طور است در صلوت خمسه
مگر تشهد تمام کرده با امام آید نه در قنوت اکثر و اگر مسبوق رکعت واحد
باشد

باشد در مسبوقانه تکبیرات بعد قرائت بجا آرد تا موالات بین تکبیرات
هر دو رکعت نماند که با امام بعد قرائت گفته آمده اگر درین رکعت مسبوقانه
پیش از قرائت گوید موالات لازم گردد و موالات جایز نیست بالاجماع
فتح القدیر صاحب مسعودی میگوید اگر آن مسبوق که حکم منفرد هم دارد قصد
عمل قول ابن عباس که تکبیرات پیش از قرائت است نماید درست آید
که موالات از برای حصول عمل دو قول است پس ازین معلوم شد که
ادای تکبیرات عیدین بهر قولی از اقوال ثلثه که می آید روا آید و اگر مسبوق
دو رکعت باشد چنانچه ادا نموده مشهور نماند تکبیرات عیدین نزد ما نه هشت
پنج در اول یکی او با و سه زوائد و یکی رکوع و چهار در دوم سه زوائد
و یکی رکوع در تعداد تکبیرات سه قول است نزد عبد الله عباس رضی الله عنهما
نه زائد است پنج رکعت اول و چهار بدوم و بیک روایت ده زیاده است
پنج بدوم و پنج بدان و بیک روایت دوازده و در روایت سیزده و بقول
حضرت علی کرم الله وجهه هشت است چهار باول و چهار بثانی و بیک فطر هشت
زیاده است و با ضحی دو و یکی بدین رکعت و یکی بدوم و بطور عبد الله
مسعود رضی الله عنهما در هر عید شش تکبیر زائد است سه بر رکعت اول

مسبوق اگر رکعت در عیدین تکبیرات بعد قرات بجا آرد
تکبیرات عیدین نزد ما نه بیش
ابعید

و سه بدوم و همچنان در ادای تکبیرها سه قول است بقول اول تکبیرات
بعد قرارت و بقول ثانی عکس اول و بقول ثالث رکعت نخست چون
قول نخست و رکعت دوم مثل قول ثانی مسعودی و قول اخیر مذهب
ماست مقتدای من بتمسک امام ما که اعظم است قول عبد الله مسعود است
ما در اصول مذهب اهل سنت و جماعتیم و در فروع مذهب امام اعظم
یعنی طریقه اجتهاد مسائل که او اختیار کرده ما ایشان را کردیم و بر روی علما
در بر هنر است اگر رسیده شویم از مذهب خود در اعتقادیات گوئیم
که مذهب ما برحق است و مذهب خصم باطل و در فرعیات گوئیم که
مذهب ما صواب است احتمال خطا دارد و مذهب مخالف خطا است احتمال
صواب دارد و مراد از خصم مذکور هفتاد و دو ملت است و تکفیر بعض ایشان روا است
اگر بدعت ایشان بکفر رسیده باشد و آنچه آن حضرت علیه السلام تکفیر اهل قبله
منع فرموده مراد از اهل قبله آن است که در مذهب سنت و جماعت باشد
تکفیر و لعن او درست نیست گو که کلمه کفر از وی زده باشد بنا بر آنکه احتمال
است که بی قصد از وی صادر شده باشد یا توبه کرده باشد چنانکه در تکمیل
شیخ ابو الحق دهلوی است و مراد از مخالف مذکور سه امامه دیگر گویند

که ارواح

که ارواح ائمه اربعه روزی با مر او سبحانه حاضر شدند حق برحق پرسید
که من یکی و حبیب من یکی شما با خود ها چرا اختلاف کردید آحدی جواب
نداد روح امام ما پیش رفته عرض کرد که آن چگونه ثابت شود فرمود
که بشهادت کراما کاتبین التماس کرد که گواهی ملایک بر انسان
جائز نیست فرمود که اعضای شما شاهداند عرض کرد که شهادت غیر ناطق
بر ناطق روا نیست فرمود که با شاهدیم التماس کرد که گواهی مدعی حاکم
نو درست نیست امر شد که خلاف شما قبول فرمودیم و حضرت عبد الله
مسعود ربیبای حضرت صدیقه رضی الله عنها بوده لهذا عبد الله فقیه است
خطاب یافته و در جامع گفته تهنیت عید بقول تقبل الله منا و منکم مکروه است
و از درر گفته که روا است و مصافحه بدعت با اتصال نماز و ترک
افضل مطلق جنازه حاضر آید پس باید که مسبوق جنازه مسبوقانه پس سلام
امام در پیش باید و در آن باید از غیبت اشتغال نورزد تا بعد بر داشتن
جنازه پیش برانداخته و خراب نشود و اگر مأموم پیش از امام تکبیر
گوید نیز درست نبود چون ادای رکعت پیش از امام و اگر وقت آغاز
حاضر باشد تکبیر نشود و بانه انتظار تکبیر امام نکند و در صورت وقتی او را

جنازه

عدم اقتدا در رکن غیر محسوب مگر قعدهٔ آخر الا که توقع جماعت آخر باشد و گفته
گفته اند که هر جا که امام را دریابد بپیوستن واجبست را دوش بعد اقتدا است
و اگر امام را در رکوع در رکوع دریافت رکعت محسوب گردد قدر تسبیح باشد یا نه
علیه الفتوی و شرط تسبیح قول ابو یوسف است رحمه الله بعد از آنکه تعدیل ارکان
نزد او فرض است و نزد طرفین این واجبست رحمهما الله بر اینه فتوی لکن اینست
امام در قیام بود که مسبوق اقتدا کرد امام در رکوع رفت و او اگر
گفت اگر اکبر گفته با امام در رکوع شریک شود در رکعت باتفاق محسوب گردد
و اگر شریک نشود و بثنا مشغول گردد و بعد بر داشتن امام سر از رکوع رکوع
نزد امام رکعت محسوب گردد و نزد هر دو نه از انواع و این مسئله مبنی است
بر آنکه نزد امام احمد فقط در تکبیر فرض است و نزد صاحبین هم کلمه صفت
نیز فرض است کما مر و اگر مقتدی بعد چهار تکبیر امام و پیش از سلام اقتدا کرد
نزد یک قول فی یک تکبیر گوید چون امام سلام دهد است و نگر پیش از آنکه جنازه
بر داشته شود گوید کذا انها ای ذ لیکن درین ذکر مذهب نکرده و نزد طرفین
نماز تمام شده و شروع را محل نمانده بخلاف نمازهای دیگر و در تنها
سلام اقتدا باتفاق روا نبود چون صلوات آخر اما اگر در تنهای اقتدا سلام

قطع

قطع سجده سهو کند درست بود و تلاوت نه و اقتدا در میان سلام سهو جائز
بود و اگر سجده کرد باتفاق و الا نه نزد شیخین و بقول امام محمد رح باشد
بهر حال که نزد ایشان سلام سهو رافع صلوت نیست و نزد او هست کذلک فی الکنز
و مقتدی را جائز نیست بتبعیت قرائت او عیبه در بوره بخلاف قرائت صلوت
موقته و اگر بعد ادای جنازه معلوم شد که نماز ناروا آمده باز گزارند و اگر
بعد از نشست ظاهر شد خشت بردارند و نماز گزارند اعاده وقتی است که
نماز امام ناروا شده باشد نه قوم و گرنه نه و اگر نماز امام ناروا آمده باشد
اخبار بقوم لازم نیست همچنین است نمازهای دیگر و اگر حاضر باشند اعلام
او را است کذا فی خزانة العلوم و اگر ناشسته معلوم شد بر آورده
نشوند بار دیگر نماز کنند و اگر خاک راست کردند آنگاه دریافتند
که نماز ناروا آمده یا ناشسته بدید شده باتفاق خاک را باز نکنند و بر
سر خاک اعاده نماز کنند تا سه روز فقط لیکن از انواع معلوم شده
که اگر بغیر کفن مدفون شده بر آورند که اخراج میت از قبر به پنج جا روا
گفته یکی آن بود و چهار در فصل تدفین مذکور است چنانچه می آید و بعکس
بر آوردن ناشسته باتفاق که در ما نحن فیه است بعدم کفن هم بر آرند

اگر نماز به تیمم برای عدم آب گزارد بعد پس از آن آب یافتند غسل داده اعاده کنند
کذا فی القنیه. و تکرار جنازه نامشروع است الا جنازه حضرت علیه السلام
بخلاف شافعی. و اگر بسبب غیبوبت ولی نماز گزارند بعد حضور ولی شده
حق وی باقی بود تا اگر او و کسانیکه نماز جنازه نگزارده اند باز گزارند روا بود
و تکرار جنازه هیچ جا مشروع نیست مگر درین مسئله کذا فی المسعودی
و اگر اذن امامت جنازه کرد اعاده نیست کذا فی خزانة الروایات فتوی
آن است که تکرار ممنوع آن است که باز همان گزارند که گزارده باشند
و اگر ناخوانندگان خوانند روا بود چو که کرات مرات تکرار نماز جنازه او علیه السلام
شده روز و امام اعظم رحمه الله که شش بار شده چنانچه در ... است
در مناقب امام و از غایت کثرت و تقرب بجنازه وی چون جنازه به
و منصور حاضر شد و گفت قتلت مظلوما و صبرت علی الدنیا عنها
و اوذیت فصبرت و تو ترکت بعدک من یقوم مقامک لما بکینا علیک
و شمرده شد کسانیکه بدو نماز گزاردند بقولی پنجاه هزار و بقولی بیشتر
و این نماز بروی شش بار اعاده کردند آخرین حماد بود تا در روز میت بار
برو نماز گزاردند انتهی پس تکرار جنازه ممنوع است نه تکرار و تکرار امام

نماز مشروع نیست

از جنازه امام اعظم

جنازه

جنازه امام مزبور از عدم علم ناجواز بوده. و اگر زن نماز کرد یا نابالغ بسبب عدم
وجود بالغ نیز اعاده واجب. بوجود بالغ واجب ساقط شد و در بدایع است
اگر مردی نماز جنازه میگزارد و ولی پس او راضی نیست اینکه نماز گزارد باز
اعاده نیست کو که متابعت نکرد و ولی زیرا که حق ولی بتکمیل رتبه است پس اگر
باشد سلطان یا قاضی یا والی بلد یا امام حی پس نیست حق اعاده و ولی
را حاضر باشند یا غایب. و اگر حضر ایشان ولی گزارد آنهمان را نیست حق
اعاده. و اگر غیر محق گزارد اعاده است محق را خواه حاضر باشد خواه غایب
در کنز است اگر غیر ولی و والی کس امامت کرد ولی تواند که اعاده کند
و سلطان نه. و اگر ولی گزارد روا نباشد که دیگر اعاده کند علیه الفتوی
زیرا که ولایت سلطان بشرط حضور است و ولایت ولی حاضر و غایب را اول
این همه روایات ناشروعیت تکرار جنازه است اما مختار آن است
که نگفته اند و در قنیه است اگر ولی مریض قاعد گزارد و قوم قایم است تخفیف
او جائز است بخلاف محمد رحمه الله تم بلفظه در خاطر اشرف می آید که نماز
قایم بقاعد معذور مطلقا جائز است پس تخصیص جنازه بنابر آن باشد که ذکر
در جنازه برود و نیز اشاره است بفرضیت قیام جنازه و تخصیص ولی هم

اگر نماز بجنازه زن کرد یا نابالغ واجب

از آن حق ولی ساقط شد

اگر ولی مریض قاعد گزارد

از قیام جنازه فرضی است

بجهت همین است والا کراد ازو امامی است که محق امامت جنازه است
خواه اصالة خواه نیابة همچنین است در قنیه امتوضی بمتیمم در جامع گفته که در
تحفه میگوید که امامت متیمم بمتوضیان روا است اگر بایشان آب نباشد
نزد شیخین والا اگر آب باشند نماز شان درست نشود و نزد محمد امامت
متیمم جایز نبود و متوضیان را نزد ایشان آب باشد یا نه و نزد زفر نماز ایشان روا است
آب دارند یا نه و غاسل ماسح و قایم باحدب که بقدر رکوع نباشد چون نماز [illegible]
و اگر کوزه پشتی تا رکوع باشد جایز نبود و علیه الفتوی و هو الاصح کما فی
الترغیب من فتاوی الظهیری و مجموعة النوازل و همچنین است در قنیة الشیخ منجح
که متمیز باشد قیام او از رکوع او و کذا فیه پس فتوی صلوت [illegible]
پس اکثر در جامع رموز از نظم است جواز برای احدب مطلق مرجوح است چنانچه
اکثر روایات این حضرت استاذی فرموده که معتزلی است و حد
رکوع آنکه چون دراز کرده شود دو دست بزانو رسد و کذا فی السراج
الوهاج بخلاف قایم بقاعد معذور که قیام قایم است با قاعد [illegible]
و قیام کوزه پشتی که تا رکوع است آن از زهر و خارج و متعذر [illegible]
قائم بقاعد یا فتیم و آن این است که آنحضرت علیه السلام در آزار خاعدا امامت
کردند

متیمم بمتوضیان روا است

کوزه پشت

کردند بخلاف احدب و قاری بامی و قادر بر رکوع و سجود بمومی بخلاف نماز
دیگر و جایز نیست اقتدای مرد بزن و بکودک و صحیح بمعذور در هر حاله عذر [illegible]
بعاری و مفترض بمفترض آخر و متنفل و متفرض و متنفل با امام جنازه و نماز
بغات و قطاع الطریق جایز نیست الا که در خانه بمیرند یا در قید امام کشته شوند
یا بمیرند یا بعکس غسل که متمثل نکرده اند شهید [illegible] در جامع گفته که در ظاهر
روایات برایشان نماز کرده نشود مطلقا اما غسل داده شوند و نماز بر
خود بهر شی چون تیغ و احراق و زهر و خنق بفتوی است که امام [illegible]
گفته که بر اصح نماز گزارند و توبه او قبول است و این است قول اول و
ثالث کما فی الذخیرة و قتل نفس خود بمنزله قتل نفس غیر است امام [illegible]
گفته بر اصح نگزارند کرا و را توبه نیست و این است قول ثانی و قاتل
خود را بخطا باینکه قصد کرد ضرب عدو رسید باو غسل و نماز است
کذا فی الخانیة و بر مقتول قصاص و تعزیر و رجم و غیره کرده شود چنین
که کرده شود در سلمین و همچنین بعاق استاذ و والدین و بر ظالم مقتول نماز
این از نوادر است و جایز است که برکشنده یکی از والدین نماز کرده نشود
اهانة و در مصلوب امام دو روایت است از امام [illegible] چون لاش او

جایز نیست اقتدای [illegible]

بر ظالم مقتول [illegible]

مدار بدعت او بافته خوانند یا آنکه بطور بدعت است آنانکه اول
از مطالب گفته که بر صاحب کبایر باک نیست و بر مبتدع مکروه است ثم مطلبه
و مراد از مبتدع اهل بدعت غیر از اهل سنت است از هفتاد و دو گروه که در
اصل شش فرقه است قدریه جبریه رافضیه خارجیه معطله مشبهه و هر فرقه
دوازده گروه که همگی هفتاد و دو میشوند و اینها را اهل هوا نیز گویند و این
هم وقتی بود که بدعت آنها منجر بکفر نگشته والا روا نه مثل امامت و
مناکحت در مکروهات تحفه خانی است و در مفید المستفید است که گزاردن
میتی که صاحب هوا و بدعت و فسق او معروف است مکروه است همچنین
حاضر شدن مردم مشارالیه و مشهور در دین در جنازه مبتدعان و بدعت
[illegible] است بدعت کفر و بدعت حسنه و بدعت سیئه گفته شیخ ابو محمد عبد العزیز
در آخر کتاب قواعد بدع خمس است واجب مانند اشتغال بعلم نحو برای فهم
کلام الله [illegible] وغیره و محرمه چون مذهب جبریه و قدریه وغیره و مندوبه
کاحداث مدارس وغیره و مکروه مانند زینت مساجد و تذهیب مصاحف
وغیره و مباح چنانچه مصافحه بعد صبح و عصر و توسع لذیذ الاکل و مشارب
وغیره انتهی تزیین مساجد و نحو مذکور بفتوی لاباس است چنانچه در

در جامع

جامع صغیر حسامی گفته باک نیست نقش مسجد بگچ و ساج و آب زر در [illegible]
بر آنکه گفته لاباس دلیل بر آنکه مستحب غیر این است یعنی صرف بفقرا اولی و در
کنز الدقایق گفته که تحلیه مصحف رواست و در جلابی گفته که این نزدیک
طرفین است و نزد قاضی مکروه بود اما نوشتن او بزر از ابراهیم آمده
که مکروه است و در مطالب گفته این همه آنگاه است که مال حلال باشد
و اگر در آن شبهه باشد یا مال وقف بود مکروه است که خدا تعالی قبول
نمیکند مگر طیب را پس مکروه باشد نوشتن خانه او بآنچه منقول [illegible]
و در نصاب گفته این همه وقتی است که منظور تعظیم مسجد باشد و اگر
از جهت ریا و زینت باشد یا مال وقف بود مکروه است [illegible]
و مصافحه بدعت غیر سنت روافض است کذا فی ملتقط ناصری
کافی و حاشیه و در وظایف نبوی [illegible] گفته و آنچه میکنند عوام از
مصافحه بعد جمعه و بعد عصر یا بعد هر فرض یا یوم عید یا غیر آن بغیر ابتدای
ملاقات و تسلیم پس این بدعت ممنوعه است و از و است معانقه
عند ملاقات غائب و جائز نیست تقبیل عثمان نیز و سنت نیست قیام را
داخل و وسعت مکان اگرچه باشد در مجلس سعت و محبت عالم و صالح

روایت بوسیدن دست عالم و صالح را

ونحوه ووالد و سلطان روا است تقبیل ایدی و ارجل ایشان از برای
علم و صلاح ونحوه و بجهت غرض دنیوی ممنوع است و قیام همچنین و
صحابه بوسیده اند یدین و رجلین او علیه السلام ثم کلامه لیکن در عیدین
اگر متصل فراغ نماز مصافحه کند طریقه روافض است و اگر منفصل
نماید لا باس است هکذا سمع من الاستاذ الفقیه و در تقبیل ایدی
اختلاف است چنانچه گذشت و تقبیل ارجل نشاید و قیام هر بار برای
شخص واحد که بار بار بمجلس می آید و تیره شیره دار رفضه است و لیکن مصافحه
در عید معمول است و در غیره غیر معمول اما ترک احسن و افضل است
سنت در مصافحه مسلم بدو دست پس بیک دست بدین روایت ترک
سنت کذا فی تحفه خانیه لیکن بفتوی لازم نیاید قول بدین رو است
برین است در طریق عرب است یعنی در ملاقات هر روزه بیک دست باک نبود
در سنن برهنه است و مصافحه بعد سلام بهر دو دست بغیر حائل از جامه
جز آن ای الصاق کف بکف و اقبال روی بروی و فی الحدیث من صافح
اخاه المسلم و حرک یده تناثرت ذنوبه و چون یکبار در دو کف از گناها
چنان پاک شوند که گویی آن ساعت از مادر آمده اند و بیک دست نشاید

بوسیدن پای نشاید

سنت در مصافحه مسلم

فضیلت مصافحه

که خلاف

که خلاف سنت است و سر انگشتان نشاید گرفت که شیوه رافضیان است
و هنگام مصافحه دست نشاید بود و با جامه نشاید داد که ابن حجاب است
در سعودی است که جا دست برهنه باید و وقت تکبیر و دعا و
مصافحه که در نهایت است بد مکروه است در جامع گفته تهنیت عید بقول
تقبل الله منا و منکم مکروه است غلط هذا عید گذشته مبارک باد و نحوه و
از در شفته که روا است جایز نیست جنازه کافر و حلال خور که در اصل حرام خور
است گو که کلمه هم گوید مادام که ترک نه کرد آن را و الحاقی که تر از جنازه
طهارت و اسلام است و فاکروبان مرتد اند بسبب کفن گلم و کوره
و خوردن میته باعتقاد حلال و در هذا فتح است از کافر که آن واجب القتل است
نه این چنانچه در فتاوی صدر الاسلام است قال الامام ابو سلیمان الجرجانی
کناس دیارنا العجم یقولون لا اله الا الله محمد رسول الله ولا یحرمون
حرام الله تعالی و یاکلون میتا و الخنازیر فانهم یخرجون من الملة بن اوا
ما قدموا لا تصح علیهم فانهم من اهل النار الا من تاب منهم و مات علی توبة ولا
یعودوا الی رسوم الکفر و لیکن نکاح هر دو جایز است پس مصافحه خواندن نکاح
کافر چون رجوع کند مسلم و نماز کرده شود برگشته که یافته شد اگر بدین یا نصف

جنازه حلال خور روا نیست

عید گذشته مبارک باد گفتن اختلاف

جایز نیست جنازه کناس

باور نیمه طرف والا لا کی مرا قول مرادا اکثر بدن و نصف با سر بالا اکثر است

باسینه نه زیر کمر با سینه یعنی سینه البته باید با سر باشد باید سینه نیمه بایع

تا اگر سر نیمه زیر کمر با آنکه اکثر بدن است نماز روا نباشد که سینه شرط

شرط است برای جواز نماز کا ذکر نا چه اعتبار سینه را است نه سر را چنانچه

اگر سر بچه بیرون آمد و مرد وارث و مورث نمیشود و اگر سینه بر آمد و مرد

هر دو میکرد و در تأمل عبارات معتبرات که درین مسئله واقع است این است

چنانچه مستفاد میشود از رجوع نهر و قد و بدت فیما کثیر من العقلا و جنازه بعد غسل

بعض است و اگر میسر نباشد بعد تیمم و اگر اعضای تیمم مثلا هر دو دست

نباشد پس نماز پس دفن رکور است در مجموعه خانی است در ظهیری میگوید

دست و پای فردی بریده باشد و بر روی او جراحت باشد که نماز بوضو

و با تیمم بگذارد و آن نماز باز نگردد فتوی برین قول است اگر دست

او شل شده است باد دست طهارت کند ... دست او شل

شده است و وضو نمیتواند کرد باید که هر دو دست را تا آرنج بر زمین مالد و روی

بر دیوار مالد نماز بگزارد و ازین کتاب مستفاد شد که در صورت عدم آب و اعضای

تیمم حاجت نماز بعد دفن نیست بلکه پیش از دفن جائز بود کما لا یخفی و حکم

تحقیق پریشان افتاده و بسیار از مستفاد ای از علما

اگر اعضای تیمم مفقود باشند پس نماز ... دفن ...

دلیل ...

و تیمم نیز نمی تواند کرد

(از نماز جنازه) مقتولین

نجانه جنگ حاکم اهل بغی است بر تفصیل مذکور حق گشته باشند یا ناحق چرا که اجرا

پس حاکم وقت در آن وقت مرافعت نموده و در نوا در نماز نسبت رهنما

و حکم کشتگان جنگ سلطان این است اما آنکه خلافت ارث کسی نیست

چنانچه در بعض آورده است که هر عمل فروخته و بخشیده و میراث نمیشود

بلکه سپرده شود بجای نوبت و واری بسوی مسلمانی که با علم بوده باشد

و در آن عمل چنانچه قضا و افتا و احتساب و امامت و خطابت و اذان و

اعمال دیوان که تعلق دارند باحکام اهل اسلام و حکام بدلیل آنکه اگر

وراثت بودی می بایستی که خلافت آنحضرت صلعم با میر ابن رسیدی

چنانچه در تحفه خانی است امامت بارث ثابت نمیشود اصلا خلافت

بعد رسول صلعم ابو بکر را بود بعده عمر بعده عثمان بعده علی رضی الله عنهم

میراث نشد بلکه استخلاف رضامندی شرفا است که علما و مشایخ باشند

در تحفه خانی مذکور است نزدیک بعضی بیعت پنج نفر از اهل علم و عقل

و دیانت کافی است برای انعقاد امامت و نزد بعضی بیعت چهار نفر و نزد

بعضی یک نفر اصح همین است که بیعت یکنفر اهل علم و عقل و دیانت کافی

است برای انعقاد امامت چنانچه حکم اولیا در تزویج ایتام چون ازبا متشدد

خلافت ارث کسی نیست

بیعت بعض درست در درست داران ... در تنها قبول کردن است

از میراث درست نشدن بادشاهی

از در نکاح دادن یتیمان درست است

رضا بدو نوع است

در فواید ثم لفظ و رضا بدو نوع است حقیقه باشد چنانچه هر چه نیک
کس را بادشاه مقرر نمایند یا حکما چنانچه خطبه کنند یعنی تا حدی که خطبه
آن جاری است بادشاه آن سرحد است پس اگر بادشاه دیگر در حد این
آمده محاربه نماید هر که از آن طرف کشته شود ظالم مردود است و حکم اهل بغی
دارد و هر کس که ازین جانب بقتل رسد شهید است و اگر این بادشاه
در حد آن دیگر رفته محاربه کند حکم این چون آن شود هکذا قال استاد
الفقیه و اگر کودکی از شکم مادر زنده برآمده مرد نماز باید گزارد والا نماز باید
گذارد کذا فی الغسل و سقط یا دون چهار ماهه را نه غسل است و نه نماز
بالاتفاق و اگر طفلکی از دار حرب مجبوس آمد و گذشت اگر مع والدین
نماز خوانده شود والا لا مگر بشرطی که گذشت در فصل غسل و اگر مختلط گردد
میتهای مسلمین بمیتهای کفار اگر باشد یکی از علامات ممیزه تبلاخته و
تفریق نموده نماز باید خواند والا ملاحظه باید نمود اگر غالب مسلمانند نماز
خوانده شود بر تمام و نیت دعا در نماز برای مسلمانان و تدفین کل
در مقابر مومنان و اگر اکثر مشرکانند نماز نباید خواند بر جمیع لیکن
غسل و کفن بدهند نه بروجه غسل اهل اسلام و انهارا دفن باید

ساخت

اگر مختلط گردد میتهای مسلمین

ساخت در گورستان کافران بالاتفاق و اگر مساوی باشند و با انعدام
علم کثرت و قلت پس نیز نماز باید گزارد در ایشان و در مقام دفن اختلاف
است باختیار بعض در دخمه کفره و باعتبار بعض در مقبره اسلامیه و مختار
بعض در مکان علیحده و این اختیار مختار و علیحده مینماید کذا فی الدفع
و غیره و در بدایع بدین صورت هم نماز است بدستوری که در علیه مسلمین
ذکر رفته و در صلوت مسعودی است اگر کسی را موی لب بسیار بود و اگر هم
سنت فوج شود حکم با اسلام است نماز بگزارند و بخلاف بخلاف
کافر و اگر شخصی مرده یافت که در کنارش مصحف و در میانش زنار اگر
در دار اسلام است مسلمان است پس نماز باید گزارد و اگر در دار حرب است
نماز نیست کافر است مکروه است نماز جنازه جای مغصوب و بیگانه بی اذن
مگر زمین مسلم که رضامندیش دلیل رخصت باشد و بیک کفن با وجود قدرت
بدیگر چون صلوت و در مسجد اگر نعش در مسجد باشد و اگر جنازه بیرون
و امام با طایفه بیرون مسجد باشد و دیگر در مسجد نماز گزارند مانند نمازهای
دیگر روا بود و این وقت متصور شود که باشد مسجد را دروازه بسوی
شمال یا جنوب و اما مسجدی که مبنی باشد برای نماز جنازه نماز جنازه فیها مستحسن

اگر کسی را موی لب بسیار بود

کذا فی الزیلعی پس همچنین باشد در عیدگاه و در شرح مشکوة است از شیخ
معتمد در زمان ما نماز در حرمین شریفین استحسانا من المتاخرین اقول از
شافعی مطلقا در مسجد مکروه نیست چون در عرب غلبه مذهب شافعی است
لهذا در حرمین الشریفین نماز جنازه میگزارند پس در مذهب ما آن دلیل در
دیگر مساجد نمی تواند شد اقول اگر حنفی مذهبان مکروه دانسته در مسجد
نمیگزاردندی شافعی مذهبان ایشان را مانع نشدندی پس ایشان هم
که در مسجد گزاردن جنازه ارتکاب کردند معلوم شد که مکروه نبود پس قول
آن است که بعذر ازدحام و باد و باران و نحو عذر در مسجد جایز است که
حضرت عمر رضی الله عنه در عهد خلافت خود حکم بمساجد تمام فرموده لیکن
در تحفه گفته نهادن در مسجد میت را که میسر نشد برون آن میت سوی مقبره
مکروه است و شارع عام و قبرستان در این هر دو مثل نمازها مطلق
و در وقت طلوع و غروب و زوال همچو نوافل مکروه است بخلاف
قضای فوائت که در این سه وقت روا نبود قبل و بعد فرض فجر و عصر
مکروه نیست چون قضای فوائت بر عکس تطوع و همچنین مکروه نیست
باوجود حضور بخلاف نمازها اما زمان طلوع و غروب و زوال وقت
که جنازه

نزد درین نقد نماز جنازه خواندن مطلقا در مسجد مکروه نیست

سوال بعد از نماز بامداد تا آفتاب بر آید و بعد از نماز دیگر قضا فوائت و سجده تلاوة روا باشد یا نه جواب روا باشد

در وقت طلوع و غروب و زوال قضا فوائت روا نبود و جنازه ... و سجده تلاوت

که جنازه بجماعت هنگاه حاضر نباشد و گرنه تاخیر نکنند و در غرائب است افضل آنست
نماز در راه است از زمین مزروعه غیر بجهت وجود حق میت
در اول فی الجمله و نیز در وی است مخالف مذکور چرا که طریق حق عام است
و مزروع حق خاص پس این اخف است انتهی کلامه و روایت اولی
اولی و مکروه است صلوة جنازه در تابوت یعنی استعمال آهنی
در تابوت که خالی از تلوث نجاست نمیباشد نه در تابوت آهن چوبی
در جواهر گفته و همچنین مکروه است اشتغال بنماز جنازه بحضور
صلوة مغرب و در غرائب است تقدیم جنازه بر سنت مغرب و تقدیم
صلوة عید است بر جنازه و مقدم است صلوة جنازه بر خطبه و اگر جمع
شود عید و کسوف و جنازه اولی است تقدیم جنازه و چون طیار
باشد میت صبح یوم جمعه مکروه است تاخیر صلوة و دفن بامید
گزاردن نماز بر وی جمع عظیم بعد نماز جمعه و اگر خوف فوت جمعه باشد
بسبب دفن تاخیر کرده شود دفن را و همچنین نماز جنازه اخیر از سنت
فوت هر وقت کذا قیل اقول خلاصه این است که تقدیم جنازه
اولی است از جهت کراهت تاخیر جنازه و انتظار مردم غیب بر جمیع

صلوات در وسعت وقت مکروه است نماز نماز مغرب که تاخیر این نماز بسبب
وقت مختصر از جنازه موجب کراهت جنازه است پس اولی است
که اول فرض مغرب ادا نماید و سنت را گذاشته بجنازه پردازد که
اول اشتغال فرض بعد از اشتغال سنت است پس همچنین است حکم سنن
دیگر که بعد فرض است و تخصیص سنت مغرب بواسطه آن است که
تقدیم فرض مغرب بر جنازه خلاف نمازهای دیگر است که در آنها تقدیم
جنازه است بر فرض و سنت معاً پس از این تقریر سنت مغرب کرده اند
که فرض مغرب ادا نموده سنت را گذاشته نماز جنازه گزارده سنت گزارد
اگرچه نوشته اند که خروج از مسجد و زیاده از لقمه طعام و زیاده از قطره آب و
کلام و بنا وی مفسد سنن است خواه پیش از فرض خواه بعد فرض است
و بعضی گفته اند موجب کمی ثواب اما چون درینجا خروج از مسجد بجهت تحصیل
ثواب فرض است هیچ مذهبی آن جهت ثبت نکل فساده در ذات سنت
و نه در ثواب و علیه الفتوی چه هیچ عمل بعد تمام غزوت باطل نمیکند
پس نحو نماز ها که کرده سنت فاسد نمیشود و ثواب نمیرود بلکه ترک سنت کرده
چه بعد سنت سکوت از کلام و بنا سنت است پس اگر سخن و بنا وی کند سنت

فاسد

فاسد نشود و نه ثواب میرود بل تارک سنت سکوت است چنانچه در فوائد شاهی
و فتاوی الواح است اگر کسی سنت نماز فجر و ظهر گزارد پس کلام و بنا
کرد سنت فجر و ظهر باطل نشود زیرا که درینجا خاموش بودن سنت
پس اگر کسی کلام و بنا کند سنت او تباه نشود و این سنت که گزارده
ثواب او باقی میماند و علیه الفتوی انتهی و از کلام درین صمت سنن
بعد اقتدا و بنا کرده پس کلام درین جمله آئین جایز بود ولیکن ثواب سنن بعد
فرض بوجود اشیای مزبوره و توقف کم میشود بلکه نزد امام نقل کرده چنانچه
اگر در اثنای چنین سنن گذاشته بخرج حق شغل نظلبد حق باقی نماند نزد او
بخلاف صاحبینه بخلاف سنن بعد فرض جمعه که هیچ مقتضی کمی ثواب
و اگر مروی یکرکعت نماز گزارده بود که نماز جنازه شروع شد چنانکه اگر دوم رکعت
میگزارد نماز جنازه فوت میشود اگر نماز نفل میخواند باید که بشکند و نماز
جنازه بگزارد و بعده نفل ادا کنند کذا فی نافع المسلمین دوم نماز جمعه سوم
عیدین که برای انتظار مردم تقدیم هر دو است بر جنازه مگر این است که
بر خطبه عیدین تقدیم جنازه است و پس از نماز بعد اذن تمام آمدن روا است
و اگر چند قدم همراهی کنند بعضی رفته اند حق میت میشود بر فاقت و نزد بعضی

حق مدارات والد پس اگر ولی رخصت دهد معاونت جائز است کما فی
العمدة والّا مکروه وعلیه الفتوی و همچنین است اگر شخصی بموافقت
دیگران چند قدم همراهی جنازه کند بعد دیدن جنازه کذا فی العمدة تعجیل
قبل از نماز تا نماز و بعد نماز تا رضای ولی لیکن اگر پیش از نماز رود
آثم نمیشود اما از طریقه اسلام بعید است تا باطل است وصیت بتخصیص
نماز شخصی و تعیین جای گور بکسی کما فی المسعودی در فتاوی برهنه
گفته وصیت میت بتعیین امام در جنازه باطل و علیه الفتوی کما فی
الخلاصة لیکن در کنز گفته که بر صحیح روا است برضای گویند که فاروق بصهیب
وصیت نماز کرد و پسر او عبد الله رضی الله تعالی عنهم حاضر بود و صهیب بحضور
صحابه امامت کرد و امام ابو یوسف رحمه الله وصیت بکرد خلف بن ایوب
بغسل و نماز بعده جنازه را بردارند فی الفور بی تعطیل که تاخیر مکروه
است و همچنین بعد فراغ نماز جنازه اشتغال بدعا مکروه است کما فی
خواندن اخلاص یازده بار سنت بازاری است و بعد از اخلاص قل
چون در مقبره رسند زیاده از قدر ضرورت اندر نشینند که گفته اند هر که
بی حاجت رود جنازه که پای بر روی عزیزان مومنان نهد اگر ضرورت

نحو

شود چیزی خواند و ثواب آن بخفتگان بیدار بخشد تا برکت خواندن
وی از گرده وی گذشته شود و همچنین فی المسعودی و مکروه است
جلوس قبل وضع میت کذا فی الوقائع برای آنکه بسیار است که محتاج
بسوی تعاون و قیام امکن است از زوایا پدر چلپی گفته چون مرده را
از گردن بر سر گور نهند جمله بر سر خاک نشینند بگر مردم که کار کنند که
استادن فعل جهودان است کذا فی المسعودی و در تمیمه اجازت
والی روند پیش از تدفین فصل تدفین مدفون سازند بفرصت گفته اند
مکروه نیست دفن در شب که دفن کرده شد او علیه السلام در شب چهار
و تمامش روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول بود و میلاد ایشان
در عام فیل روز اثنین ثامن ربیع الاول را اصح و همچنین نزول قرآن
در غار حرا و حضرت او علیه السلام بوده کذا فی البرهنه پس معلوم
میشود که وفات او علیه هشتم ربیع الاول بود در اغلب تاریخ نور
مطابق افتد و همچنین تدفین ابو بکر رضی الله عنه در لیل شد لیکن در
نهار امکن است و نزد حسن نیست مکروه است سراج و دفن میت
کفاره است نماز و غسل کذا فی و مستحب است دفن در حظیره مقربی

که در آن مرده است و آنچه جوار اهل خیر چرا که میت متأذی میشود
در مجاورت بد چنانچه حی کذا فی الغرائب و از بخارا است که گفته اند
بیت همراه نکو باید و همراه نکو همسایه نکو باید و همسایه نکو زنهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار و در شرح سفر السعادت دفن در جوار صلحا
موجب برکت و نورانیت و صفا است و در خانه که در آن مرده دفن
کرده این سنت انبیا است علی نبینا و علیهم السلام و اگر وصیت کرد بدفن در دار
پس وصیت او باطل است و مراد از دار زمین مملوکه میت است و وجه منع
اضاعت حق ورثه است و لهذا در حق انبیا علیهم السلام جواز است
که النبی لا یرث و لا یورث و بدین است که حضرت پیغمبر علیه السلام
اکثر در حجره صدیقه رضی الله عنها مع صدیق و فاروق آسوده اند
چنانچه سر مبارک یار اول بناف مبارک آنحضرت عم است و تارک سر
رفیق ثانی بناف اول قدر یک گز از دیگر است که آنجا مسیح الله علی
نبینا و علیه صلوات الله سپرده شوند زهی قدر آن و آستان که در نبان واقع
واقع شوند و حضرت عثمان در جنت البقیع آرام دارند و گور حضرت علی
منور نیست در روضه در نجف گویند چنانچه می آید و برین خلاصه است

زنهار یعنی پناه بده
دفن در جوار صلحا موجب برکت
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
النبی لا یرث و لا یورث
قال علیه السلام طوبی لرجل بین النبیین ... از حضرت ابوبکر رضی و حضرت عمر رضی

آنچه

آنچه در خلاصه گفته و اگرچه کودک باشد یعنی نیست اند و اگرچه بدین زمین کم
مشغول میشود در کنز داخل نیست وصیت دفن در خانه باطل است
و نزدیک فلان زاهد مرعی اگر ترکه مؤنت حمل نباشد اگر غریب و بیچاره
آورده که بشب ایشان متصل است و جدا میشود و یک زنده است و یک مرده
امام فرموده مرده را در زمین دفن کنند و زنده را بالا بگذارند تا مرده
بریزد و باز زنده بمیرد یا جدا شود و کذا فی حیرة الفقها و اگر سوده یا نصرانیه
که در بطن وی پور مسلم است جان داد در مدفن او اختلاف افتاده
بعضی گفته اند جسد ذمیه دفن کرده شود در مقابر مسلمانان لحرمة ولدها و بعض آنند
در گورستان آن و بکمان ذمی در مقبره علیحده فی منیة الفقه روایت
اخیر او با مسلمانان کما فی من الانواع بخلاف کتاب آینده که در دو او بطن او پیدا
است و بنگین نحول کنند وجه مادر او از قبله تا روی ولدش مستقبل گردد
که وجه جنین در بطن امام بطرف ظهر ام می باشد کذا فی الاشباه
والنظائر فی کتاب الاجارة الفاسدة و در خاطر است که مرتبه جنین وقتی
باشد که جنین روح نداشته باشد یا شناخته نباشد و الا از نگش
بدستوری که ذکر رفته بر آرند و با مادر در معامله لا ینقش بکار برند بفهم

یعنی جنین وصیت کرد که مرا در جوار فلان زاهد بدارید پس رعایت است بدان شرط که حاجت مؤنت حمل نباشد
یعنی که پشت ایشان متصل است
از جهود
از ترسا

معلوم شد که مناکحت بین مسلم و کتابیه جائز است گو که بر کیش خویش
پس روا است ذبح و عیادت و تعزیت و مواکلت و مشاربت
ایشان بخلاف غیر کتابیه که ذبح ناروا و مواکلت مکروه چنانچه گذشت
سابقا لیکن در مکروهات تحفه خانی است مداومت کردن در
خوردن با کافر مکروه است اما یکبار یا دو بار خوردن با کافر برای میل
قلب او بر اسلام باکی نیست که مرویست در نصاب الاحتساب که رسول
علیه الصلوة والسلام یکبار با کافران خورده است و اگر مرد مرتد کشته شد
بر موت و دفن نکنند در مقابر مومنین بل کنده شود مغاک خورد مانند
کلب برای آن کنده و مرتد اقبح حال است از کافر اصلی فی السیر گفته اند
میت کافر را هیچ حق نیست بر مسلم از تجهیز و تکفین و تدفین همان
روش کنند بدین بدهند پس مرتد که اقبح حال است از کافر اصلی
بطریق اولی اقول حق کافر و الی مسلم از غسل و تکفین واجب است اما
بطریق سنت بخلاف مرتد که هیچ حقی ندارد پس مسلم در روایتی ولی او
از غروا باشد و نفقه کافر والد مسلم نیز لازم است بشرط عدم
قدرت بر کسب و نفقه والدین مطلق است سه روز حبس است بر مرتد

مناکحت در میان مسلم و کتابیه جائز

محمد علیه السلام یکبار با کافران خورده است

حق کافر بر والی مسلم از غسل

بعد از ان قتل اگر از ارتداد برنگردد و مرتده را حبس کنند مادام که آن هردو
مجوس اند قلیلا که سد رمق باشد بخوردن دهند و قبر با لحد کنند و آن
این است که کنده شود قبر تمامه پس کنده شود جانب قبله حفره و نهاده شود
میت را در آن و لائق است که باشد عمق قبر تا سینه مرد و وسط قامت
و این زیاده افضل است این جواهر در جواهر است و از عمر است رضی الله عنه
افضل است این که باشد بمقدار قد او و از فتاوی برهنه است عمق او تا ناف
و بقولی تا حلق لیکن در جامع گفته که بقدر قامت نیکوتر است اقول مراد از
عمق مذکور عمق حفره ای است که قبل از کندن لحد کنند ابتدا و بعد از ان لحد
کاوند و این قدر عمق بنابر دفع زحمت نباش و دد است پس قدر قامت
نیکوتر نه عمق لحد که عمق لحد بمقدار یست که در و میت تواند نشست اگر زنده
شود و مراد از طول و عرض قبر که می آید طول و عرض لحد است روایت است از
ابو حنیفه رحمه الله طول قبر بقدر طول انسان و عرض آن بمقدار نصف قد آن
مفتاح المضمرات چنانچه در فتاوی برهنه است طول گور بقدر قامت میت کنند
و عرض او بقدر نصف او و در مدینه سعادت دفینه دو اسامی گور کن بود یکی
لحد کن دوم سامی کن چون حضرت علیه السلام از مدینه و بنا روی نوجه

از مرتد و مرتده

قبر با لحد کنند و لحد این است

با فضائل موده صدیق رفیق یار غار شفیق افضل خلفا دعا کرد که خدایا هر که
فاضلتر است بعد از لحد کنده پدید آمد و حال آنکه لحد افضل است علیه السلام
فرموده بود اللحد لنا والشق لغیرنا همچنان واقع شد و اگر ممکن نباشد
بعلت زمین ریگ شق کنند بغیر شک و آن این است که کنده شود حفره
در وسط قبر مانند نهر و بنا کرده شود دو طرف آن بخشت وغیره و
نهاده شود مرده در آن و مسقف ساخته شود کذا فی المعراج و آنچه بعضی
گفته مرویست که اکثر صحابه وصیت کرده اند بدفن خود ما از غیر شق
و لحد جایز است اظهارا للعجز والذل و مشعر است بر آن قول ایشان
لیس جنبنا الایمن اولی من الایسر یعنی نسبت پهلوی راست ما بهتر از چپ مانند
نماز سر برهنه بدین نیت که جایز است بلا کراهیت مخفی نماند که روایت
وصیت مذکوره مرجوح است و وصیت باطل کما لا یخفی و صح عدم
مثوای حضرت علی کرم الله وجهه آنکه آن جناب در شهر کوفه برای حل و عقد
تشریف داشتند روزی بجهت طهارت بهر بیرون شهر تشریف برده
وضو میساختند که عبدالرحمن بن ملجم که رهی آن محترم بود باغوای نغویان مردم
خنجر ضربت شهادت بسان کالبد شان ریخته لاش بر ناقه سوار نموده رهانه نمودند

لیس جنبنا الایمن

نبود معلوم نشد که آن در مدینه علم را آن اشتر کجا برد و هر چند کافه تفحص کردند
ز تفحص بدره بدره نجف مقرر کرده اند چنانچه مشهور است و اگر در چنین محل
که لحد میسر نباید تابوت سازند باک نباشد و لیکن در آن خاک باید گسترانید
و طین بالینه او کلابه باید ساخت فی السلطانی منقولا من السراجیة ای اندرون
صندوق کهگل باید کرد و تخته چوبین و آهنی هم لا باس و لیکن فرش کرده شود
در آن تراب و میت در گور از طرف قبله در آرند نه از جانب پایان لحد کما فی
الکنز ای نهاده شود جانب قبله از قبر این دلالت میکند بر نهادن جنازه
فوق لحد و برین است عمل و لایق است که بر خلاف شیوخ صلحای ما نشد
و اگر نباشند شایان امنا و در برهنه است مستحب است که وضعاء او خویشان
صالح باشند و زنان را محرمان او نهند نه زنان و بیگانه و شوهر کما فی الجامع
و در بحر است زن را ذو رحم محرم بهتر است از غیر و همچنین ذو رحم
غیر محرم از اجنبی و اگر نباشند پس اهل صلاح و وقت سپردن طیلسان گیرند
کبر نماید تا ستر حاصل آید کذا فی المسعودی این بنظر احتیاط است و الا
آن مستوره مسطوره ستر کفن است که در گرفتن بدر وا هم برای زنانی
که در حین حیات مخدره بوده باشند پس بجهت ایشان جایز هم گر نمودن بوده

بلحد بنز آوران کنند بوقت سواری لحد احتیاطاً تا نظر جاوربن بغضت محاذی
زنان غیر مستوره چه فرشتگان در سه محل بر عقل آدمیان می خندند
یکی در وقت پرده برای چنین زنان بکوشند عجب احمقان اند که وقت زندگانی
در پرده نبوده اند و در ممات چنین میکنند دوم در جائی که کسی زمین بمقدار
بلند شت شخصی را تعدی کرده بگیرد و گویند خوش بقعه است که بواسطه
اندک چیز کلاه اشتی مسلمانان را اندازه سازند و از عذاب قیامت غافل
است که بجهت آن زمین پس نامه در گورش خواهند انداخت
سوم استهزا میکنند بر عقل کسی که بعد نماز عشا بکلام دنیا مشغول
میگویند طرفه نادانی است که تمام روز از گفتگوی دنیا وی سیر نگشته
باز در این وقت مشغول بکلام دنیا است و او بست بوشیدن قبر چنین
مشکل وقت و منع شرح وقایه و در محیط است آنقدر مستقبل قبله
باشد و آن شخصی است که قائم است در قبر بار بر سطح مقابل لحد
و داخل نکند کافر در قبر و نه زن اگرچه باشد قرابت فی العتابیه و در
غرایب است اخوان احق اند از بنی عم و بنو عم از زوج و اخ رضاعی
و زوج از اجنبی و اخ رضاعی از زوج و حفت چون طلاق در عده

فرشتگان در سه محل بر عقل آدمیان می خندند یکی

بقعه عجب احمق است ۱۲

طرفه عجب احمق است ۱۲

اضوان ... ۱۲

از برادر رضاعی ۱۲

از شوهر بهتر است از بیگانه برادر رضاعی ... زن خود ۱۲

در ... طلاق

فلا ثالث فی که و تراحبت از شقی زداد و بگوید و انبع القیم و علی
ملة رسول الله و در ظهیریه زیاده ظاهر نموده و باالله و در بدایع فی سبیل الله
و در نافع است واقدی گفته روز سه شنبه وقت زوال او علیه السلام را
در گور بسپردند و در گور علی و فضل و قاسم و شقران فرود آمدند شقران
میگوید که در مزار مبارک قطیفه من گستردم و زیر سر مبارک خشت من
داشتم و خاک و آب من ریختم و سر میت بسمت شمال کنند و پای طرف
جنوب و گذارند که رو بقبله باشد یعنی چند رشیت وی بگذارند
و زیر سر وی خشتی خام نهند تا تمام اندام آن اهل قبله سوی قبله شود
و در حجة الاسلام بفصل زیارت و جنازه است در فتاوی برهمنیه بر
بر پهلوی راست بخوابانند رو به قبله انتهی پس مشرقیان از کعبه سر
بشمال کنند و مغربیان سر بجنوب و شامیان سر بمغرب و جنوبیان سر بمشرق
و بگشایند عقد و بگویند اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده که فی الملابس
و بند بیرون انداختن مکروه است فرش نوب تحت میت که این
از خواص نبی خاص است علیه السلام بگونه حیا در شکوت این چراغ
روشن گشته که کرد انبیه شد در قبر او علیه السلام قطیفه حمرا که ...

سر میت طرف شمال کنند

مشرقیان ... سر بمغرب

فرش جامه زیر میت مکروه

بگونه حیا ... برابر بوده

از فرش ...

همچنین است بوریا و نحوه و مضربه جائز نه از قصب گفته باک نیست اگر منبه
دار نبود و جائز بود نظر بعد وضع در قبر کذا فی الخزانة و در صلوت مسعودی است
عهد نامه در لحد نشاید نهادن کما هو چنانچه در خلاصه است و نیز در گور نام
و کلام حق ننویسند زیرا که مرده نجس میشود و در خانه نجاست چگونه نام حق
و قرآن نوشت و آنچه گفته‌اند چون مرده را در خاک نهند هر یکی مشتی خاک بر گیرد
و چیزی از قرآن بخواند و آن خاک انداز بعد هر ذره در آن خاک خدای تعالی
نکوئی در نامه اعمال او ثبت نماید و مرده را از آن آسایش باشد صاحب مسعودی
متعلق قرآن ذکر کرده و مراد انداختن خاک در قبر است نه لحد و دیگران
صریح تعیین قرآن و بستن لحد نوشته‌اند چنانچه بعد از بستن لحد گفته
میشود و هرگاه که لحد بچینند باید که درین اثنا از گورستان کنار کرده دوگانه
یگانه بگزارند و تمامت در هر رکعت بعد فاتحه پنج بار آیة الکرسی و پنج بار
سوره اخلاص یعنی قل هو الله احد الله و پنج پنج کرت معوذتین و بعد
فراغت ثواب نماز بطفیل حضرت رسالت پناه علیه السلام و تحیت میت را
گردانند تا بسبب این نماز آتش گرد او نگردد و بتی خواندن این نماز
در منع آب بر آتش ریختن است کما قیل اقول این نماز در اوراد است

نام کتاب ۱۲

عهد نامه در لحد نشاید نهادن

چون لحد بچینند دوگانه بگزارد

مستند

مستند از معتبرات نیست لهذا معمول نشده پس ترک او باید بلکه اکثر اهل آن بدعت
اند عجب بود که بمذهب او بود چنانچه نماز ضحی و اشراق دوست دار لهذا
و این نزد آن است نزدیک ما باک نیست بدو لت سمیه و بخشت پخته
و چوب بستن لحد مکروه است کذا فی مجمع البحرین و شرح که رسول علیه السلام
نهی فرموده است که آتش سوده را در گور کار مندید پس کار برده نشود و خشت خام
و مستحب است قصب و خشت خام عدد لبنات علیه السلام نه بوده
شمار از خشتها
کذا فی حاشیه البدایه علی المشکوة و اختلاف است در بوریای
از قصب مگر بخوف سبع بخشت پخته باک نیست در ترغیب الصلوة نشست
بخوف درنده ۱۲
مشائخ بخارا گفته‌اند در زمین ما خشت پخته اگر نهند مکروه نباشد
لضعف الارض و بعد از لحد بستن اجرت فخیم است که در حالت
انداختن خاک اول بگویند منها خلقناکم و دفعه دوم فیها نعیدکم و نوبت سیوم
و منها نخرجکم تارة اخری است و این طور اولی است از آنچه در بیان
از مسعودی مذکور شده و تلقین بعد دفن که عبارت است از بن عبارات
یا فلان بن فلان اذکر دینک الذی انت علیه و قد رضیت بالله ربا و بالاسلام
دینا و بمحمد علیه الصلوة و السلام نبیا کذا فی المعدن و زاد الجلبی و بالقرآن
نام کتاب

نماز ضحی و اشراق

بخوف درنده بخشت پخته باک نیست

فخیم یعنی عظیم است ۱۲

تلقین بعد دفن بعبارت

اِمَامًا وَبِالْکَعْبَةِ قِبْلَةً نکنند که تلقین چنین مروی است نه هنگام سپردن که در فی
المسعودی در جامع گفته که تلقین روا نه نزد یک ائمه ثلثه و جز اینها از صحاب
و علیه فتوی ائمه بلخ و بخارا و صفت این است ای فلان بن فلان
یاد آور دین خود را اگر بر آن بودی رَضِیْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ دِیْنًا
وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا کذا فی فتاوی برهنه خلافا لثلث فی بیع چنانچه می آید منشأ ای
خلاف لفظ موتاکم است که در حدیث لَقِّنُوْا مَوْتَاکُمْ شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ واقع شده بعضی حمل قریب مرگ کرده اند
که مشرف بموت است حکمی است از قبیل قوله تعالی اِنَّکَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَیِّتُوْنَ
و قول او علیه السلام مَنْ قَتَلَ قَتِیْلًا فَلَهٗ سَلَبُهٗ چنانچه نود ساله را شیخ فانی
قرار داده اند و بعضی بر بیت حقیقی و بعضی عمل بهر دو دارند چنانچه حدیث نزد
وسته قول مذکور در قصر متین مبین است و کور مرد خشت کنند و سنگ
بعضی هیچ کوهان شتر کذا فی منافع القلوب والکنز و ارتفاع آن چهار انگشت
یا یک وجب کما اختار فی الاختیار و کور زن مربع باید نمود تا نمود قبر مرد در
بند آید چنانچه در منافع است از ملفوظ سعودی ذکر نموده که چاک کور را
خبار سو گردن بدعت است که گنج که روضه منوره رسول علیه السلام و از آن

تلقین روا نه نزد ثلثه

بعضی حمل بموت کرده اند در حق تلقین ۱۲

من قتل قتیلا فله سلبه
کسی که قتل کند قتیل شده را

کور مرد خشت کنند و کور زن مربع

الا بکر

ابو بکر و عمر رضی الله عنهما دیده اند نقل کرده اند که چنان کوهان اشتر است
بخلاف قول شافعی رح و این فعل را بالفعل رافضیان با نکار ترانها تعنت
کرد کار انکار خود را صرف کرده اند و شافعی مذهبان عراق همچنین میکنند که
ما میکنیم که آن طریق ایشان روافض بدکیشان گرفته اند سنیان را بجوار فضه
نا سره نشاید کردن و بعضی نوشته اند که اگر مربع کنند چنانچه طریقه
جماعه است احتیاط کرده شود حاصل آنکه اگر علامت قبر از خاک کنند چنانکه
در بسیار جا معمول است چنان کنند که گفته شد و اگر خاک بالا خاک برابر زمین
نمانند علامت دیگر نگهدارند تا معلوم شود که قبر است برای جذب نفع
فاتحه و دفع ممنوعه مزار امام ابو یوسف که در بغداد شهر بیرون قلعه واقع است
بازمین برابر است و بالایش صندوق نهاده اند بجهت نشان و در خزانه
الروایات مکروه است زیاده بر خاک قبر که خارج است از آن قبر بار که
این خاک بمنزله پوشاک است پس نباید که زیاده از پوشاک پوشانند
و مستحب است ریختن آب بر آن با تنزل رحمت و شستن خطایا
و تحقیق آب انداخته شده است قبر آنحضرت علیه السلام بحضور اصحاب
و از مشکوة شریف روشن گشته که رش بالکرو بر کور او علیه السلام

ریختن آب بر کور آمده است

از تر قبر محمد علیه السلام ۱۲

از باران آب ۱۲ از باریدن ۱۲

بلال بن رباح بمشک آب ابتدا کرد و از سر مبارک تا که منتهی شد بدو پای علیه السلام
و در حدیث نبویه علیه السلام مصدره التحیه است ان رش الماء امان من عذاب
القبر بدرستی ریختن آب امان است از عذاب قبر حسنه المرتدین یا بدو است
کو رش ماءی که در حدیث مذکور مذکور شده مراد از آن بحکم حدیث او علیه السلام
صعق الریاح و قطر الامطار علی قبر المومن کفارة لذنوبه آب باران است
نه آب باران و باران که منع رش آب بر خاک پاک صاحب لولاک علیه
الصلوة از سمک تا سماک (زمین تا آسمان) بر تقدیر وقوع نفوذ نمود نه شبه است بر عدم پاک و
فرو نشاندن خاک چنانچه در فتاوی فارسی است و پاک نیست بر ریختن آب
و بر روایت از امام ابو یوسف مکروه است (در سر بهشت ۱۲) پس ریختن آب بر خاک آن حضرت
علیه السلام بجهت فرو نشاندن خاک و گرد بوده (بر سر گور ۱۲) مباها همین وجه
باشد و در عرف هم بنابرین موقوف شده بس و الا آن حضرت از معاصی
معصوم است و نیز انداختن آب اگر سنت بودی لفظ پاک که پایین
اولی است و مکروه در کتب مکتوب همگشتی و میت را از گور بیرون آوردن
تا امام بگر زمین مغصوبه باشد و مالک بجز اخراج راضی نشود و کذا انواع السراج
پس بخوف بردن دریا نشان و بفتوی برای علما آب و نجاست برآوردن

جایز است

...ت را اخراج از قبر نباید
...زمین مغصوب و به دیگر

جایز است چنانچه از ارض مغصوب (زمین ۱۲) مکر انواع است اخراج میت از گور جایز
مگر در پنج جا از مکان نجاست و ظلم و سیلاب و مدفون بدون کفن و از
زمین غیر ماذون مالک و لیکن اخراج بعدم کفن بقیاس نه برآوردن
بعدم غسل باتفاق روا نباشد کما مر فی فصل الجنازة اگر گورکن گور کند در زمین
مباح برای شخصی دیگر شخصی دیگر در وی مرده سپرده پس مرده را نه برآرند و اجرت
حفره حافر را ادا نمایند فی الفتاوی الزینیه و اگر باشد ارض ملک غیر ضامن
قیمت زمین نیز میشود و در مجموعه خانی است مردی بجهت خود در زمین که
ملک کسی نیست گور کافت دیگر را در آن گور دفن کردند اگر جای فراخ است
مکروه نبود و اگر جای تنگ است مکروه نبود زیرا که کسی نداند که کجا خواهد مرد
و اگر معلوم شود که روی مدفون مستقبل قبله نیست یا بر پهلوی ایسر افتاده
تا که خاک نینداخته اند درست کنند و بعد انداختن (از خاک ۱۲) نشاید چنانچه در سراجی
گفته و همچنین اگر باتفاق معلوم شود که نماز نا روا آمده یا بغیر غسل میت مدفون شده
تا سه روز اعاده نماز نماید اما خاک باز نکنند باتفاق کما مر بخلاف مائی
حجری بد قبل مغیره بن شعبه رضی الله عنه که خاتم خود در خاک پاک خاتم نبیین
علیه الصلوة الاولین و الآخرین مانده بود از اصحاب که مانند انگشتری حلقه

ف
اگر میت را بی غسل دفن
کرده اند بعد از آن که گور پوشیده باشند
بلکه بر سر گور نماز گزارند ۱۲

زده بودند بکلام مسیح سؤال کردند دستوری دادند تا مضجعه متبرک باز کردند
وانگشتری خود را آورد وقت رفتن چون نقش نگین سرنگون فرو رفت
چنانچه پا بهای آوی بسوی خاک بود و سرو روی خود را در پای مبارک مانند نقش
خاتم میشود و بجمال باجمال باز یکبار مستعد شد دیدار ما قربانی کردید و همچنان
آن مشتاق بعد اشتیاق سرزر برآمد و بصحابه سر کرد کرمن بقصد کرد گذاشته
بودم تا یکبار دیگر بدیدار سعادت دیدار همچو زر سرخروی جاوید گشتم و آیی
سوی ادب نیست بلکه از جوشش عشق است که گفته اند بیت گفتگوی عاشقان
درکار رب جوشش عشق است نی ترک ادب و الا بعد معلوم ملوم گشته
در خزانه است اگر فراموش کرد خوب باد رهم نبش کرده شود در
جواهر اخلاطی گفته اگر ممکن باشد اخراج متاع بلا کندن جفر کرده شود
تراب را از موضع قبر و برآورده شود و اگر امکان ندارد بدون نبش کرده
شود و حاصل آنکه بجهت حق الله چون غسل و نماز باز کرده نشود و بجهت حق
عبد کرده شود که عبد عاجز است و معبود بی نیاز پس اگر درو متاعی افتاده
باد فن کرده شود و در ملک غیر یا با مال بکاوند و اگر در شکم او فرزند زنده باشد
بکاوند و شکم او را پاره کنند کما مر لیکن اگر زن مدفونه در شام ولد ناحد
رانگاه.

کننده نشود و قبر او کذا فی نصاب الاحتساب از این معلوم کرد که علم جنابت
هم در خواب همین جواب دارد و ترتیب را کلاه کردن و گچ بکار بردن
کذا فی المضمرات ظاهر امراد از این کتاب غیر انبیا صلوات الله علیهم
و علیهم اجمعین و اولیا است زیرا که در حق ایشان مکروه نه بل مباح
لم کراهت این است که باران بر گور گنهکاران بارد و اندرون مرات
کند تا از وی تخفیف عذاب شود و انبیا و اولیا لا خوف علیهم و لاهم
یحزنون اند یعنی خوف و حزن قیامت ندارند انبیا بلا شرط و اولیا
بشرط ایمان که خاتمه هم موقوف است غیر انبیا و عشره مبشره و غیره
و درین مقدمه نظر بظاهر اولیا نموده حکم عدم کراهت کرده شد
و گنبد و غیره عمارات را همین حکم کنند کما فی الانواع و مطالب المؤمنین
بنا بر استراحت و استظلال زائرین از حرارت و برودت چنانچه
بنا کرده اند بر قبر نبی علیه السلام با وجود که نبود در عهد خلفاء الراشدین مثبت
می شود و اذان که مادام گچ کرده نشود و قبر او این از نماز خالی است
و در تحفه نصایح گفته که از گچ مرقد را فایده نیست لیکن خوب است تعلیق
اند و بیرون آن گچ قبر خوب نیست خود در ما چنین کلاده نقوی مکروه نه و حرام است بر گور

بنا بر زینت و مکروه است بجهت استحکام بعد دفن و مکروه نیست دفن در
مکانیکه بنا کرده شده است در آن قبل دفن بنا بر نابودن آن قبر حقیقة
بدون آن و مکروه است خیمه و نحوه بر قبر برای اقامت با سایه قبر و قتل(?)
میت معمول است کذا فی الشرعة و چادر نیز کراهت نیست فی الدواع(?)
از گورستان چیزی بر کندن نهی است و آتش بر سر خاک بردن کراهت است
مگر بملاحظه خوف کاویدن بجخیر(?) وقع فی المسعودی و همچنین عود سوزانیدن
بر گور بر گرد زینت و جوز هندی در خشتن(?) در نحو خانه است افروختن چراغ
در گورستان مگر آنکه بزیارت رود و منهی است و بردن مجامر معروفه بدعت است(?)
ارواح مکروه بدانکه افروختن چراغ بر قبر مکروه است مگر که مردم در شب بجهت
زیارت آیند چنانچه بر روضه مطهره علیه السلام و افروختن چراغان در
عرس روا بود هر قدر که باشد بدلیل روشن ساختن قندیلها بر روضه مقدسه
علیه السلام روز عرس که چندان قندیلها روشن میشود که اگر کسی ببیند
گمان برد که اسراف است و این بفعل اصحاب رضی الله عنهم اثبات یافته
او علیه السلام را حق سبحانه امر فرموده که خانه مرا چنان روشن کرده باش
که من آسمان را و کعبه شریفه سه صد قندیل هر روز روشن میشود بر روضه

افروختن چراغ بر گور مکروه

بسه صد قندیل هر روز روشن میشود

منوره

منوره چندین قندیلها روشن میکرده بسبب زیارت نه بسبب عرس رفتن و دیدن
چراغان عرس روا بود که در بیست و هفتم رجب هر سال در عرس علیه السلام روشن میشود
کنند و در عرس حضرت حمزه نیز که از مدینه سه میل است بکنند
چراغان لیلة البرات بدعت است این از فتاوی برهنه است و خاک
انداختن بر گور و آب پاک نیست چنانچه کتابه(?) و همچنین آراستن قبر اگر خراب
شود بکنند در خزانة الروایات است وقتی که بدم شود قبر چار(?) نیست
احداث او در مرتبه ثانیه چراکه النبی علیه السلام نهی کرده است از آن
و اگر کنده میت مشغول بشود تا نیامدن(?) جواب منکر و نکیر آنگاه او را روفتن
اولی است کما فی خزانة الروایات من مفاتیح المسائل او خرب
القبور فلا باس بتطیینها لما روی ان النبی علیه السلام مر بقبر ابراهیم
مجرافته(?) فاصلحه و همین طور است کندن قبر برای نعش جدید دیگر
نا جور(?) میشود که عمل کرده اند بدین بعض سلف و بردن میت را از
شهری بشهری نیز باک نیست مطلقا کذا اجری فی العیون و چنانچه در عمدة
الابرار ابراز نموده که حضرت یعقوب علیه السلام مرده در مصر و دفن کرده
در شام و بدستور یوسف علیه السلام را تا باشند استخوان با استخوان پدران او

رفتن و دیدن چراغان عرس روا بود

بردن میت را از شهری بشهری

ریا...

گویند که یوسف علیه السلام را نخواستند که درون روضه ابراهیم خلیل الله
علیه صلوات احد آسوده نماشند از اندرون ندا آمد که برون نگهدارید
که پادر حساب دارد و این بحکم اختیار امر سلطنت بود هرگاه نبی اجتناب
رای رجحان سلاطین جایز نه و در فتاوی حجت فرموده که ابو جعفر هندوانی
قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه فوت کرد در بخارا و دفن کرده
در بلخ کذا فی دستور القضات مسافت درمیان هر دو ده روز
راه است بقصد و بجاده کسری باشد و در مضمرات آنکار انموده مقدار
دو فرسنگ شاید انتهی و فرسنگ سه کروه است و یک کروه چهار هزار
گام و هر گام یک و نیم گز و هر گز بیست و چهار انگشت بشمار حروف
حمل دره و عرض این اربع اصابع و جلد او ثلث جلد بقر و جلد حمار و جلد
ابل نهاده شود جلد بقر را اعلی و جلد حمار را اوسط و جلد ابل اسفل
کذا فی النصاب و زده شود بر تمام اندام غیر از سر و روی و فرج
... شش ...
... شد و همین در عمر معتبر است در میل شیم و در زکات ...
و این بکدست نباشد و گز سفر شش انگشت است یک و نیم

از گز دار

از گز نوزده و همین ملحوظ است در حوض ده در ده که این را گز کرباس
نیز گویند و گز حرب بقدر تمام رکعات صلوات خمسه و نقل بعد
دفن گور با امانت که معتاد شده باشد جایز نیست برابر است که
از شهر بشهر یا از مقبره بمقبره نقل ... از قبر بقبر ... دفن ...
برآوردن در جانی بر دیگر درست نبود ... تحفه ...
نقل کردن میت بعد دفن نهی است مگر بعذر چنانکه زمین مغصوب
و صاحبش طلب اخراج کند و مانند این کما مر و نقل میت ...
بلدی ببلدی مکروه نیست و اگر وصیت کرد بحمل ... وصیت باطل
اگر بردارد وصی بسوی آن موضع پس آن ضامن است رای ...
شود بر حمل آن بغیر اذن ورثه ... و الاتقاع خوش ...
و قصد ... میت اگر کسی بر جنازه که در بحر است روان ... اگر
قریب باشد بعد جنازه و غسل و نماز منقل ساخته بدریا انداز ... فتح القدیر
... بجهت گور خویش و خوش ... مکروه است در ...
هرگاه که یک مرده از اقارب نهاد در آن جا ... شود در همه مردگان مسلمان
اگر باز دارد ... بکبار ... اگر از گورستان ... پاره ...

مسعودی ۱۲

وقف گورستان دو شرط است

وقف مسجد چهار شرط است

ابتیاع بمعنی بیع و شرا ۱۲

و گوید ازان ماست و کسی دیگر را رها نکند بطریق اولی تا مشروع بود
و بیکار شود آن روایت غیر مفتی به است مختار آن است بمجرد سپردن
مرده مباح نشود بلکه دو شرط باید یکی وقف عام دوم تدفین کردن
باذن او تا اگر بعد وقف عام و قبل دفن یا بعد دفن پیش از وقف
راجع و مانع باشد باشد کما فهم من الغرائب چنانچه می آید و در مسجد چهار
شرط است وقف عام و سقف تام و در شارع عام و ادای صلوت
باذن او در رو گوکه از یکی باشد پس رجوع و منع پیش از وجود شرایط اربعه
مذکوره رواست در قبرستان ابتیاع نباید کردن کذا فی المسعودی
و اکل و شرب غائط و بول و نحو ذلک مکروه تحریمی است و مستحب است
که بنشیند و منع است خواندن از قرآن مغفرت عنوان جهری زیاده بر گور
و سوره ملک که در ملک ما در اثنای قبور و بطور حلقه و منازعت در شهر
خاموشان میخوانند خالی نیست از کراهت تحریمی خصوصا خواندن بطمع
چنانچه در انیس الصادقین است خواندن قرآن باجرت حرام است
و از خواندن قرآن در قبرستان نه مرده را ثواب است و نه خواننده را
این محض تضییع وقت است در خزانة الروایات است چون میت را

تضییع کردن وقت است ۱۲

بر گور سوره ملک بخواند

وقت خواندن درس نجنبانند

در گور بنشانند از سوال کنند درین حالت سوره ملک باید خواند تا
جواب سوال او را آسان گرداند و فی الطیبی استحباب قراءت
اول سوره بقره و خاتمه آن در بر مرده و کتابی نیست بود مراد خواندن دور
از قبر است بقدری نه حلقه و منازعت یعنی یک کس خواند و دیگران
ساکت باشند چون دیگر آغاز خواننده و غیره صحابت کردند و لهذا
مقتدی را استماع است قال الله تعالی اذا قرئ القرآن فاستمعوا له
وانصتوا و علیه السلام مالی انازع فی القرآن چنانچه در سراجیه است
قراءت قرآن نزدیک قبر مکروه است نزد ابی حنیفة و محمد رحمهما الله
و علیه الفتوی و فی الفتح القدیر و هو الصحیح و قیل مکروه است جهرا و خفی
پس آنچه در نوادر و تحفه چنانچه از کبری فتوی بر جواز قراءت قرآن بر قبر
نزد امام محمد گفته فتوی نیست و وقت خواندن چنین باید بنشیند و ساکتین
با قوال و افعال دیگر مشغول باشند کما فی البرهنه و وقت قراءت و ذکر
نجنبانند که طریقه یهود است یهود را یهود ازین میخوانند که مشتق از یهد است یعنی
جنبانیدن در وش و این مکروه است چنانچه خواندن تعوذ در آغاز قراءت
پیش ... ذکر نیز در قطر المتین است بعد دفن حضرت علیه السلام منقول است

نام کتاب ۱۲

استغفر الله لاخیکم و سلوا له التثبیت فان الآن یسأل و مسئله از مسایل
فرایض مذکور کرده بخشند مثلاً بگویند اگر فلان وفات یافت یک پسر ماند
و یک دختر پس ترکه او سه سهم پسر را دو و یک بخش دختر راست ثواب این سهم
بفلان و غیر آن گردانیم گردانیده را طاعت چهل ساله در نامه اعمال
کنند و سایر مزارستان آمرزیده شود کذا فی الترغیب در غرایب است
در وقت نماز مرد و مرده یا اکثر را در قبر واحد و جنازه الضرورت لا بأس
کما رایت و ضرورت مثل قلت ارض و کثرت کشتگان و در لحد اول
نهاده شود مرد را مقدم متصل قبله پس آن کودک بعد آن خنثی عقب
آن زن پس حجر و در میان هر دو میت حاجز بشر از خاک تا باشند حکم دو
همچنین کرده شد در شهدای احد رضی الله عنهم و چون از دفن فارغ شوند
مردمان همراه در رجوع مختار اند و مستحب است که بنشینند نزد قبر مقدار قربان کردن
شتر و تقسیم لحم آن کذا فی رسالة التحفة اختراع روستائیان و بدعت
محضه و روایت تا مقبره خواندن اذان و اقامت چنانچه در بعض قری است
بعد دفن یا وقت معاودت **فصل** جا مانده بجهت خانه و از وسط
راه بجهت سنت معروف باز گردند یا از راه خیف باز گردند که بدعت است

مسئله از مسائل فرایض کرده و بعد از دفن میت را به بخشد

در دفن کرده شود نزد دو مرده

نشستن بعد دفن نزد گور اولی

بانگ نماز گفتن بر گور بدعت است

فصل معاودت

خلاف مالک فی رحمه الله علی الکل و زنان که بمعاودان آب نان باشند
زیان است و شرک و وقتی که بر گردند از دفن متفرق شده روند که باز
آمدن برای تعزیت مکروه است چنانچه می آیند و باک نشستن تعزیت
اقربا و خویشان مرده را که نزد باشند نزدیک زنان تا سه روز کذا فی الکافی
و ترک اولی از آنکه این کافی نباید که صاحب ماتم چنان بکار خود مشغول
باشد که کسی مصاب نداند تا مثاب شود و در رسالة التحفة است نشستن از
برای مصیبت تا سه روز یا کمتر در مسجد و غیر مسجد مکروه است و بعضی گفته اند
که برای مردان رخصت است اما ترک اولی و احسن است کذا فی القنیة و لیکن
عزیمت است چنانچه مسافر را افطار رخصت و صوم عزیمت و بعضی گفته
اند که در غیر مسجد رخصت است و ترک اولی کما فی السراجیة و هم در قنیة آورده
که هیچ باک نیست زیرا که چون خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه
و عبد الله بن رواحه رضی الله عنهم با و علیه السلام رسید در مسجد نشست
و مردمان برای تعزیت می آمدند تم کلامه اقول حضرت برای تعزیت
باشند بل برای تفتیش کیفیت شهدا و اصحاب بر حضرت حاضر شدند
و گر سنت بودی و در مصیبتهای صعب از آن نشستندی و حال آنکه مروی

به آینده گان آب ریختن مکروه

بلکه بهتر نشستن بماتم اقربا را

از برای تعزیت نه نشسته

از روایت کرده

روایت معتد به نیست چنانچه از اول فتنه و سر آب مستعمل گشته و آنچه بعد از آن
منسوخ شده و لذلک ترک النسب و الیق است چنانچه در ترغیب نیست نشستن
رخصت و نه نشستن بکوزه و صاحب وقایه و شرح ترک داده و در قنیه آورده
عنایه است یکره الجلوس فی المسجد للمصیبة ثلثة ایام و قال ابو البیت لا باس
والاول هو المختار ولا یلزم الغریم قبیر لانه لم یبن لمثله و علیه الفتوی و بهذا
مفقود در مسجد نجوید کذا فی المشکوة که مسجد مبنی نیست بنا بر این کذا فی
شرحها پس باید که مفقود را از مسجد بیرون آمده جوید و در کبیری است اهل
مصیبت را قعود بر در خانه و در مسجد چون مدحت میت متصل جنازه باد افراط
مکروه است انتهی که از اعمال جاهلیت اند آن در برهنه گفته آنچه در خانه پاک
نبود و در مسجد نیز نزد او و صاحب برهنه پس اگر جای دیگر بر در مسجد مکروه
پندارد والا باک نه انکار و در تمرتاشی باک نیست غریب و غیره و صاحب [?]
خواب در مسجد در صحیح و بعضی گفته اند هر گاه که باشد غریب پس باک نیست خواب
در و این در فتح و بحر گفته و مکروه است اکل و شرب و نوم در مسجد را ای معتکف
نیز آنچه در ایضاح ایضاح نموده بر قیاس اصحاب صفه و همچنین طبخ و اتخاذ نار
غیر نار عبادت بیش گرفتن نشار عام در ماتم و بهما که در آن مضرت عام است

النسب بعض مناسب تر

مکر نقصی که نبود دیدیم از اد مسجد
بر آن است که تحقیق بنا کرده
نشده است بر آن

باک نیست مسافر و صاحب دار را
خواب در مسجد همچنین اکل و شرب

چنانچه نشستن عورات در راهها و بستن راه برای نوحه و مثل آن منهی است
این در محرمات تحفه خانی گفته و در مکروهات اوست عاریت دادن
مصلاهای مسجد برای مسجدی دیگر بغیر اذن مالک روا نیست پس باید که
از رسمی که جاری است در دیار ما که در تعزیتها بوریاها و مصلاهای مساجد
جمع کنند و در محلی که وقف دادن برای آن مقام نیست آورند از آن منع کرده
شود و کسی را که علم باشد از مسجد دیگر آورده اند شرعا جایز نیست که بر آن
نشینند تا سبب اعانت بر معصیت نشود و در کنز گفته که تعزیت حاضر سه
روز است و تعزیت غایب یوم واحد فقط و در محرمات برهنه است
و تعزیت ابرن در هر سال و سیپاره خوانی و دعوت سیپاره خوانی
که بدعت است و اگر وارث نارسیده بود حرام و اگر بالغ نیست آن است که
کسی نزد او از جزئی برد و در سیپاره خوانی اختلاف است و اگر خواهند چنان
باید که خواندن یکدیگر نشنوند کذا فی المسعودی در مفتاح الخزائن است سیپاره
خواندن پس تر ده بدعت و مکروه است لیکن لا اله الا الله محمد رسول الله
هزار بار بخوانند و ثواب را از برای میت بخشند مغفرت کند خدا تعالی
آن میت را اگرچه مستوجب عقوبت بود و همین مضمون حدیث او علیه السلام است

لا القی عذاب ناری ۱۲

عاریت دادن مصلاهای مسجد
برای مسجد دیگر بغیر اذن مالک

تعزیت حاضر سه روز و غایب یک روز

سیپاره خواندن پس تر ده بدعت

مَن قالَ لا اله الا الله بآیةٍ الف مرةٍ وجعل ثوابها للمیت غفر الله له وان کان
مستوجبًا بعقوبة تم کلمته و از کلمه هم شرطی است که باجتماع نباشد که اجتماع
باجماع ممنوع است و آهسته خوانند که جهر نامطبوع است و حال آنکه این
بدعت را سنت گرفته اند پس قل که در نیولا در گل شهرت یافته بدعت
قبیحه که در معتبرات واقع شده خصوصا که بطمع باشد بطریق اولی محظور بود و نام
قل از کجا اخذ کرده اند این بدعت در امصار اشتهار یافته و در فتاوی
و آنچه در فتاوی برهنه است و چون از برای تعزیت یا اجزای ختم جمع شوند
و قرآن خوانند باید که بقبله متوجه باشند و بما لا یعنی مشغول نشوند خاصه
بقیام آنکه … مگر برای پدر و استاد که فی المطالب روایتی است که جواز
هم وقت است که خواندن یکدیگر نشنوند چنانچه از مسعودی … آنکه
مکروه است و در مفتاح الخیرات مزبور مطلقا مکروه گفته و در تلویح است
که این روایت مختار است چنانکه این هم از مسعودی ضمنا مفهوم میشود و از
نجره(?) صریحا در تحفه گفته مکروه است که جمعی هم قرآن بلند خوانند که در ترک
استماع و انصات است و همچنین نزدیک مشغولان و همچنین نزدیک مجمع
کمی(?) و انصات و همچنین بر بام در شب کما فی الخلاصه و قبیح آنست که بعد طعام

خانه بخانه

خواندن قل پس هیئت بدعت

در وقت خواندن قرآن هم … برای پدر و استاد بر خیزد و نه یکدیگر را

قبیح آنست که بعد طعام خوانند حرام است

خانه بخانه خوانا میگردند حرام است که صرف قرآن بجا نمیاید و در بحر
فرقان حمید است و چنین خواندن قرآن را نباید شنید و منع باید کرد مشغول
باید شد کما فی البرهنه و وضع سیپاره‌ها هم بدعت چون کتابت
کتاب الله بخط غبار کما فی البرهنه و ختم فمی بشوق و احزاب بدعت حسنه
که در هر روز در هفته ختم میشود و ختم فمی بشوق بحروف است که مقصود
بشوق زند مراد از فا سوره فاتحه و از میم مایده و از یا یونس و از با بنی اسرائیل
و از شین شعرا و از واو والصافات و از قاف سوره قاف روز
اول از سورهٔ فاتحه تا سورهٔ مایده و در دوم از مایده تا سوره یونس علی هذا
و ختم احزاب … و آن هم بحروف است فا نظا عزو(?)
مراد از فا فاتحه و از الف انعام و از یا یونس و از طا طه و از عین عنکبوت
و از زا زمر و از واو والذاریات چون فاتحه خیر اگر همین طور خوانند
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا
ارحم الراحمین اللهم افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین خوانند
و بعضی سوره فاتحه خوانند و بعضی گویند که درود و فاتحه و دو بار اخلاص دیگر بار
باز صلوات و در فاتحه نیت میت(?) بدین دستور فرمود لیکن سه بار

نوشتن قرآن بخط باریک بدعت است

فاتحه خیر خواندن بدعت حسنه

اخلاص است و اگر برای مهم فاتحه خوانند در روز یک بار فاتحه و یازده بار درود
و چهار بار اخلاص و دیگر بار درود که در روز اول بمنزله کمان است و فاتحه
بمرتبه تیر و در روز دوم بمنزلهٔ زه و چهار اخلاص بمثابه چهار پر تیر و در روز سیوم
بمحل نشان یعنی این فاتحه تیر بر هدف است هرکه این طریق فاتحه خواند بی
شک باجابت مقرون گردد و معمول مشایخ زمانه برین طریق بوده است
وعلیه الاعتماد کذا فی مصداق المفتیین پس فاتحه طریق وضع مشایخ است
و منهی است نشستن از بهر ماتم اناث را بخلاف رجال که مرد نهی است
نوحه و عطای بانگ برهنه و ایضا در مکروهات فتاوی فرور است نوحه و
گفتن کلماتی که در آنها اشارت به ترک رضای حق تعالی باشد در تحفه گفته و فی
الحدیث النائحة ومن حولها من مستمعها علیهم لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین آمین در ظهیری گفته و در مطالب گفته که نوحه و صیاح مکروه است در خانه
و در جنازه اما گریه با آواز باک نیست تمام مطلبه و گریه جایز است اگر بصوت نباشد
و صبر با اجر علیه در سکوت است وقتی که پسر رسول الله عبد فرماید خدا تعالی
ملائکه قبض کردند ولد عبد من پس میگویند نعم پس میگویند قبض کردند ثمرهٔ
فواد او را میگویند بلی پس میفرماید چه گفت بندهٔ من پس میگویند حمد گفت ترا

فاتحه برای قلیلم

نشستن از برای ماتم زنان را منهی است

و استرجاع

و استرجاع کرد پس فرماید بنا کنید بنا برای بندهٔ من خانه در جنت و نام نهید
بیت الحمد و بیکی ابن ابنا در روایت داخل شد حضرت مع یاران بر زن
سیف حداد و دایه ابراهیم در وقت نزع ابراهیم پس قصد کرد چشمان
حضرت بگریه پس گفت عبدالرحمن بن عوف و تو ای رسول الله پس گفت
ای ابن عوف اشک رحمت است پس تابع کرد معه اولی را با اخری پس گفت
مکرر کرد پس گفت بدرستیکه اشک روان میشود و دل حزین میگردد و نمیگوئیم مگر آنچه
که راضی است رب ما و بدرستیکه ما بفراق تو ای ابراهیم محزونیم و درین
وقت حضرت ابراهیم هژده ماهه بوده پس از گریه چنین عدم مصابرت
لازم نیاید که صبر و عدم صبر عمل قلب است نه نطق زبان چنانچه گذشت در
کنز العباد است و همچنین گریستن بر مرده با آواز بلند حرام است و در اعراب
بکار است نوح غالی جائز و دونی بکای اهل معذب شود و قول
عامه مگر چون وصیت کند بنوحه و نحوه در رساله تجهیز است الخبر در حدیث
وارد شده ان المیت یعذب ببکاء الحی محمول است برآنکه مردمان وقت
مردن وصیت میکردند بنوحه اهل خود را و قالت عائشة حسبکم القرآن
ولا تزر وازرة وزر اخری یعنی بر ندارد هیچ نفس بردارنده گناه نفس دیگر
آیة قرآن است

گریستن با آواز بلند بر مرده حرام

فا منع زینب بنت رسول خدا

گرد زینب بنت رسول علیه السلام پس گریستند زنان پس خواست عمر ضرب آنها
بازده پس موخر کرد او را او علیه السلام بید مبارک و گفت بگذار یا عمر
پس گفت پرهیز کنید از آواز شیطان یعنی از بکای صوت پس گفت هر گاه که گریه
گریه از عین و از دل پس از خدای عز و جل است و از رحمت و هر چیزی که باشد از
از دست و لسان پس از شیطان است یعنی واسیداه و واغوثاه و واجلاه و نحوه از
شیطان است کذا فی المشکوة و آنکه قبه و قتی که میرد مومن گریه میکنند آسمان بر او
قوله تعالی فما بکت علیهم السماء و الارض یعنی نگریست بر ایشان ای بر فرعونیان
آسمان و نه زمین گریه آسمان مطر است و آنچه نقل میکنند که آن حضرت با آواز
بلند بر حمزه بخبر شهادت او و جمع کرده فرستادن سعد بن معاذ و سعد بن
عباده و معاذ بن جبل زنان را بخانه آن سرور برای گریستن بر حمزه که با آنحضرت
مجلس داشت و برخواست حضرت گریه بنی عبد الاشهل بر کشتگان شهداء
احد خود و در روایت ابن عمر آمده که چون آن حضرت بیدار شدند و آن زنان
میگریستند فرمود که ای وای بر ایشان تا این زمان میگریستند پس بگویید
باز گردند و بعد از این بر هیچکس نگریستند پس نهی گریه زنان از روایت
مذکور معلوم شد و آنچه گریه حضرت با آواز مذکور شده بروایت جده مروی است

از

سیاه کردن رخساره

دستور هندوستان است

از انصاری است اعتبار را نشاید زیرا که چنان نبودی مردی منکر روایت
کردی و حال آنکه روایات نهی از صوت کثیر است چنانکه مسطور شد تا ابتدا
بوده آخر منسوخ گردید چون نکاح متعه و سنت مصائب را کثرت قول
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در مضرات تسوید خدود و شق جیوب
و خراش وجوه و نتف شعور و نشر تراب بر روس و ضرب رخها و خدها از
و ایقاد نار بر سر قبور و دیگر نشود در خانه میت و تخریب دکان او و
رفتن سر و پا برهنه عقب جنازه از رسوم جاهلیت است و حرام است و نشود
و تمزیق ثیاب رجال را و پاک نشستن را و در نصاب الاحتساب است مس
طیب در یوم ثالث تشبه بنسا است چرا که حرام است بر زنان ترک زینت
ای سوک فوق ثلاث مگر بر زوج خود پس کرده شود طیب از بهر دفع
سوک پس این رسمی است که معتاد شده گرفته اند و اوراد مردم بسیار
ماش و رد و غیره تشبه است باین پس پرهیز کرده شود مس آن را نه
برای آنکه طیب است بل بجهت تشبه بنسا انتهی و دستور هندوستان است
که در روز سیوم بسیار از گل طیار نموده گلهای سبع ای چنبیلی و بعضی پان
هم در خوان می نهند فاتحه خوانند نگهدارند هر که می آید فاتحه گفته گل مذکور

درکار نیز اندخته می بودند و مغل خود مسجیانند و برکت مقبول رسیدا ند و در
دستور است اعطار البور و فی البواقیت لقیام اهل التعزیة بدعة
لان شبه مکروه و قیل حرام و قیل نهی و هو المراد من الحرام و بس بر جال
سوک که عبارت است از ترک زینت و بوی خوش یک نوذ هم
منع است و بر زن زیاده از سه روز مگر بر شوهر خود تا عدت که چهار ماه
و ده روز است که ده شب با آن آید واجب است و عدت وفات
مطلق چنان است و عدت حره مطلقه موطوئه حقیقة او حکما چنین که برای
غیر صاحبه حیض ثلاث قرو است بهر قدر که مانند و کذلک اگر یک دو حیض دید
و خون نا دید گردید تا پنجاه و پنج سال و سه ماه که مدت یاس دم است
دم زند و تن زند و فتوی برین است این در مسعودی گفته و هو المختار
و نزد بعضی پنجاه سال الیوم یفتی بخمس و خمسین سنة این در سلطانیه گفته و
بنا بالغه و آیسه سه ماه است با تفاق اگر در غره باشد و الا
با یام نزد یک امام یعنی نود روز و نزد یک صاحبیه اول را برابع تمام کنند
با یام و دو و میانه با هله لیکن از نهایه گفته که با یام است اتفاقا گاهنا الا
فی الفتاوی البرهنه و عدت کنیزک نصف آزاد و الا الطلاق دو حیض

مستحب است تعزیت

و و ضع عدت حامله وضع حمل است فقط گو که حرام بر ابود و مستحب است تعزیت
که عبارت است از استمالت و تسکین دل مصاب حزین بمواعظ و بشارات
رنگین بنیل ثواب آن جهان و مصافحه آن هنگامی که مصافحه کنند بگویند عظم الله
لمیتک و رزقک الصبر علی المصیبة و آجرک علی موته وقتی که تعزیت
میفرمود رسول صلی الله علیه و سلم میفرمودند سلام و میگفتند ان لله
ما اخذ و له ما اعطی و کل عنده باجل مسمی فلتصبر و لتحتسب یعنی
بطلب الاجر من الله تعالی و در خزانة الروایات است چون کسی
تعزیت نماید مصاب را وعظ گوید و زیاده تر ثواب خبر دهد و دوست او را
مصافحه کند باین نیت که دل او تسکین یابد انتهی و بعد دفن احسن است
مگر جزع و فزع شدید یافته شود و تقدیم است برای تفهیم انسان
و در بحر است تکرار ماتم برای سه مکروه است و معانقه بدعت و مکروه است
معزی را جلوس در بیت متعزی و در خزانة الروایات است مکروه است
اجتماع نزد صاحب مصیبت و تکرار آمدن نیز مکروه و اگر برای استمالت اهل
ماتم تکرار کنند باید که وقتی جا نشد که نباشد هجوم نزد او و بعد حرام است
جنازه بیا نشد که تکرار است بدانکه از کتب مسطوره و منه اوله آخر فهم

تکرار ماتم برای سه مکروه است

که تعزیت به دستور فرو رست و معنی تعزیت و رسم مرثیه در بولا کردن اهل موت
گشته و در هیچ نسخه مجوز نشده پس در غیبت ... و بعد از ... قدعنت نوشتن
بطریق جاهلیت از دین ... در ماته فقهای کامل ترک ... هند و انجه در مسکوت است
که معزی را اجر مثل تعزیت است مراد ... است ... و آنچه تعزیت اول ...
و فاتحه خواندن بر جنازه با جمعی ... جهلا منع است پس ... ایشان ...
و در غرائب روایت است رفتن تعزیت کفار و عیادت ایشان و خوردن طعام
... ابو ... است گفته شود و در تعزیت مسلم بکافر اعظم الله اجرک و احسن
عزاک و در تعزیت کافر بمسلم احسن الله عزاک و غفر لمیتک و گفته نشود اعظم
اجرک و در تعزیت کافر بکافر اخلف الله علیک و لا نقص عددک انتهی ای
در ماتم خویشی که مسلم است بموت کافر و در تعزیت قرنی که کافر است
کافر و در جمیع تقادیر معزای ماتم رسیدن مسلم است بخلاف امام و علیه
فتوی الکرام در کتاب اسوله سوال کرده شد ابو حنیفه رح از تعزیت کفار
فقال اذا کان یوم القیامة فلیل وجهه مسودا یعنی پس گفت ابو حنیفه رح
وقتی که باشد روز قیامت گردد روی آن معزی سیاه و لایق نیست مسلم را
تعزیت ذمی بل خوشنود گردد بموت او و بگوید که معنم باشد بر کافر

تعزیت بهائم مرده بدعت

خارج شود از حلاوت طاعت و در عتابیه است مومنی که در تعزیت
موت کافر رود گویا که با کفر و نادم اسلام شده است الا تعزیت قوم
موسی و عیسی علی نبینا و علیهما السلام مانند عیادت و فرح
و مواکلت و در ترغیب گفته ... که زنان را در زمان ما
که بجماعت حاضر شوند امروز فتوی برین است که زنان را مکروه است
حاضر شدن بجماعت در صلوت خمسه بنابر غلبه فساق و سبب ظهور
فساد و کذلک مکروه است حاضر شدن ایشان در مجالس وعظ
خصوصا نزد هولاء الجهال الذین تحلوا بحلیة العلماء تم لفظه پس
حرام است رفتن بتعزیت اجنبی زنان را و تماشای مخالف شرع و در هر شادی ماتم
شادی و سرود آن و در مردم بیگانه و طعام آن طعام فرستادن
ماتمیان را نیز مستحب است مراقربا و جیران را و ابا عد را نیز این در فتح
گفته شده که سیر کنند اهل ماتم را روز و شب و الحاح کرده شود بر ایشان
در اکل زیرا که حزن مانع خوردن میشود پس ضعیف میشوند کذا فی مواهب
الرحمان که پیغمبر غمخوار کائنات علیه ... الصلوت برای عیال
حضرت جعفر سه روز بسوگ ... سال فرموده بودند چون حضرت حمزه شهید

از در فتح القدیر

حضرت عوم فرمود جز این نیست که منع میکنم

امنعهن

او علیه السلام با اهل خود فرمود مذ اصنعن طعاما فانهن فی شغل کفتند

منع کرده تو ما را ازین طعام فرستادن فرمود انما نهیت عن الرّیاء و

کذا فی خزانة الروایات پس چون بخاز نیست و نستند خالصا لوجه الله

تکلف ترسل خوراکی درخور است که درمیان یا تحریر نباشد و اگر ... دران

نهی است چه اعانت مشود بر معصیت و آن منهی است نهی نافع المسلمین و

اقول لحاظ مغنی روز دوم و سیوم است تخالف در اول که جایز است مطلقا

کذا فهم من مکروهات برهنه نافلا من الخلاصة و غیر اهل میت را الحاسم

در اکل کو که مهمان بود مکروه است کذا فی اداب اکل الطعام و مجنبین روا است

مر ارسال طعام و شکر و نحوه در شادی و غم که در عرف بهاجی میگویند

کقوله علیه السلام تهادوا و تحابوا یعنی با یکدیگر تحفه بفرستید و باهم

دوستی بکنید و قوله تعالی اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها

بتاویلی یعنی وقتی که تحفه کرده شوید پس تحفه کنید بنکوتر ازان یا بقدر

مثل آن این معنی یک تاویل است و طعام ولیمه که باتم سنت است

این هم بهاجی است و لهذا اصحاب ام حباب بعد نکاح زینب زن

زید که او سبحانه خوانده باعث و محرک شده گفتند که یا رسول الله ازما

ولیمه

فرستادن طعام و شکر و نحوه در شادی

ولیمه خواستند خود چرا نمیفرمایید ولیمه از آن حضرت علیه السلام کنانیدند چنانچه

در تفسیر مفسر است و از حضرت علی همچنان بعد نکاح خاتون جنت

چنانچه آنحضرت زره خود فروخته ولیمه کردند و حضرت عثمان بازخریده

از پس خانه اش بخانه اش انداخت و علی هذا روزی آنحضرت علیه السلام

بر جامه سلمان فارس قطرات زعفران دید بفرس فرمود تو کدخدا

شده گفت بلی یا رسول الله گفت چرا ولیمه نکنی گفت طاقت ندارم گفت

کو کنجشک بنه کاهی آنحضرت تکلم بفرس میفرمودند روزی آن سرور را

درد شکم طاری شد سلمان فارسی گفت یا رسول الله بدرو ما در فوای تو

بادجه حال است فرمود اشکم درد عمدة المحدثین قاضی عیاض در کتاب

شفا روایت کرده که آن سرور با تو درد فرمود که یا با دردا اشکنب درو او

سبحانه هم متکلم بکلام فارسی دری شده و مشهور چنانکه فرموده چون

کنم با این مشت ستمکار خدا انکه جابر زم در آمر لیلی بلانکه حکم بفارسی دری

میشود ازین معلوم کنند که این امر رحمت است و در حکم درشت امر بود

جری میکرد و ازین فرشتگان معلوم میکنند که این فرمان غضب است

کما فی الجهانگیری و در تفسیر و لمی است شاکل رسول الله صلی الله علیه و سلم

میکائیل تقول الله تعالی بفارسی قال نعم یقول الله تعالی چون کنم با این
مشت ستمکار جز آنکه بیامرزم بیت کز مطرب حریفان این پارسی بخواند
در رقص و حالت آرد پیران پارسا را و ایضا قال عم اذا اراد الله امرا فیه لین
اوحی به الی الملائکة المقربین بالفارسیة الدریة و اذا اراد الله امرا فیه
شدة اوحی به الی الملائکة بالعربیة الحمریة و حمر نام قومی است در یمن که
زبان شان سخت و شدید است و نیز میفرماید که لسان اهل الجنة عربیة
او فارسیة دریة و لهذا التکبیر او الذبح و قنوت بفارسی بخواند با قدرت
بتازی روا بود و قرائت فارسی بعذر عربیه نیز درست بود کما مضی
و در کلمات کفر تحفه خانی است اگر مسلمان روز نوروز بیضه هدیه فرستد
بمشرکان بتعظیم آن روز کافر گردد و ناچیز شود همه اعمال او بخلاف حاضر
شدن مسلم در دعوت مجوس که در وقت حلق سر کودک یعنی در میزبانی
که وقت حلق سر کودک کرده است و هدیه فرستادن سوی او چیزی را
کفر نباشد و لیکن ترک اولی است پس ازین مفهوم شد که هر طعام کفره
گرفتن جائز است ایضا و روا ست خوردن در آوندها پیش از شستن
مکروه است و همچنین جائز است قبول مبلغ از مردم در شادی که در
عرف تنبول

ف تکبیر و تحریمه بفارسی روا بود

اگر مسلمان روز نوروز بیضه هدیه فرستد بمشرکان بتعظیم آن روز

جائز است قبول مبلغ از مردم در شادی که در عرف تنبول گویند

عرف تنبول گویند لیکن رد او حسن است و خوردن طعام اهل مصیبت در
مسکن اهل مصیبت سوای اهل خانه و مستحق تا سه روز مکروه تحریمی است
یعنی نزدیک حرام پس اگر بیرون تناول کنند ای مصاب بجای دیگر بفرستد
ممنوع نه کذا فی التحفه و همچنین در همان خانه اگر ملک دیگر باشد نیز روا ست
کذا فی بعض الکتب و در کنز مکروه است طعام اهل مصیبت بغیر اهل بیت
و در غرائب است اگر وصیت کرد باتخاذ ضیافت طعام برای ماتم و ختم
از دور وقت مردن
تعزیت جائز است از سه روز و حلال است بجهت آنکه در وارث
طعام ایشان و اگر چه باشند اغنیا و طول مقام این است که نتوانند شب در
منزل خود رفت و ایضا در رو است ان الله بری من الذین یاکلون من
اهل المصیبة قبل ثلثة ایام و لیالیها بدرستی خدا بیزار است از کسانیکه
بخورند از اهل مصیبت پیش از سه روز و شبهای آن روزها و این حدیث است
فاما آنچه مستفاد از کتب میشود معنی حدیث مذکور این است که اکل طعام از
بیت اهل مصیبت در سه روز بطریق ضیافت که ازدحام شود ممنوع
است نه مطلق پس اگر کسی را از آشنایان برای تعزیت خواه فقرا
باشند خواه اغنیا نهاند علامت شادی پس یکجا جمع شوند گرد شلا

ف خوردن طعام اهل مصیبت

خواه از نزدیک باشند خواه از دور ... جائز ... علت ضیافت ... که سه روز ماتم باشد

ونیز رواست که [illegible] سه روز است [illegible]
و اگر [illegible] روز [illegible] که موجب [illegible] واقع شود و همه ساقط کرده [illegible]
معلوم شد که شادی و غمی هم [illegible] دیگر [illegible] فرموده است استاد
اشرف سلاله [illegible] العالمین و خاتمه است [illegible]
منع اکل طعام از [illegible] اهل مصیبت بیش از سه روز است مراد از آن
طعام است که کسی بواسطه مصیبت زدگان [illegible] کفایت [illegible]
را وکسان دیگر بخورند [illegible]
طعام عبارت از این دو طعام مذکور است و سوای ایشان جائز است
[illegible] سه روز طعام [illegible] مباح است
[illegible] وارث صغیر بود [illegible] مباح نیست [illegible]
و اگر [illegible] خوردن [illegible] معلوم شد که
طعام [illegible] که از طعام شود [illegible] منع است [illegible]
و اگر اهل مصیبت [illegible] مباح است خوردن آن [illegible]
و صدقه [illegible] فاما [illegible] هفت [illegible]
روایت [illegible] روز [illegible] وارث [illegible]

وتخصیص طعام است [illegible] آب [illegible]
[illegible] صدقه [illegible] تا هفت روز [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] است [illegible]
در ثواب است [illegible] صدقه [illegible] است
[illegible]
[illegible]
مصیبت زدگان [illegible] شریف است از حضرت علیه السلام [illegible]
مسلم [illegible] مصیبت را [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible] مصیبت [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible] منع است [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] طعام [illegible]

و طعامی که ارواح موتی میکنند انچه معتاد در میان مردم است جائز بود
اگر وارثان بالغ بوند اما اگر نابالغ باشند روا نبود و در سراج الدرایه
فی نوادر المعشار مذکور است که اجابت طعامی که بجهت روح مرده
کرده باشند مکروه است همچنین است مذکور فی نوادر الفتاوی در باب
کراهت اجابت طعامی که بعد از مرده ساخته باشند مکروه است سیوم
روز و هفته و ماهانه و سالیانه و غیر آن و این طعام از فضلا و علما و اکابر بگردانند
قال علیه السلام طَعَامُ الْمَيِّتِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَ طَعَامُ الْمَرِيضِ يُمْرِضُ الْقَلْبَ
و در مکروهات تحفه خانه است اجابت کردن از کرده طعام که از بهر مرده
ساخته باشند مکروه است و اعطای رختهای پوشاک مرده بعلا چنانچه معمول
است بعد بلیه مستحب است هر چند وارث نارسیده بود اما انچه از ثلث اگر
که نا دهنده بهشت نا مستحقا شود و از ان جمله عدم شفاعت او علیه السلام
در فتاوی حسامی است که مرحوم است قیل حین کسی مرده تصدق و هر آنچه
علیه السلام با هفتاد هزار فرشته بیاید و بدست ایشان طبقهای نور و هر از
آن مرده روند و گویند السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ هَدِيَّةُ فلان بن فلان از
الیک رحمت باد بر شما ای ولی خدا این ارمغان فلان ولد فلان است

که مرسول

که مرسول شده بسوی تو بخاطر فاتر میرسد که شاید این از حق در حق اولیا باشد
چنانچه تُوَدُّ الَّذِينَ هم شعر زین است که بحیثیت جبرائیل بحسب هر کسی در روز
صدقهای باشنها بعید است از قریب فی ایر و معهذا انشریف حضرت
روح بعد حیات النبی علیهما السلام بمراتب معدود مقرر است نه معدوده
نزدیک قیامت بحیثیت ظهور آثار آن میں خاطر از اشکالی است و دیگر
که ملائکه اجزای من خدمت مامور باشند رفع اشکال اول آنکه در حق مومن فقط
مومن حی نیست شانهای چه عجب که بنوازند کدارا و دفع اعتراض دوم
بانکه آمدن جبریل بر فعالت مقربی برای احکام مراد است نه امثال مطلق
که هیچ قباحت ندارد و در مطالب گفته سنت است که قبل از دفن شب
اول تصدق کنند و اگر نتوانند دو رکعت گزاردای نماز هول بعد نماز مغرب
و قرات در هر رکعت بعد فاتحه یکبار آیة الکرسی و ده بار سوره تکاثر بخواند
و بعد مفروغ ثوابش بروح وی هبت سازد تا بای نماز مشکل شب اول
آسان گردد و وقت نماز مذکور شب اول بعد مغرب و اگر میسر نشد دوم
و سیوم و قبل وقتی که رجوع کند بسوی خانه سزاوار است که بخوانند
دو رکعت و قرات هر رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی و سوره تکاثر

نماز هول بعد مغرب

عشر مرات یا دوازده مرتبه و در روایتی آمده بعد آیت الکرسی سوره اخلاص
یکمرتبه و بگوید بعد سلام هر رستی که دارم این نماز و هدیه ای ثواب اداه با پس الکبر
ثواب این نماز بسوی گور آن میت و هرگاه که گفته چنین را الله اکبر و الله اجماع
هزار فرشته بسمت قبر او و هر فرشته با نور و هدیه و عطا کند خدا تعالی او را
ثواب هزار شهید و ایضا اگر خوانده شود کلمه تمجید هفتاد و پنج هزار مرتبه و کرده
ثواب میت داخل میکند او را حق تعالی در جنت خلاص و هم از آتش آغاز
کلمه تمجید از ملائکه عرش است و ختم از آنحضرت علیه السلام چون آدم سبحانه عرش را
بر کرسی وجود نشاند جمله او را حکم حمل آن شد از عظمت عرش نتوانستند اورا
حکم شد قولوا سبحان الله بعوث این را خواندند و بهوش آن را فرد و ساختند
چون حضرت آدم موجود شد بعد دخل روح از انف عطسه آمد پس الحمد لله گفت
امر شد که آن کلمه را با این ضم کن سبحان الله و الحمد لله شد چون کشتی حضرت نوح
در وقت کربلا بند شد امر آمد که بگو لا اله الا الله کشتی جودی بر قرار گرفت
حکم شد که این را با آن دو کلمه مذکور منضم ساز سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله شد هرگاه حضرت ابرهیم ذبح کبش الله اکبر گفت امر شد که این
با آن کلمات بوده کن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گشت

سه بار کرت درود بعده فاتحه بخواند حرز

فضیلت نماز نفل برای مادر و پدر

حضرت یارا علیه السلام حمل را بی علیه الملیس شد امر شد که این را با آنها اضافت
کن مجموع کلمه شد بخوانند این ثواب عدد است که ثواب ملائکه
و انبیای مرسله یابد و اگر شب پنجشنبه دوگانه ادا نماید در هر رکعت بعد الحمد
فاتحه پنج بار آیت الکرسی و پنج کرت اخلاص و پنج پنج کرت معوذتین
بخواند و ما حصل آن بوالدین گرداند و گر چندی بار رضا شنید باشند ازو
راضی شوند و ایضا شب جمعه ثواب بعد نماز شام دوگانه بیک سلام بخواند در هر رکعت اخلاص
هفتاد بار و ارواح عام کند تا تمام جاها از شاد آزاد شود کذا فی الهدایه و در جمعه
ترغیب گفته که پیغمبر علیه السلام فرمود هر که شب جمعه دو رکعت گزارد و در هر رکعت
اخلاص هفتاد بار و بعد از فراغ استغفار هفتاد بار بگوید بخدا اگر همه امت
من بر کبایر گرده باشند و دعا کند مصطفی آنها را همه در بهشت بشفاعت او
مرحمت کنند **فصل** زیارت قبور نیک است برای ذکور و حرام است
مر اناث را کذا فی الغرایب و در ذخیره است نهی زنان منسوخ است
لیکن ترک اولی و بظاهر افتوی بر این است کما قال شمس الائمه الاصح ان لا بأس
بزیارة القبور للنساء کذا فی البحر الرائق و در مجموعه نوادرات گفته زن را
زیارت گور حلال است چون ترک حکایات نکنند و جامه کهنه کنند و نوحه

زیارت قبور نیک است

چنانچه خوردن مردان وزنان نامحرم باهم و فضله همدیگر روا ست که سنت
فدیه نگه مکرمه ایست که مصدر بسائل ومنشای فضایل است بخلاف مشهور
هکذا سمع من الاستاذ الفقیه المنظر کذا فی البحر الرائق وفی فتاوی عالمگیری
وکراهة سؤر المرأة للاجنبی کسؤره لها لیست لعدم طهارة بل للاستلذاذ
کذا فی النهر الفائق پس اگر فیما بین تعشق بشر حرام بود والا نه چراکه
هرگاه سؤر کافر ناپاک نبود پس سؤر مذکر چرا حرام بود و همچنین
گدایان اکثر باین مبتلا اند پیش باشند که حرام خورند و آنچه در عامه کتب
عدم حلیت سؤر مذکور مذکور است روایت معتبر نیست که سهوا
در معتبرات واقع شده لیکن زنان چون که تماشا روند حرام است تحفه
عالم را ترک زیارت اولی است بخلاف عالم که مبادا قلب او ازدرسی
قلب شود کذا ترک غزا این از انواع است و ولایت و دیگر مرجع
باوجود حاجتمندان بردر زیارت مشایخ وقبور اولیا وجز آن که ایشان
بدان محتاج نیند مثل از قضای حاجت محتاجان بپردازند که مهم ترینها
اهم است از آن بیت یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم
کذا فی تحفه خانه چنانچه شیخ در بوستان نقل کرده برآوردن کام امیدوار
به از قبله

خوردن مردان با زنان نامحرم

بل للاستلذاذ [illegible]

ترک زیارت قبور اولیا

باز قیدی شکستن بزاز ازین است که آنحضرت فرموده صاحب الورد ملعون
و تارک الورد ملعون یعنی اهل کار رجوع باشند و مرجع مشغول بورد شود
ملعون است و آنکه بوستر ورد و نخواند او هم ملعون است و بعضی گفته اند
که یهودی بود که ورد بسیار میخواند با آنحضرت خبر رسید فرمود صاحب الورد
ملعون یهودی شنید ترک ورد نمود آنحضرت شنید فرمود تارک الورد ملعون
چون زیارت رود بدون ضرورت بگورستان در نشاید تمام رود از دور سلام
دهد چون ذیحیات وخلع نعلین کند و از قبل پای متوفی در آید نه از جانب
سر او کما فی فتح القدیر و پشت بسمت قبله و روی سوی میت و بخواند
چیزی از قرآن که آسان است برو و تسبیح و دعا و اخلاص هفت کرت
و اگر یسین خواند اولی و سلام بر اهل قبور بدین دستور بطور رسانند
السلام علیکم یا اهل القبور من المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
ان الساعة آتیة لاریب فیها وانا ان شاء الله بکم لاحقون [illegible]
نسأل الله لنا ولکم العافیة و مستحب است که دعای زنده مقدم باشد
بر دعای میت کما فی شرح الحصن وهمچنین بعد صلوات دعای خویش را
بر دعای اجنبی و خویش و بعد از خود دعای والدین و بعده دعای غیر

خلع نعلین کشیدن

سلام بر اهل قبور بدین دستور

مقدم دارد

بنا بر آنکه اول خود مغفور گردد تا دعا اش مستجاب گردد و در هنگام دعا و صبر کنند
کذا فی فتاوی برهنه و در کنز العباد است هرگاه اراده زیارت کنند مستحب است
که در خانه دو رکعت بخواند نماز فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و اخلاص سه بار
و بگرداند ثواب آن را برای میت پس مشغول نشود بما لا یعنیه در راه و صدقه دهد
و بخشد ثواب این بمیت پس چون برسد بمقبره بردارد کفش پس بایستد
مستقبل بوجه میت پشت بر قبله و گوید السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله
لنا و لکم انتم لنا سلف و نحن لکم بالاثر نسأل الله لنا و لکم العافیة اللهم
رضوانک و مسکنهم فی جنانک و احفظهم من عذاب شر آنگاه و در شرح
حصن حصین است از غیل فاری که زیارت میت چون زیارت او است در حالت
حیات مستقبل باشد در وجه او پس اگر باشد در حیات او در زیارت بی
نشست بر بعد برای بودن او عظیم القدر پس همچنین در زیارت او اگر
باشد نشستند بر بعد و اگر می نشست از او بر قرب در حیات بنشینند همچنین بقرب
در زیارت و چون زیارت کنند بخواند سوره فاتحه و قل هو الله احد ثلث مرات
و خواندن این دوازده مرتبه احسن است و بخواند الهکم التکاثر و بگوید پس اسمع
و خشنکم و رحم غربتکم و کفر سیآتکم ربنا اغفر لنا و لوالدینا و لمن احینا

از ثنا کم ...

ولا استادنا

الحمد ... جمعه ...

ولا استادنا و لاولادنا و لابائنا و لاخوتنا و لاخواتنا و لاعمامنا و
لعماتنا و لاخوالنا و لخالاتنا و لسائر اقاربنا و لاصحابنا و لاحبابنا و لمن له
حق علینا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم
و الاموات انک مجیب الدعوات و رافع الدرجات اللهم اغفر لاهل البقیع
و اهل المعلی و نحوهما بقیع نام مقبره مدینه که جنة البقیع خوانند و معلی نام
مقبره مکه است پس بگوید اللهم صل علی محمد فی الارواح و صل علی جسد محمد فی
الاجساد و صل علی قبر محمد فی القبور و صل علی تربة محمد فی التراب و صل علی
جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکتک المقربین و علی عبادک الصالحین
و علی اهل طاعتک اجمعین توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین و
ادخلنا الجنة آمنین برحمتک یا ارحم الراحمین و الحمد لله رب العالمین پس کلام
علیکم السلام مدعی است و سنت عوام و آنچه در غیبت است السلام علی
المیت نخست علیک عن ابن مسعود رضی الله عنهما ان امرأة جاءت الی النبی
فقالت علیکم السلام فقال ان ذلک هو التحیة علی الموتی لکن قولی السلام علیک
یعنی سلام بر میت با اول آوردن لفظ علیک است از ابن مسعود منقول است
اینکه در سنی زنی آمد پیش پیغمبر علیه السلام پس گفت آن زن علیکم السلام

گفت آنحضرت این سلام مرتبها است بلکن بگو ان السلام علیک ثم خرج ا
ز غیب رانت باید و جهت آنها که تقدیم علیکم مسکو شنید انکه مردگان سبقت سلام
میکنند این عقیده ناسنجیده است چه میت را هیچ تکلیف نیست پس سلام
میت بجا آرد تا فرشتگان موکل مزار جواب دهند و لهذا آنچه مشهور است که روح
روح اهل مرده در قبر الجیل میخوانند و آواز قرآن از گور بعضی می آید محض حرف
و صوت است که مرده مکلف نیست و بر تقدیر وقوع چنین میخواند بن قطع نظر از تقدیر
تسلیم تقدیم سلام مرده این یک روایت است پس جاکه نباید گفت که هم
بجای سوال و هم بموقع جواب نتوان دید نه تا سبقت سلام مردگان استماع
یافته بن و علیکم السلام تا خیر لفظ سلام جواب است تقدیم مسئله است
که اگر مجیب مسلم قدرتر سلام السلام علیکم تقدیم سلام مثل سوال گوید بری
الذمه شود فاما اگر بعد سوال واقع شود چنانچه طریقه متعلمان و تیز ما دام که
سلام نشنوند یا سلام غلط بن یا در تلاوت و درس فقه و نحوه باشد جواب
لازم نمیشود و در صورت اخیر قائل آثم شود و همچنین در جای منهیات مثل
سرود و قمار مسکر و مرود بلکه کفر گفته اند و همچنان اگر جواب نا شنیده ادا نماید
چنانکه صاحب سلام نشنود جواب ادا شود کذا فی الانواع و النصاب خانچه جواب

مگر مرتبه ۲م

تا از عهده جواب بر آید و آن السلام علیکم است ... کشف ... دانسته باشد ۳

تا یل یعنی سلام دهنده بر قاری یا بر معلم

... سلام اگر نا شنیده ادا نماید

عطسه

عطسه و یا خد بخلاف روایت عمر چنانچه گفته اند که جواب سلام و عطسه گرد
و زن غیر محرم لازم گردد آما در جواب زن اجنبیه آهسته گویند و جواب
بفعل مسم چون جنبانیدن سر و نحوه ساقط شود مناسب و سزاوار آن است
که سلام برین کلام السلام علیکم دار قوم المؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون
ملفوظ گردد و در قبور شهدا سلام برین ادا نموده شود السلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار و در خزانة الروایات است در خبر است چون کسی به
اهل گورستان ... منتظر باشند بخواندن فاتحه و یس که زنده تا جهل کلام ارواح
روند بدین کلام اگر فاتحه خواند شادمان شوند و گرنه محروم برگردند آنچه
بعد سلام تکبیر گوید پس بخواند فاتحه و آیة کرسی بدرستی بر کرسی می نشاند
باید ایشان را و وسیع بسازد قبر ایشان پس بخواند اذا زلزلت الارض
و الهیکم التکاثر در وسیت مستحب است قراءت یس در مقابر و آخر سوره حشر
و سوره ملک ... حدیث است ان قراءة سورة الملک یرفع عذاب القبر
خواندن سوره ملک دور میکند عذاب گور را اما قراءت قرآن نهی کند که کذب است
در فضل مدفین و بخواند سوره فاتحه و آیة کرسی و سوره اخلاص یازده مرتبه و بخواند
نیز فلله الحمد رب السموات و الارض رب العالمین و له الکبریاء فی السموات

جواب سلام بفعل هم چون جنبانیدن سر و نحوه ساقط نشود

والارض وهو العزیز الحکیم و اگر اختلاط یابد قبور مسلمانان بقبور کافران
و همچنین اگر در یک مجلس نشسته باشند و همچنان اگر منزلهای ایشان
باهم است سلام و دعای خیر داده شود و نیت مسلم و یا گورستان بگوید
السلام علی من اتبع الهدی ظاهرا و اگر سوار گذر کند بر مقبره سوار
تکبیر گوید و مرکب را استاده نکند و پیاده استاده تکبیر گوید لقوله علیه السلام
من کبر علی الساق عوقب بوضع الساق یعنی هر که تکبیر رفتن گوید در عقاب
بدرد ساق گرفتار شود و در عرف معروف است که در دراز و در دنیا مبتلا شوند
و در فتاوی حجاب سلمی است هر که بگذرد در مقابر و نخواند دعا قطع شود نسل او
و در صلوت مسعودی است اگر زن مرد را بخیل گوید و مرد گوید اگر من بخیلم ترا
طلاق بعضی گفته اند که اگر وقت عبور قبور تکبیر بگوید بخیل شود پس طلاق
نشود و الا شود اولی است زیارت قبور چهار روز روز سه شنبه و چهار شنبه
و پنجشنبه و جمعه کما وقع فی الخزانة الجلالیه و در کنز گفته که زیارت قبور
مستحب است در هر هفته و افضل ایام چهار روز است در روز دوشنبه و در روز
جمعه بعد از نماز و بامداد شنبه تا طلوع آفتاب و روز خمیس در اول روز
و جمعه در آخر روز و در نصاب الاحتساب است همچنین است در لیالی متبرکه

ربما

پیاده استاده تکبیر گوید

عبور یعنی گذشتن هم

زیارت قبور چهار روز آمد

ربما لیلة البرات و در ازمنه متیمنه چنانچه عشرهٔ ذی الحجه و عیدین
و عاشورا از رفتن و در عرس بزرگان روز و شب و دمیدن چراغها بگوران
و کردن آن بشرط نابودن منهیات آخر جایز است کما فی صاحب نصاب
که زیارت روز جمعه بعد صلوت حسن است و در شرح شیخ برای مشکوة
زیارت یوم جمعه افضل است خصوصا اول روز و این متعارف است در
حرمین الشریفین زادهما الله شرفا و آنچه اشتهار یافته از منع در روز جمعه
بسبب حضور ارواح بدرس نوح الله علیه صلوات الله و نقل میکنند در آن
از اثر فقها اثری نیست برا که ارواح مکلف نیستند و معهذا اگر چنین بودی
مذهب خوش و حاضر گشتن چه جای تحصیل ثواب دنیا است بحکم الدنیا مزرعة
الآخرة نه مکان آخر کذا فی الانواع و اقتدای ارواح انبیا با آن مقتدای
اصفیا در مسجد اقصی مشتهر است بر آنکه ارواح انبیا را قدرت است که
متشکل میشوند بصور آن در معراج برهنه منکشف ساخته همچنین است ملائک
و جن و تعذر آن تکلیف با ایشان بود بلکه بحکم او مستحب نبوده و در جلالی
گفته بمقابل هر قدم ثواب حج بر زایر ثابت گردانند و در ملتقط آمده
است و در حدیث شریف علی مصدره التحیه کسی که زیارت میکند مرقد والدین خود را

نموده هم

نام کتاب

از حضرت علیه السلام

زیارت گور مادر و پدر

از گور مادر و پدر

یا یکی از آن دو در هر جمعه نوشته میشود نیکی برای او و معفو و مغفور شود
شخصی آمد نزد رسول علیه السلام و شکایت کرد طرف ایشان فساد
قلب خود را پس فرمود مختار معبود مطلع شو در قبور و اعتبار بکن و بال
و چون بزیارت رود باید که بگوید اللهم آنس وحشتهم و آمن روعتهم و ارحم
غربتهم و تقبل حسناتهم و کفر سیئاتهم پس استاده شود نزدیک روی میت
و بنهد دست راست بر تربت او و بگوید اللهم اغفر له فانه قد افتقر
الیک یا غفار یعنی بگوید ای بار خدایا بخش او را که بدرستی او محتاج
محتاج است بسوی تو و اگر باشد گور صالح بکن که طواف کند گرد او
سه بار چنانچه در حدیث است کذا فی الدستور و همین در دستور است
و منع بدین و تقبیل و عامل ماخوذ نه اما ترک بهتر است ماخوذ است در
کنز العباد است لا باس بتقبیل قبر ام و اب و در احیا لا یقبل و لا
یلمس فان ذلک من عادة النصاری و در فتاوی برهنه است گور را
بوسه ندهد که عادت نصاری است و در دست برو نشد که مشایخ
مکروه داشته اند و باکی نیست تقبیل گور والدین اما طواف گور صالح
سه بار روا است کما فی المطالب ثم مطالبه بدانکه طواف و بوسه

ما گفتیم

دست راست بر تربت نهد

بوسه دادن گور را

طواف گور صالح

مگر کعبه شریفه را فقط لهذا در مقبره علیه السلام نیز منع است مجلس نمیکنند ملکه
روبروی مزار شریف باادب تمام نشسته آهسته و انکسار درود میخوانند
طواف و غیره نه چون امام را روضه مبارک معاینه شد همانجا گفت السلام علیکم
یا خاتم النبیین جواب آمد و علیکم السلام یا امام المسلمین پس نشست و درود
و هرچه خواندنی بود خواند و مرقد مبارک بنظر می آید گردش چهار دیوار
از هفت جوش نه پدر و بالاش گنبد است عالیشان و کسی که زیارت
کند گور مومن را و بگوید اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب
هذا المیت دور میکند خدا تعالی عذاب از آن میت تا روزی که دم کرده
شود صور را الحنفی باید که لفظ حق در ادعیه نا حق است که این موهم است
بحق عبد برحق و نیست این آن روایت است از ابو یوسف رضی الله
عنه کذا فی الکنز و شرح الوقایه و روایت میکند ابو هریره از سرور کائنات
صلی الله تعالی علیه و سلم چون شخصی عبور قبور کند و بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده
الخیر و هو علی کل شیء قدیر شود میگردانند حضرت حق سبحانه آن جمیع قبور را
وی بنویسد برای آن قاری الک نیکی و محو میگردانند بدی مثل عدد اهل القبور

طواف و بوسه در مقبره علیه السلام

اگر مومن باشد بخواند

از نزد ابو یوسف لفظ بحق در ادعیه مکروه است

بدین مثل هذا هذا فی الدستور نام کتاب

و کسی که انگشت نهد و بخواند بسم الله و علی ملة رسول الله برهد از وی
عذاب قبر چهل سال، و در وصایا الامام حجة الاسلام کسی که بخواند عند زیارت
الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه ولا یدوم الا ملکه اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له الها واحدا فی ذاته لم یتخذ صاحبة ولا ولدا لم یلد ولم یولد ولم
یکن له کفوا احد بخشیده شود بیست گناهان پنجاه ساله و در فتاوی [illegible]
سنه و کسی که بخواند در مقابر زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی
وربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم وذلک علی الله یسیر قاری و اهل مغفور
گردد و سبیلة القلوب و خوردن و آشامیدن و خواب نزد گور و عذره
و شاشه و نشستن بر قبر و حس و غیر ذلک مکروه تحریمه است و در خبر است
من اکل او شرب فی المقابر احبط الله فعله عمل سبعین سنة تنبیه کسی
که بخورد و یا بیاشامد در قبرستان نابود میگرداند او را اجزای طبیعت نیک هفتاد
ساله مراد آنکه حسنات دو قسم است ذاتیه چنانچه نماز و روزه و غیره و اضافیه چون رفتن
در مسجد پیش از وقت نماز و نحوه ثواب حسنات ذاتیه بغیر از اندازه افزون
نرود و ثواب اضافیه بغیر هم چنین حسنه و بغیره زائل گردد مقصود نیت بکر
زیارت قبور و دعا از آن در حالت قیام چنانچه کرده است صاحب

کسی که انگشت بر گور نهد

خوردن نزد گور مکروه تحریمه است

حسنات دو قسم است

علیه السلام

علیه السلام در بقیع ای مقبرهٔ مدینه و در آمدن در قبرستان بدون ضرورت
ممنوع است پس در کناره مشغول باشند چنانچه از فتوی برهنه گفته و گور را
زیر پا کنند مگر از جهت ضرورت و زیارت از دور کنند و نه نشیند و الا مکروه است
و اگر هر دو طرف قبور باشند و در میان راه برای رفتن مضایقه نیست اگر قدم را
و اگر محدث است نرود و اگر احیانا رفته قاریا او مسبحا او داعیا گذرد که
نماند شود و از گورستان چیزی برکندن نهی است در غرایب است خار
یا گیاه یا حطب که روید بر قبر اگر تر است مکروه است قلع آن بسبب التسبیح
و الا لا فتوی برین است و آتش بر خاک گور بردن کراهیت و خاک بر
خاک و آب پاک نیز و گل و ریحان بر گور نهادن نیکو است که تا تر است
تسبیح میگویند و میت ازان انس میگیرد و ازینجا گفته‌اند که گیاه تر از گور
دور نسازند و هر چند که گیاه تر بود اثر رحمت بیشتر کما فی النهر غریب و التصدق
بقیمت گل آن بهتر این از فتاوی برهنه بر این نشده و در رعیت ساند
و درخت نهادن نشانه‌ای در مقبره نه که متصل قبر او است پس اگر بیخ
زمین خود قبر گرده و اطراف قبر را رعیت کنند جایز است و در غرایب است
اشجاری که رویند بعد ساختن مقبره اگر معلوم شود نشانند پس از ان

از گورستان چیزی برکندن

بقیمت گل از گل بهتر

درختی که روید بعد ساختن مقبره اگر معلوم شود نشاننده

والآمنویلی و یا قاضی رست و گور را خانه نشاند ساختن که زمین گورستان
را معطل ساخته‌اند و در گورستان بیع و شرا ناروا است نزد صاحبین و
بیع و شرای گورستان نزد امام اعظم رحمه الله و همچنین تمام اوقاف که
وقف عبارت است از حبس عین بر ملک واقف نزد او یعنی عین وقف
از ملکی بملکی نمیشود و منافع او بحال خود موقوف شد و همچنین ارث میشود
نزدیک او رحمه الله بخلاف صاحبین مگر بیع مسجد که باجماع ناروا است
پس قول مشهور الوقف لا یملک محمول است بر قول صاحبین یا مراد
ما ینبغی است همچنان منع کردن نهادن مردگان دیگران هر چند
که از ملک خود کرده‌اند در غرائب است چون ساخت زمین خود را مقبره
برای مسلمین جائز است و نیست مر او را رجوع از آن بعد تمام مقبره
و تمام مقبره این است که قبر کرده شود در آن واحد یا اکثر باذن او
و شرط تسلیم بمتولی مختلف فیه است و برابر است در آن غنی
و فقیر حاصل آنکه دو شرط اباحت باتفاق است یکی وقف عام دوم
دفن کسی در و باذن او و شرط سوم که تسلیم بمتولی باشد مختلف است
روایت غریبه غرائب است پس آنچه مخالف این در صلوة مسعودی است

بیان بیع و شرا در گورستان

در شرط اباحت گورستان

اگر

اگر کسی زمین خود را گورستان خاصه برای خویش و اقربا کرده همین
یک مرده از اقارب خود در خاک نهاد آن زمین بر همه مردگان مسلمانان
مباح شود اگر باز دارند ظالم باشند رجوع است لکن اگر از گورستان
مباح قطعه را علیحده کرده گوید که این از آن ما است و غیر را مانع آید روا است
و نامعقول که از پس دانسته شد که گورستان ملک مردگان است و بیع ملک
ملکیت مردگان نمیشود چنانچه تصرف آنها بعضو ضعیف انها نرسید بالقبض
و بیل الملک زهی عدالت قاضی عادل عز شانه و جل برهانه که زوالی اهل
کل است در مسعودی قبیل استمداد از اهل قبور فتور ندارد و قال علیه السلام اذا
تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور ای وقتی که متذبذب باشید در
کارها پس طلب مدد کنید از اهل قبور و در شرح شیخ که بر مشکوة نوشته
ثبت نموده استمداد از اهل قبور در غیر نبی ما و انبیای دیگر علیهم
علیهم السلام انکار کرده‌اند از ان بسیاری از فقها و اثبات کرده‌اند مشایخ
صوفیه و بعض فقها و این استمداد امر مقرری است نزد اهل کشف و کمال
و گفته است امام حجة الاسلام هر که مستمد است در حیات مستمد باشد در
ممات قبیل امداد میت قوی است از امداد حی و قیل بالعکس و حقیقت

وحقیقت استمداد این است که داعی طلب کند حاجت خود را از فضل حق
تعالی و متوسل باشد بروح عبدی مقرب عند الله تعالی و غیبه نیست مگر وسیله
و قادر نیست مگر الله و این طور شرک آن است که طلب کرده شود دعا از صلحا
و اولیا در حالهٔ حیات شان نیست درین شائبهٔ شرک چنانکه توهم کرده است آنرا
منکر تشنیف خواهد بود که استمداد و استعانت بوجه مسطور از غیر الله جایز
نیست بلکه شرک خفی است بحکم محکم ایاک نعبد و ایاک نستعین استمداد
منحصر است در او سبحانه برای حصر یعنی حق ایاک این بود که موخر کرده از نستعین
که معمول است و تقدیم تمیز بنابر تقدیم معمول که حق او تاخیر است چنانچه
قول بسیاری از فقها مشعر است بر معنی و قوی تر قول اکثر است و در ترک
او ماخوذ نیست که عمل باتفاق باتفاق اوفق و الیق است اگرچه عالم را
رواست لیکن عالم را روا نه و کشف هر چند برحق است دخل ندارد در شرع
اشرف و استعانت از اهل قبور که در حدیث مزبور است بروایتی
مراد آنکه مکان اجابت استعانة اعقد اهل قبور است نه از استعانت
اهل قبور و بر روایتی معنی حدیث مذکور آنکه از عبرت احوال اهل قبور تحیر
رو بقبور آرید و در بحر الرائق است نذری که میکنند اکثر عوام بسی اکثر

بر بعض قبور اهل حضور و گویند ای سیدی اگر رواکنی تو حاجت من
پس تراست از ذهب یا طعام چنین پس این نذر باطل است بالاجماع
بواسطه آنکه نذر مخلوق غیر جایز است بلکه گوید یا الله نذر کردم ترا اگر
برآری تو حاجت من اینکه طعام دهم فقرا را بدر دروازه این سید پس این
جایز است زیرا که مصرف نذر فقرا است و جایز نیست صرف نذر بر غنی
و شریف و آنکه نذر کرد و تعیین زمان یا مکان یا متصدق یا از مال یا متصدق
علیه پس تعیین لغو است نزد شیخین به اطلاق و علیه الفتوی و معتبر است
عند محمد و زفر در اکثر معین فضل معتبر است و لهذا چنانچه
که نذر کرد نماز در مسجد حرام نزدیک آن هر جا ادا میشود نماز در غیر مسجد حرام
و ادا میشود نزد محمد بجهت اعتبار تعیین و برای زفر برای عدم
فضل تم مرامه قوله اگر رواکنی تو حاجت من به کلمه کفر است و در ترک
صحیح و آنکه گفته نذر بر شریف روا نبود در این زمانه چون زکوة روا
نذر شریف را بفتوی کذا فی شرح الهدایة و در مشکوة شریف است
عن ابی هریرة و ابن عمر قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تنذروا
فان النذر لا یغنی من القدر شیئا و انما یستخرج من البخیل

نذر زنان بی بی بنیت ایکی ولیه روزه

بدرستی نذر یعنی نیت از قدر چیزی را و جز این نیست که خارج میشود بآن از
بخل و در تحفه است بعضی عورات بنیت یکی ولیه مکرمه چنانچه حضرت بی بی
فاطمه رضی الله عنها و بی بی راستی و بی بی غرض و بی بی باجی و بیابی طوفان وا
وغیرها روزه نذر بر خود لازم میکنند و ریسمان در گلوی خود می بندند و باره
طعام بنیت مکرمه می زنند و از نظر مردان سر پر میکنند شرعا باینجنس روزه داشتن
و اینجنس فعل کردن بدکار میشوند تم لفظه و آنکه بی بی غرض و بی بی طوفان
و بی بی نابیته میلانند اینجنس اسامی اختراع زنان مخترعه است دلیلست
بگونه باشند پس باید دانست که انجاح مطالب از غیر الله کفر است و

سجده بر گور بزرگان کردن

همچنین سجده بر مزار ابرار کردن در سجده عبادت باتفاق و در سجده تحیت
باختلاف و وضع یدین و تقبیل و طواف نا مناسب و مکروه و اکل زراب
خاک گور بتبرک حرام و ذبح ما سوی الله مردار اگر همان شخص که نیت

در ذبح ما سوی الله مردار است

غیر کرده مذبوح سازد گوکه بسم الله گفته باشد و اگر ذابح غیر بود حلال است
چون قصد او چون آن نباشد کذا فی الکتب بدانکه ذبح غیر الله بجهت
عبادت و محبت سلطان و مهمان و در قبر و غیره رواست و حرام است
در زمانه جاهلیت بوده که وجب ... نشستند و عدم آن موجب فساد

وفعل

وفعل کاروبار می بینند اشند لهذا ذبح حرام بوده و در مقولات مسکین عینیت
بلکه برای برکت می انگارند پس حرام نبود ذبح هرگز چنانچه نقل فاضلخان
در تحفه بلا غیب الله منع است بدین نظر که نیکن بنا و نحوه چاه و

ذبح کردن برای بنا حرام

و غیره ذبح کردن و خونش در بنا و غیره ریختن و گوشت این ذبح خورد
یا خوردن و بغیر از فقرا کسی نا دادن و ذبح کردن با آمدن سلطان و غیره

ذبح با آمدن سلطان و غیره

باین طور که ذبح بکنند پادشاه و غیره داخل شهر یا خانه نشود و
این را نیکو میگویند هر دو ذبح حرام است مطلقا و اکل حرام و قبل غیر
هم کذا افهم من البرهنه و در تحفه خانی است در مکروهات خوردن گوشت

یعنی چنین خوردن ... مکروه نباشد ...

مذبوحه که برای آمدن امیر سیب مکروه است مگر آنکه نیت بخانه از او خوردن
ذباح جن یعنی مذبوحه که ذبح کنند بوقت خریدن سرای و بر
چشمه و آنچه مانند آن است از خوف ایذای جن مکروه است پس

پس زنان ناقصة العقل

زنان ناقصة العقل والدین که فرزند از بزرگان شناسند و در طلب
و یا بس از اینها فهمند کفر محض است کافره میشوند و بر شوهران خود ها
حرام میکردند تا که رد کلمه کفر نخوانند و تجدید نکاح نکنند کلمه رد کفر
این است اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا و انا اعلم واستغفرک لما لا اعلم

کذا فی البرهنة و در بعض کتب عبارت زیاده است اما بسی همین مرور است

و دیگر طرالات و اگر این کلمه رد کفر کسی نداند پس توبه از کفر و معاصی کافی است

و جهلا بتر از زنا نشند لهذا یمنع استمداد و ابتهال از اهل قبور است و اشارت رفته

در تفسیر جرجانی در معنی قوله تعالی والامر یومئذ لله است یعنی حکم کردن

در آن روز میان بندگان مر خدا تعالی راست نه غیر او را پس شیخ را که فقیه است

که اولیا و غیره را حکم نیست در دنیا و آخرت جز خدا تعالی را و عوام مومن

نمیدانند و هر کس حواله میکند اللهم اغننا علی الشریعة والطریقة

والحقیقة ثم لفظ آتا اخذ مرشد و دست بیع در شریعت فرض است

و نه واجب و نه سنت و نه مستحب در هیچ کتب از کتب معتبره واقع نشده

کذا فی انواع و نافع المسلمین بلکه لفظ دست بیع بدعت است اگر بزرگی

و مریدی ضرور بودی امام اعظم و غیر ائمه ایشان نمودی و آنچه میگویند

لولا السنتان لهلک النعمان قول امام است ایشان با اخذ مرشد امام

محض افترا و بهتان بر نعمان است اگر چنین بودی و منع سند و بودی

و در مسائل فقه داخل نمودی و نام مرشد او در کتب وارد گشتی و تر

نعذر تسلیم الر قول مذکور مقوله امام بی نص نسبت با اخذ مرشد

اجماع است

منهم و دیگر اسامی بزرگان و کرسی نامه ایشان مثل ذکر حق سبحانه میخوانند

و حال آنکه جواز آن از مجتهدان مروی نشده و قال الله تعالی ولا یشرک بعبادة

ربه احدا این طریقه هم از مذهب نعیمیه است نمی بینی که نزد امام ابویوسف رح

لفظ بحق در ادعیه مکروه است چنانچه بحق محمد که تو هم حق عبد بر معبود است

و مخلوق را هیچ حقی نیست بر خالق حق بر حق و در آنچه قول او است چنانچه در

شرح وقایه است و فقر و کلاه و سجاده و خلافت در کدام مذهب و دیگر

ارتکاب سماع و رقص که در هر چهار مذهب حرام است و هیچ یکی تجویز این نموده

وجوب طریقه میخوانند و این موجب کفر است و اشارت مجالس که فی الحقیقة

مجلس شیطان است مینمایند و صوفیان که رقاص میشوند شیطان است

در دوبرشان میکند و رقص میزنند و استاد و مجتهد متفق بر حرمت غنا اند

و آنها حرمت میدهند و قال علیه السلام الغناء رقیة الزنا و اربعین که

ضرور نیست اختیار میکنند و ترک جمعه که فرض است و جماعت که سنت موکد

است مینمایند و در باب علم که شرف الدنیا والآخرة است طاعات ... اند

و علما که در حق ایشان رب فرموده والذین اوتوا العلم درجات یعنی

آنان را که داده شده اند علم با ایمان درجهای بالا درجات مومنان که

بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی علم بعضی چنین
وَإِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ یعنی هر دو آیه واضح است و ورثة الانبیاء اند بحکم حدیث
العلماء ورثة الانبیاء میگویند که علما از قدیم مخالف درویشان شده
واین کلمه کفر است و طریقت وغیره را از شریعت جدا دانند این هم کفر
کذا فی رد الملحدین و خواندن فقه را که فرض است بالاجماع گذاشته
با اوراد مشغول شده و مذهب شیخ را که اعتقاد بد و لازم است مانده در طریق دیگر
سلوک دارند و عقیده دارند که در روز حساب شفاعت خواهند کرد و بهذا از ترک
اوراد و ارتکاب مناهی میکنند بی حساب است و غوایت و ضلالت متحقق که
خاتمه همه موقوف است سوای انبیا و عشره مبشره یعنی ابوبکر و عمر و عثمان
و علی و سعد بن ابی وقاص و سعید و طلحه و زبیر و ابو عبیده بن جراح و
عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم این از تحفه خانی است و بعض
اصحاب دیگر لَا تَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ بیت اگر خدای نباشد ز بنده خشنود
شفاعت همه پیغمبران ندارد سود و در تحفه خانی است و باور خطر است
چون عامه مومنان پس خاتمه اولیا هم موقوف است بشارت بعض اولیا

عشره مبشره

۱۷۱۴

بی ایمان هم میروند چنانچه بلعم باعور و برصیصا و نحو هما و معز اِنَّ اَولِیَاءَ اللهِ لَا خَوفٌ
عَلَیهِم وَلَا هُم یَحزَنُونَ آنکه ایشان را خوف و حزن در آخرت نیست بشرط ایمان
نه آنکه خوف و حزن خاتمه ندارند در دنیا و لهذا گفته اند که نباید گفت
که امام اعظم بالجزم با ایمان رفته از دنیا که غیر انبیا و عشره مبشره و نحوه خاتمه
همه مشتبه است نه آنکه بشارت به بهشت محققه مثل قرآن و لفظ حدیث و قطعیت
بشارت مخصوص با ایشان نه بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند بقطع با طن مثل فاطمه
و حسنین و عائشه و خدیجه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر
وجه شهرت این ده بدین لقب آنکه وقوع بشارت ایشان در حدیث واحد است
کما قال علیه السلام ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحه
والزبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة
و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیدة بن الجراح فی الجنة و وجه ذکر اینها
ضمن عقاید محبت اهتمام شان ایشان است و رد بر مذهب رفض که با ایشان
سوی ادب روند پس عام که خاص این ده را بهشتی قطعی دانند غلط است
و از علم حدیث جاهل چنانچه در تکمیل شیخ دهلوی است و لهذا گفته اند که
اَلْاِیمَانُ بَینَ الْخَوفِ وَالرَّجَاءِ اَلْخَوفُ ذَکَرٌ وَالرَّجَاءُ اُنثَی یَتَوَلَّدُ مِنْهُمَا الْاِیمَانُ

الخوف ذکر والرجاء انثی

از امید وار بودن از رحمت حق تعالی برابر ایمان بمرتبه زن است
از خوف کردن برابر ایمان بمنزله مرد است

عقاید تحفه مزبور است اعتقاد کردن بخوف خاتمه همه مومنان را و اولیا
و غوث و قطب همه برابر اند پس بزرگان معلوم چنانکه در اساس الاسلام
در شرایط ایمان آورده ششم از عذاب خوف انتقام ترسیدن تا اگر کسی تمام
روی زمین را سجده گاه خود ساخته باشد و هیچ ناروا نکرده باشد و همه روز
بروزه و شب بقیام گذرانیده باشد و بدان سبب خود را مطلق بهشتی میداند
و باور کند بر ضامن بهشت شود کافر گردد و اگر شخص دیگر یقین کند که ضامن بهشت او
را شود کند نیز کافر گردد و اگر شخص دیگر یقین کند که ضامن بهشت او را شود
کند او نیز کافر گردد چنانکه درین ایام بعض سادات و روافض و پیران گمراه
عوام الناس را فریب میدهند و ضمان میکردند بدین گمان هر دو
کافر گردند زیرا که محمد آخر زمان صلی الله علیه و سلم با کمال عزت خویش هیچ
احدی را ضامن نشده به ایمان و عمل صالح چنانکه یک روز پیغمبر علیه السلام
با بی فاطمه خاتون جنت را قال یا فاطمة لا تتکلی علی انک بنت رسول
الله اعملی اعملی اعملی پیغمبر گفت که ای فرزند تکیه برین مکن که هر آینه تو دختر رسول
خدا هستی عمل کن عمل کن عمل کن ای تکیه بر ایمان و عمل خود کن این حدیث
یا قبل از بشارت فاطمه به بهشت است یا برای تشدید و تغلیظ پس هر که بعد از

محمد آخر زمان علیه السلام شخصی را ضامن شود به ایمان و عمل صالح کافر گردد
اما اگر کسی را گوید که اگر تو بر اعتقاد ایمان و بر عمل صالح باشی من بر آن امیدم
می دانم که ترا بهشت بود بدار من این سخن گفتن روا است پس هر که گوید
از دروازه بهشتی حضرت گنج شکر قدس سره هر که بگذرد بی شک بهشتی است
خاک در دهنش قائل و قابل هر دو کافر گردد اگر چنین در روضه مبارک آن
حضرت علیه السلام بودی هر گاه این گذشت آن چگونه بود اگر چنین بودی همه
جنان گروه بهشتی گشتی در حساب اعمال باک نگشتی و در عقیده ابو حلیم
سمرقندی آورده است که جزئی از هفتاد و دو گروه اهل ضلالت اند از انکه
بر نسب غره شوند و عمل صالح را پس پشت اندازند و گویند که ما شیخ زاده و
عالم زاده و یا سید زاده ایم ما را عذاب نباشد اگر عمل نکنیم ما را چه باک است
این غرور شیطان است بلکه کفر است زیرا که انکار قرآن کرده اند لقوله تعالی
فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ و این معنی را اکثر سادات و روافض این ایام اعتقاد کرده اند
و بسبب این اعتقاد مریدان بسیار گیرند و ضامن گردند نعوذ بالله من رفضهم
و کفرهم رفع عقاید باطلات این را از شرح مشارق و از تفسیر قاضی شهاب الدین

ناگوری و از تفسیر حرحی مثنوی آن یافت در این تفسیر است در آخر اذا السماء
انشقت نصیب مومن این است که از ملحدان و از اباحتیان و از اهل بدعت
دور شود و حرام خوار نکنند و هیچ باید نخورد و از شیخان زمانه دور باشد
که ایشان در حقیقت منکران قیامت باشند و بسیار وقت است که خود را سید نام
کنند و گویند که حق آل خلفان از آن ماست و بهر دنیا کابین فاطمه زهرا است
و علما و اهل حق را دشمن میدارند و مرید بسیار میکنند بیت ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست : دست نفس و دست شیطان است دیو : زانکه
اندر دام تکلیف است دیو : ای برادر من دور باش ازین نوع مردم و خدمت
علما و شیخ محقق کن تا ایمان را بباد ندهی نعوذ بالله من ذلک تم لفظه
پس هرچه خارج از احکام شرع است آن راه شیاطین است و هوای نفس
عجب آنکه بعضی مردمان بزبان دعوی میکنند که ما بندهٔ خدائیم و هوا را بندگی
و اطاعت میکنند و از سر قول او تعالی افرأیت من اتخذ الهه هواه الآیة
غافلند و نمیدانند که ما در اتباع آن بسازهای مقدم ای ظالم ساختهای
ظالمان متقدم معذوریم کالاکه درین خرف عظیم است بیت برای جد و پشت خود
ابن عباس ن که برلاشه بار اسپی سوار از در شامل بیهقی است سگ اولاد هاشم

بن عبد مناف است پس آنچه میگویند سید اولاد حسنین است غلط باطل است
بنابر آنکه معنی سید برای آن است که اولاد هاشم است و هرکه نسل هاشم است
سید است و تخصیص اولاد امیر قول شیعه و روافض است کما فی تحفة الطلبه
و جامع الرموز و تفسیر الزاهدی و در زکوة فتاوی است و بنی هاشم آل علی و
عباس و جعفر و عقیل و حارث بن عبد المطلب و در نفع او است عبد مناف را
چهار پسر بود هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل تم لفظه لیکن انقید است که
نسل علی را شرف است بر سادات دیگر بنسبت خاتون جنت و علامات
سیادت این است که گفته ابو الفضل بخاری سوال کردم از امام همام
فخر الائمه آیا شناخته شود اولاد رسول علیه السلام بعلامت یا نه گفت مر ایشان
را علامات است اول حسن خلق با خلق ثانی ستر عیوب معیوب ثالث کظم غیظ
رابع عفو تقصیر مقصر خامس نباشد فاعل و مفعول حرام کشتی که ازین خصایل
دارد سید است و الا نه باجماع ثم مراد سادس محسن بود سابع محسن بعضی
سخی ثامن شجاع تاسع نیکو مذهب فقرای این زمانه فقرای دولتمند ان ازینها
فلانه فقیر فلان دولتمند و فلان فقیر بادشاه برای نان در زبان و حلوا نموده
بیت هرکه او را شاه گوید شخصی شخصی اند هوش کرد و از آن تا این بارگاه

کیفیة اولاد هاشم تا عبد مناف

علامات سادات

فقرای این زمانه

ترک الدنیا لله تنها است بر در مطلع مقطع شده . این همه شیخان حرانی بربست
برهمان بت زرین بدست و قال علیه السلام اذا رایت الفقیر علی باب الامیر
فبئس الفقیر و اذا رایت الامیر علی باب الفقیر فنعم الامیر یعنی گفت پیغمبر علیه السلام
وقتی که بینی تو فقیر را بر در پادشاه پس بد فقیر است و هر گاه که بینی تو پادشاه را
بر در فقیر پس نیک پادشاه است و بعض اهل اهد برای سفارش بعض رفته اند
و این ماجور است هر منزوی را وینداری انکار . تو مپندار که هر گوشه نشین دیندار است
ای بسا خرقه که هر رشته زنار است . و هر شب بیدار را باید امیدوار
بسا از شب زنده داری خون مردم بخورد . زنهار از زاهدی شب زنده دار اندیشی
و هر صاحب دلق و مرقع را پارسا مدان . و دقت بچه کار آید و منی در مرقع
دور از عملهای نکو جبه نگهدار . ظاهر حال عارفان دلق است
این قدر بس که روی در حق است . و پوشیدن صوف مر فقیر را اگر باید از دل
فقر خویش حرام است کذا فی تحفه خانی در محرمات برهنه است و پوشیدن
صوف از جهت اظهار فقر که این کبیره است و فی الحدیث اربعة من الکبائر
لبس الصوف لطلب الدنیا و ادعاء محبة الصالحین و ترک تعلیم
قوم الاغنیاء لاخذ نعمهم و رجل لا یری الکسب و یاکل من کسب الناس

پوشیدن صوف فقیر را

صح

قال علیه السلام من لبس لباس الشهرة فهو ملعون ما دام علیه بدنه کما فی انیس الواعظین
و ایضا در بیان شان رافضیان سادات این ایام لفظ پنج تن پاک و دوازده امام
بیشتر بر زبان میرانند و از عبارت تمهید و شرح مواقف چنان معلوم آید که
پنجتن پاک علامت روافض است و لفظ دوازده امام کفر است و ترتیب
اصحاب کرام مثل ترتیب رسل ملک است اول جبرائیل بعده میکائیل
پس اسرافیل پس عزرائیل و در نزهة الارواح است که منبر سه
پایه بود آنحضرت علیه السلام خطبه بر پایه اول میخواندند صدیق در خلافت بدوم میخواند
و فاروق در عهد خود بپایه سیم ذی النورین در زمان خود بپایه اول
رفته خواند پرسیده شد فرمود که اگر بجای هردو یار میخواندم گمان بود که پایه
چون آنها باشد و این سبب و در پایه اول هیچ طعن نه در رفضه اهل بیت
را دوست دارند فقط و از عبارت تفسیر الکلام آمده که دوست داشتن
اهل بیت را بیشتر از دوستی چهار یار بدعت است بلکه کفر است زیرا که
دوستی خلفاء راشدین بترتیب می باید بعد از دوستی اصحاب کبار دوستی
اهل بیت می شاید انتهی کلامه چنانچه کلام او تعالی مشعر است بترتیب یاران
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا

شان رافضیان

ترتیب فرشتگان

از سر آنکه او علیه السلام خوانده

دوست داشتن اهل بیت را

يبتغون فضلا من الله و رضوانا اول ذكر محمد و مراد الذين معه كسانى اند
كه با او بودند صديق اكبر است كه با او يار غار بود و اشداء على الكفار اى
غالبان بر كفار كنايه از فاروق اعظم و رحماء بينهم يعنى رحيمان عثمان از ذى النورين
كه رحيم بود و تريهم ركعا سجدا يعنى بسيار ركوع كنند و سجده كنند عبارت است از
اسد الله و همچنين ناد عليا و منع روافض است و ميگويند كه از حضرت عزت
بعلى نازل شده نعوذ بالله منه و آنچه از آيه وابتغوا اليه الوسيلة و جهت
من لا شيخ له فشيخه الشيطان و سيل و كيل ميكنند مراد از حضرت اشرف رسالت
و قرآن شريف كه قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله و ذلك الكتاب
لا ريب فيه هدى للمتقين الذين الاية در شان ... است پس در حقيقت
مرشد استاد و كتاب تربيت است و ما مامور بمعرفت حق سبحانه نيستيم كه در خود
فقه است و لهذا باشد گفت ما عبدناك حق عبادتك و لكن عرفناك حق
معرفتك و ما عرفناك حق معرفتك قول شافعى است كه ايمان مثبت كم و زياد
و علماى ما اين را موهم شك بايمان قرار داده اند و آنچه در اصول و فروع وارد
شده ايمان بر دو قسم ... با عداى ايشان واجب و عقائد فاسده ايشان
كه مخالف كتب وارد اند و كمر و ... پس ترديد نميشوند

ناد عليا ... روافض است ...

مرتد ميكردند نعوذ بالله من شرور انفسنا مخالف شرع را اعتقاد و شروع كه
خرق عادت نامند مثل مسيح و دجال و اين بر پنج نوع است اگر از نبى صادر
گردد معجزه گويند و اگر از ولى است كرامت خوانند و اگر از مومن است معونت
شناسند و اگر از مخالف شرع بود سحر و نظر بندى بينند و اگر از كافر بود
استدراج دانند فى الخلاصة فى باب قراءة الصلوة اتخاذ الانسان للارشاد
ممنوع و لتعليم الاحكام الشرعية جاز فان قيل من اتخذ شيخا للهداية فهو
ضال لان الهادى هو الله تعالى لقوله تعالى انك لا تهدى من احببت ولكن الله
يهدى من يشاء و الاتخاذ للارشاد ممنوع لعدم ورود الشرع اما علم
المكاشفة فلا يحصل بالتعليم و التعلم انما يحصل بالمجاهدة التى جعلها الله
مقدمة للهداية والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا تم لفظه يعنى كسى
براى ارشاد منع است و براى آموختن احكام شرعى جائز گفت ...
كسى كه ميكرد شيخ براى هدايت پس آن گمراه است چرا كه هادى حق است
تعالى بحجت قول او تعالى هدايت نميكنى تو اى رسول هر كسى را كه ميخواهى و
ليكن حق هدايت ميكند كسى را كه ميخواهد و گرفتن بواسطه ارشاد ممنوع است
براى عدم ورود در شرع و اما علم مكاشفه حاصل نميشود بخواندن و خواندن

خرق عادت بر پنج وجه است

از خلاف عادت

از الله تعالى هدايت كننده است

جز این نیست که حاصل نمیشود بمجاهده که گردانیده است او را فدا انتها بمعه
برای هدایت و آنانکه جهد کردند در ما هر آینه هدایت میکنیم ایشان را راههای
بلکه خدمت بزرگان سعادت و نیاز و شیرینی دولت و حکم شیرینی
و نیاز اهل اقید انکه اگر معلق بکاری کرده باشد مثل نذر واجب گردد و آکل این
خداوند کار و اصول و فروع آن را و غنی و بنده او را و با هم زوجین را
مثل زکوت جایز نیست و قدری که خورند همان مقدار ذریه ماند بخلاف علوی را
که مفلس باشد درین زمانه چون زکوت و صدقات آخر تجویز کرده اند کما مر و اگر
مشروط بامری نه ضروری باشد هر که بخورد بخورد فی عمدة الاحکام و ذکر فی غایة التحقیق
و نهایة التوفیق النذور التی یأتیها الناس علی قبور المشایخ فهو حق لورثتهم
و یجب ان یصرف علیهم لا علی غیرهم و لا فضل احد من الورثة الا بالعلم
والتقوی فان لم یوجد من اولادهم احد یصرف علی خدمة قبورهم فان لم
یکن علی قبورهم خدمة فعلی الفقراء والمساکین وهو المختار یعنی در عمدة الاحکام
است مذکور است در غایة التحقیق و نهایة التوفیق نذرها که می آرند مردمان
بر قبور مشایخ پس آن حق است مر وارثان مشایخ را و واجب است صرف
بر ایشان نه بر غیر ایشان و فضل ندارد یکی از ورثه مگر بسبب علم و تقوی پس

اگر یافته

اگر یافته نشود از اولاد ایشان کسی خرج کرده شود بر خادمان قبور ایشان اگر
نباشند بر گورهای ایشان پس بر فقرا و مساکین است و این مختار است
منکشف خواهد بود که آنچه در کتاب مسطور واجب گفته غیر واجب است و در
قرمنی چنانچه سابق مستفاد شده از بحر الرائق مگر بقول امام محمد و زفر
متفرع کرده شود لام و یا بجای لفظ یجب که معنی واجب آرند علی خوانندگان
نمیشود چنانچه ناخوانندگان گویند مگر این است که محق اند و یازدهم که
میکنند اصلی ندارد لیکن شیخ گیلانی قدس الله سره السامی یازدهم هر ماه
که اختیار روایت وصال او علیه السلام یازدهم ربیع الاول که مجتهد است
نموده بروح پرفتوح او علیه السلام طعامی بخت معتقدان ایشان یازدهم
ایشان فهمیده میکنند پس مقرر کردن یازدهم خالی از خللی نیست که آنچه
مجتهدان بان نموده اختیار کردن خالی از شائبه بدعت نیست و ترک بهتر
و شیخ جیلانی حنبلی است قدس الله روحه پس طعام وفات سرور کائنات
چنانچه در چهارشنبه آخر صفر که از بسیر کتب مشدا وله روافض ثابت نیست
تمسکی ندارد هر چند منع هم صریح نه لیکن این طعام مروج است در مدینه
منوره و در هر سال عرس آن خلاصه ارواح

نقل آورده ارواح مومنین می آیند در هر شب جمعه و روز جمعه استاده میشوند
بر در بیوت خود ها پس ندا میکنند باواز نرم ای اهل من و ای اولاد من
و ای اقربای من عطا کنید بر ما صدقه را و یاد کنید ما یان را و فراموش
مکنید ما را و شفقت کنید بر غربت ما و قلت حیل ما در گور و ضیق و سجن
وثیق و غم طویل و فقر شدید تحقیق بوده است این مال که در دست
شما است در دست ما هر آینه اگر نفقه میکردیم در راه خدا سوال کرده
نشدیم ازان پس شما بخورید و می پوشید و ما حساب و عذاب کرده شویم
پس میکردند ندا ازیشان گریان و غمگین پس ندا میکنند بصیت بلکی اللهم
فقنطهم من الرحمة کما قنطونا من الدعاء والصدقة ترجمه الهی ای بار خدایا
محروم کن ایشان را از رحمت چنانچه مایوس کرده اند ما را از دعا و صدقه
ختم کلامه بر خاطر فقه منشان ظاهر و باهر است این دعا علیه وقتی میکنند
که خویشان چیزی بایشان نمیدهند والا دعا له در حق ایشان میکنند چنانچه
میخوانند اللهم بارك لهم بدانکه دانست که اول ارواح تا چهل روز در حیث هر روز
مواظبت مینماید و کهنه اهر روز هر چه مطبوخ شود تا چهل روز تصدق دادن
لازم می آید و بعد ازان بدستور مزبور می آیند ازین است که در عرف بود

گشته

مرده بمحروم دعای بد میکند

ارواح تا چهل روز می آید

گشته که بعد چهل روز روح با ارواح می آیند و در روح گفته کل شده و دنی کی
یوم عید یا یوم جمعه یا عاشورا یا شب نصف شعبان می آیند ارواح رفته ای
بیوت خود ها و میگویند مثل فتاوی مذکوره و در نافع المسلمین اثبات نموده
که ارواح مومنین هر شب آدینه و روز می آیند اول بر سر گورها و میگویند
و می بینند و آب حسرت می بارند این جهان چه نازنین است که یاد کرم
و سرو روی روان داشتیم و دیگری می بینند چشمهای نرگس ترقیده و چشمخانه
در خارت افتاده و موی سر و ریش ریخته و پوست و گوشت و استخوان
از یکدیگر جدا شده و وجود نازنین در خاک آمیخته پس ازانجا در خانهای
خود می آیند و پیش درها می باشند و زبان را میگشایند و باواز نرم میگویند
ای ساکنان خانهای ما و ای قابضان اموال ما و ای غافلان احوال ما
و ای ناکحان زنان ما درین گلها که شما هستید ما بودیم الحال اسیر خاک شدیم
چنانکه بد ما از تصرف منتقل کردند شما را نیز خواهند کرد هشیار باشید
که دنیا شما را نفریبد چنانچه ما را سود ندارد شما را هم ای برادران ما و ای خویشان
ما و ای زنان ما و ای همه دوستان ما شما فرزندان ما را بنظر شفقت بنگرید
و دوست تلطف از سر ایشان دور مدارید و تصدق کنید ای برادران ما

ارواح اول بر سر گورها می آید

ارواح بیرون فرزندان خود

وای مادران ما و آی پدران ما و آی فرزندان ما و آی شوهران ما و آی
یاران ما ارحموا علینا یعنی رحمت کنید بر ما و بپوشید عیبهای ما و بدهید
چیزی به ارواح ما که ما محتاج شده ایم بپاره نان و استخوان که به ارواح
ما بخشش بکنید یا بخش کرده اندازه بدانچه اگر اقربای او شیء دهند دعا
خیر کرده میروند و اگر نه دعای علیه میکنند چنانچه بالا مذکور شد و اگر
خویشاوند نباشند بمسجد محله عبور کنند و بدر قائم میشوند و از مسلمانان
بخواهند از شام جمعه تا نماز آدینه می باشند بعد از آن در آمکنه خود میروند
از اینجاست که گفته اند مستحب است خصوصاً بعد ارواح عامه صدقه اند گر
تا آنها هم داخل گردند و اگر آن هم بگویند که این ارواح کسی است که کی ندا اند
خوشتر است مستور نماند که در صدقه عموم نام نوشتن نام ساوی است
در ثواب و لیکن آنانکه مستحق اند قاسم میشوند در موتد پس قسمت میکنند
چنانچه قاسم را یک ذریه ایست بر مقسوم علیه پس هرگاه که نام میت گویند
یا بشنود مستحب است که گویند انا لله و انا الیه راجعون و درود یا تکبیر و انا لله
الله برای هر مصیبت گویند حتی که از شکستن کناره نعل کما فی المشکوة کار
دانا و آگاه باشند از روایت نافع المسلمین مستفاد شد که ارواح

میت را خویشاوند نباشند

انا لله برای هر مصیبت گوید

اشباح

اشباح نمی باشند بل مانند ابن آخر چنانچه ترجمان عبارت عربی و بکر او داد است
برین که ارواح هفت اقسام است چنانکه در حدیث شریف است ارواح
علما و ارواح انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و ارواح شهدا و ارواح
مومنین مطیعین و ارواح مسلمین عصات و ارواح کفار سخی و ارواح
کفار بخیل فاما ارواح علما بعد از خروج ابدان حلول میکنند در جانوران
سفید و می باشند در جنت و میخورند و می نوشند نعمای او و می آیند
شب بقندیلی که معلق بعرش است و می شنیند بحوریه قصور و همچنین
ارواح انبیا علی نبینا و علیهم التحیات و لیکن دخول در جانورهای سبز است
و همین طور است ارواح شهدا بعد دخول در طیور و ارواح مومنین بعد از
پس در آمدن در میان پرندهای زرد می باشند در ریاض جنت و لیکن
و مشار بجنت از نعیم او و نعم نظر میکنند بسوی نعم و ارواح مسلمین اشقیا
در می آیند در جوف بدره و آن بدره آویزان است در میان زمین و آسمان
و قرار نمی باشد آنها را تا قیام قیامت و ارواح کفار سخی بعد خروج
می باشند در مرغان سیاه و سکونت دارند بجهنم فاما نار اثر نمیکنند تا یوم الجزا
و ارواح کفره شوم بد سیرت فرمومن و لیکن میسوزند ایشان را تا روز

ارواح بهفت اقسام است

تا روز قیامت

روایت معتمد علیه مفارقت ارواح مومنان با جسد است یعنی جایی که جسدهای
مومنان اند هم آنجا ارواح و علیه الفتوی کما فی انواع العلوم ناقلا عن الخلاصه
چنانچه کراما کاتبین مصحوب شده اند بعد مردن هم ولیکن فا در قبور ارواح رفت
آمد و شد کرده است فرموده باندازه مرتبه چنانچه در ترجمه سابق حدیث ست
زیرا که ارواح و کالبدها یکدیگر لازم و ملزوم اند در عذاب و ثواب تنبیه
که روح ماسوای جسد و جسد ماعدای روح امری نیست آنکه در خزانه جلالی مثل آورده
درختی است بر ثمر و زیر او یک نابینا و دیگر لنگ است آنکه نابینا است نابینا است
و لنگ پای ندارد تا آن میوه رسیده بخورند پس اعمی الاعرج را بر دوش نشست و
لنگ ثمر قدر ده درم از شجر فرو آورده پس هر دو خوردند پس قطع ید هر واحد
قطعا عند الشرع لازم آید پس همین نهج روح و قالب است و انفکاک لازم
از ملزوم و ملزوم از لازم لازم نیست پس آمد که ارواح قرب جسام می باشند
هر چند که جسد میروند سکنت هم آنجای سکنت دارند و روایت فقیه را
ترجیح است بر اعتبار نص و حدیث چنانکه در اصول فقه مقرر است ضابطه
کلیه آنکه اگر حدیث مخالف نص بود عمل بر حدیث است و اگر قول اصحاب
مباین حدیث بود عمل بر قول است و اگر اجتهاد امام متضاد قول اصحاب بود

عمل بر قول امام است و لیکن روح پر فتوح آن حضرت علیه السلام عند البعض
هرگاه کسی درود میگوید در قالب در آمده مجیب شود کما قیل لیکن بر تقدیر تسلیم
مثل این مسئله تعبدی است تعقلی نیست و در شرح حصن است روح آنحضرت
پیوسته در کالبد مبارک است مثل حیات آن حضرت رد جواب میفرماید
و ارواح کافرین بعین در سجین است کما ورد انکه حققک الله القابض روح
بجمیع العلماء یاوا الی ذرائر شهدای که در معنی خبر مذکور است ظاهرا
مراد از دلکار رهن اعاشر و آنچه در خزانه جلالیه متمثل نموده مذهب ما نیست
مذهب شافعی است و یک روایت از امام ابو یوسف چه نزد ما در زد میوه
تر بر درخت و شیر و گوشت و کشتی که در زود فاسد شده باشند و چوب و گیاه
و نان و ماهی و مرغ و شکار و زرنیخ و گل سرخ و آهک و آتش و آلات غنا
و مصحف و کتب اگرچه با میراث بود قطع واجب نشاید و همچنین سگ و یوز
و غیره و ایضا اگر دو سارق باشند یا زیاده اگر شی مسروق بقدر
قیمت ده درم نقره مضروبه قسمت هر واحد رسد قطع است و الا قطع
منقطع میشود و تنبیه این که روح نور الهی است که ماهیتش بحکم آیه کریمه قل الروح
من امر ربی معلوم نیست و روح را هم اشیا معلوم است یعنی منشا

کربرگورش کنجشک زیست یا ماده دست کس را مینشناسد فقط غاسل
و مصلی و دافن را کا ذا الانواع یعنی خویشان خویش را خود میشناسد
اما اجنبی سه کس زیور را نمیشناسد فقط ششم علوم غیب است که خاصه
حق بغیب است علم روح و قیامت و نزول غیث و احوال ارحام و کسب غد
و جای موت چنانچه در قرآن است و در تفسیر است روح دو است روح
مقیم و روح مسافر آن پیوسته در بدن می باشد و آن بنام روان
میشود و سیر مینماید و لهذا این را روان میخوانند بعد بیداری می
میکردد مگر که صاحبش را دفن نهند بقبر **فصل** بدان مسلک اهل
هول القبر و الآخرة بعذاب قبر حق است جمیع کفره فجره و بعض مسلمین فسقه
شریره را بعد غیبوبت از نظر مردم خواه غرق و حرق و ماکول سباع
ضیغم آتش آنکه گور بر چهار طرف هفتاد هفتاد از عقب میدود و بار
آید و در میکردد میت ما بحسب اعمال و آنکه واری از استان و معصومان
بقاعده شرع چون همزه ضغطه است مثال آغوش مادر و معانقه مخلص و والد
و همین طور بعد سوال در قبر حق است بجمیع الاطلاق الا انبیا علیهم صلوات الله
دیگران مکلف نابالغ و وجه عدم مسئلت انبیا علی نبینا و علیهم الصلوت ظاهر

ششم علوم غیب است

روح دو است

تعذیب قبر حق است

از کافران ۱۲

۱۱۲ن

ره بادیست و توجیه عدم پرسش اجنه کفره چنین است که بواسطه تحقق مادر
و پدر ایشان نمی باشند بخلاف فرزندان مومنان که برای تعظیم والدین ایشان
می باشند و مدارای آنها میکنند چنانچه مدارات مینمایند میزبان مهمان را و
لیکن ایشان را از میثاق اول می پرسند و بقول بد مستور بلغه بخلاف
که از وقت بلوغ مسائل میشوند پس ازین معلوم شد که میثاق با ایمان
بالغیب است نه میثاق معروف و الا لازم می آید که عمل بر شریعت غرا
و ملت بیضا بجا باشد و این نیست پس آمد که معتبر میثاق بالغیب است نه
میثاق معهود و لهذا قاضی کتب در محکمه قاضی کتب بشهادت معتبره
عقل و بلوغ اثبات مدعی فرموده شرط وجوب ایمان عقل و بلوغ است اذا
مستغنا من الانواع و اگر میثاق اول معتمد بودی پس تمام نابالغان داخل
جنت شدی و حال آنکه همه بهشتی اند بقول چنانکه می آید بدانکه نزد بعض
خاتمه نابالغان موقوف است بر قبول بلی در الست بلی بار بجا بد
روز الست در همه کس قوت تمکن و قابلیت قبول و عدم قبول نهاده بوده
چنانچه بالفعل اختیار که عبارت است از قوت و قدرت بر فعل که در وجود ان
خلق نموده چون از ایشان الست فرموده همه بلی گفتند بعض بطوع و بعض

بکره ...

از هیبت آنکه بطوع گفتند مسلمین اند و دیگر کافر پس بالغان که می میرند
اگر بلی بطوع گفته باشند جنتی اند و اگر نه بطوع ناری چنانچه از حدیث مسکوت
شریف مفهوم میشود و دلیل حدیث قوله تعالی الست بربکم قالوا بلی شهدنا
ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک آباؤنا
من قبل وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون یعنی آیا نیستم
پروردگار شما گفتند آری هستی تو پروردگار ما گواه شدیم ما بر اقرار خود گفته
اند چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه و تعالی شانه ملایکه را گفت گواه
باشید گفتند شهدنا و سدی فرمود که این خبری که حق سبحانه از خود
و از فرشتگان میدهد که بر اقرار ذریت گواه شدیم تا اینکه نگویند روز قیامت
در رستخیز که بودیم ما ازین اقرار بیخبران یا آنکه بگویند بجز این نیست که
شرک آوردند پدران ما از پیش ما و بودیم ما فرزندان از پس ایشان و اقتدا
بدیشان کردیم آیا هلاک کنی و معذب میسازی ما را بانچه کردند آن کج
روان و بیراهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دستاویز
سازند این سخن مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق توحید الهی بذمه اجلای
از ذریت واقع نشده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود و کفی

التفسیر

التفسیر الحسینی و در روایت دوم آنکه مومنین و اولاد مومنین در بهشت
و مشرکین و نسل ایشان در دوزخ کما قال الله سبحانه والذین آمنوا
واتبعتهم ذریتهم و لهذا امام اعظم سکوت ورزیده اند و آنچه گفته اند
ابتدای تولد همه کس بر فطرت است یعنی بر قوت تمکن هدایت و ضلالت
پس آنچه تربیت میکنند او را والدین از هدایت و ضلالت قابل میشود
نه آنکه بر فطرت اسلام متولد گردد بخلاف بعض که نزد ایشان متولد میشود بر
فطرت اسلام و بعد از آن مرتد شدنی است شدنی و ناشدنی میشود
پس همه بالغان از مومنین و مشرکین داخل جنت اند این قول صاحبین است
و علیه الفتوی و دلیل ایشان حدیث سنیه علی مصدره التحیه است
ما من مولود الا قد یولد علی فطرت الاسلام ثم ابواه یهودانه او ینصرانه
او یمجسانه و فی روایة کل مولود یولد علی فطرة الاسلام ثم الی آخره
که درین فطرة الاسلام واقع شده نه فطرت مطلق و اشعار حدیث
باین مسئله است که هر مولود چهار ماه ذکر لا اله الا الله میکند و گریه او ذکر
او است و لهذا ابدا در ان شک نیست و بعده چهار ماه محمد رسول الله ذکر
او است و بعده اکبر والد مومن است چهار ماه دعا بوالدین میکند اللهم اغفر

مولود چهار ماه ذکر لا اله الا الله ... میکند

و بوالدین و اگر زاده کافر است تبعیت احد عسی والدین میگویند کما فی
الانواع از آنجا که کلمه آن وقت مفهوم نمیشود و معهذا از تمیز عاقل و بالغ
بنا بر آن اسلام شرعاً منظور نه از آنجاست که اینجا تبع والدین محکوم بکفر است
و دیانةً ملحوظ است و لذلک اگر قبل از بلوغت بمیرد ناجی است چنانکه در
برهنه کشف نموده شک نیست که اطفال مؤمنان مومن اند در دنیا و آخرت
و از اهل بهشت اند اما اولاد کفر اینجا تبع ابوین محکوم بکفر و آنجا بقول اهل
سنت و جماعت معذب نباشند و بقولی خادمان بهشتیان باشند
و بعضی از اصحاب یمین و امام توقف کرده و امام محمد گفته من میدانم
که خدای تعالی هیچ یکی را بغیر گناه عذاب نکند و بر آن هیچ حکم کرده نشود بکفر ایشان
و همچنین جن انتهی و بعضی گویند که انبیا را نیز سوال است از تبلیغ احکام
بامت برای حرمت نبوت انکه این همه این است که بنده فاعل مختار است
شرعاً و دیانةً بجز متوسط بظاهر و فی الباطن هیچ اختیار ندارد چه آنچه
از صدور می یابد بقدر و مشیت او است سبحانه و فاعل حقیقی او تعالی است
و بنده فاعل مجازی تا اگر خود را فاعل بحقیقت داند کافر گردد کن فکان سبحانه
قل کلٌّ من عند الله و لو شاء لجعلکم امة واحدة و ما شاء الله کان

قبل از بلوغ ۱۲

بنده فاعل مختار است

و ما ارتاب ان لم یکن و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی علما هذا چنانچه
در برهنه مکشوف ساخته حق تعالی خالق افعال عباد است و بنده
در افعال در افعال اختیاریه مختار است از صورت و مضطر در معنی یا باین
اعتبار فعل منسوب باوست و این را کسب گویند و باین اعتبار
منسوب بحق تعالی است و این را خلق نامند در فقه اکبر گفته که کتابت
در لوح بوصف است نه بحکم تا جبر لازم نباید ثم لفظ قوله بوصف است
ای بوصف اختیار عباد یعنی آنچه در علم قدیم او تعالی بود که بنده بمجرد
دادن اختیار در دنیا که عبارت است از قوت و قدرت بر فعل که در
وجود انسان خلق نموده فلان جز اختیار خواهد کرد همان طور در لوح
کتابت فرموده پس آنچه از بنده سر میزند از نیک و بد خالی از نیت
که بخواهش اوست عز و جل تا بی این اگر بخواهش است تقصیر
بنده فقیر حیثیت و اگر بخواست او است سبحانه پس او تعالی
قادر چگونه بود پس بنده عاجز خلاف مشیت قادر نتواند کرد حاشا
و کلا بلی بیت با اختیار حق چه بود اختیار ما … با نور آفتاب چه بنشر ار ما (?)
چنانچه خود فرموده خلق الانسان ضعیفا پس خود میکند و بجای غیر نهند

عباد است ۱۲

از مضطر در معنی ۱۲

از در لوح نوشته است که این کار بنده خواهد کرد باختیار خود ۱۲

بحکم یعنی امر نکرده الله تعالی که این کار کند ۱۲

مختار فرموده بیت در میان قعر دریا تخته بندم کرده‌ای * باز میگوئی که دامن
تر مکن هشیار باش * آنچنان است که امام اعظم بغدادی عالم در فقه
اکبر فرموده فتنبّهی مسئلة الاختیار پس اختیار عبارت از ادب است
که کتابت است از اعتبار تقصیر مذهبه خود پس اگر حسنه صادر شود گوید که
از فضل اوست و اگر سیئه وارد گردد گوید که از شامت نفس من است
بحکم او سبحانه و تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من
سیئة فمن نفسک * چنانچه حافظ یاد کرده بیت گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب کوش گو گناه من است * و مولوی معنوی در مثنوی
فرموده که حضرت آدم علیه السلام را بعد اجابت توبه فرموده که تو گفتی ربنا
ظلمنا الآیه چرا الزام کردی و خود را ملوم کردی عرض کرد که خالقا هر چند
میدانستم که خلاف امر بحکم تو شده لیکن نتوانستم دم زدن فرمود از آن
که ترا مقبول کردم لفظ مثنوی بیت گفت آدم که ظلمنا نفسنا * او ز فعل حق
نبد غافل چو ما * در گنه از ادب پنهانش کرد * زان گنه بر خود زدن او بر خورد
بعد توبه گفتش ای آدم نه من * آفریدم در تو آن جرم و محن * نه که تقدیر و قضای
من بدان * چون بوقت عذر کردی آن نهان * گفت ترسیدم ادب نگذاشتم

گفت

گفت من هم پاس آنت داشتم * و ابلیس نسبت فعل با و تعالی کرد و گفت
بما اغویتنی اورا امر و ورود نمود و حال آنکه هر دو در جنس ماند مساوی آدم را حکم
شد که دانه مخور او خورد و ابلیس امر گشت که سجده با و کن نکرد پس قرب
و عقاب بادب و بی ادبی عاید بعبد است * لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون
حکایت مناسب این آنکه شخصی دو نفر داشت یکی بخشی و آورده
کم فراز ایشان قرار نموده همیشه با آقا میگفت که ما هر دو در خدمت برابریم
سبب فرق علوفه چیست آقا تنگ شده روزی با و درم داد که از بازار کفش
بیار بیاورد صاحب خشم کرده بدستش داده گفت نقص دارد این را بشکن
شکست * آقا گفت که من از غصه گفتم تو چرا نقصان من کردی بایستی
که تبدیل میکردی با و ایس پیداوی گفت که با من شما چنان کردم بخش آوار
را طلبید درم بدو داد که کلاه بیار آورد با بن همان معامله در پیش کرده گفت
که بوی بد دارد بشکن * شکست * بردوم همان گفت که با اول گفته بود * بن
گفت که حضرت تقصیر کم و قرار گفت که تو اضافت فعل بمن کردی *
و این بخود از ادب این را پیش مواجب کردم و ترا کم گفته اند بیت
ادب تاجی است از نور الهی * بنه بر سر برو هر جا که خواهی * او علیه السلام

این آنکه پسر که علوفه او زیاده بود

تلقین در حالت سوال

فرموده اَدَّبَنی رَبّی فَاَحسَنَ تادیبی پس مسئله اختیار از مسائل تعبدی است
نه تعقلی اَخبَرنا و آمَنّا و تلقین در حالت سوال بجواب بعضی جائز است
چنانچه در عقبی نجاح انعقاد نموده و السوال فی القبر حق والتلقین فی
هذه الحالة مشروع عند کثیر من اهل السنة والجماعة یعنی سوال در گور
حق است و تلقین درین حالت جائز نزد بسیاری از اهل سنت و جماعت
فاما در عقیده ما تلقین درین حال فائده ندارد و نجاح نه و آن قول شافعی ره
لقوله عم لَقِّنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله یعنی پارسی تلقین کنید مردهای
خود را بگواهی اینکه نیست خدای غیر الله یعنی کلمه شهادت جواب علمای ما
رحمهم الله آنکه آن حدیث در وقت نزع است که بیشتر از آن بیشتر
اندامها مرده باشد و بیشتر حکم کل دارد یا مجاز بالمشارفه است کما در پیش
مراد از موتی محتضر آن است ای اهل نزع و آنکه گفته پیغمبر علیه السلام
مر ابراهیم پسر خویش را تلقین فرموده بودند بر تقدیر تسلیم آواز فرزند خویش
می شنودند اما ما بیخبران که بحالت خود گرفتاریم از حال مرده خبر نداریم و دعا
گذشته بگوش هوش کم نیوش ما نمی رسد پس تعیین شد که تلقین وقت
نزع کردن است و آن گذشت چنانچه گذشت کذا فی المسعودی و سلطانیه

ناقلا

ناقلا از مجمع البحرین حکایت کنند که چون آن قرة عین نبوت یا ثمره
حدقه نبوت لؤلؤی لالا در کنار صدف مزار قرار داده در ة التاج انبیا
حضرت تاج انبیا بر سر آن بحجبت شاهده معامله استاده بودند که فرشتگان
سوال بحکم ایزد متعال جل جلاله وعم نواله در حال رسیدند از سطوت خطاب و در اب
سوال رسیدند که من ربک آن نتیجه سفارت گفت ربی الله بعد از آن گفتند
من نبیک از انجا که حضرت حضرت معلومش بود با وجود علم از ادب نام
جواب نفرمود سائلان رخود حیران شدند آنحضرت تعالی ایشان فرمود
قال یا بنی نبی محمد رسول الله یعنی چنانکه بگوای فرزند من پیغمبر من محمد
فرستاده خداست صلی الله علیه وسلم مسئله البیت استاد و پدر و مادر را
بنام خواندن مکروه است و منجر بطعن و همچنین است نام شوهر و زن حکایت در دوره
تمسک شافعی است ره لجواز التلقین عند السوال بدانکه ابراهیم در هژده ماهگی
درخانه گزاره فوت شده و نابالغان را سوال مثل بالغان هست قول است
و بهر حال ناجی اند کما مر پس معامله بخشش فرشتگان بآن چنین مگر زند
ست فی حال شان چون حال بلغه باشد بسوال گویند که بیش از سلطنت
زجر عان فرشته می آیند و میگویند که نویس الخیه گروه سوال عنه عاجز شود

که قلم و دوات و کاغذ کو که دستش آی خام خامه انگشت نیست و محبره دهن تو
و قرطاس پاره کفن شتاباس پس فوت مانده نوشته خام نموده خاتم نا حق
در حلقش علق کرده چون طائر طیران نماند قبل قبل از سوال مستعد شده نیست
جواب مطلبید ازین جنس که ای بنده هر گناه که کردی از نظر مردم پوشیده
کاهی از شرمساری خجالت بر تو آسان نماند و برای سوال دو فرشته
می آیند که یکی را منکر می نامند و دیگری را نکیر و صورت آنها مطابق معنی نیست
اگر نیک است بوجه احسن می نمایند و الا مهیب و سهمناک ترش روی پیدا
شود و از نیست عمود آتشین در دست بعضی گفته اند که بجهت اهل ایمان بشیر و مبشر
و برای اهل خذلان منکر و نکیر است و مؤید این معنی نوبت بهر صورت گفته
اند آنچه گفته اند چنانچه ارواح است بجنبان فرشتگان و مرده را برانگیزانند
و لاش می نشینند چنانکه در اوقات حیات بطوع و رغبت نشسته میشود
و سوال میکنند و در ادخال روح در بدن اختلاف است نزد امام المسلمین
قدوه اعظم مجتهدین امام اعظم رضی الله تعالی عنه بالکرم ادخال الروح فی
حق مضمون چنین است داخل کردن روح در بدن در قبر حق است اما
باز فرموده اند که کیفیت این معلوم نیست که چگونه دخول روح در تن میشود

ا ما از نه

ای از نص و حدیث و قول متقین ثابت نشده باشد فقیه کوفه و دین الله ثابت
نعمان بن ثابت در چند مسائل لا ادری فرموده اند در ماخذ فقه و در روئیت
ملائکه و جنه و در دخول جنه جنه و تسمیه انبیای غیر البالغین و حشر کیفیت و در معامله
غیر بالغین در آخرت و ختنی که جریان بول از دو طرف دارد و بعضی از حسب
و فرج برابر علامات دیگر اناث و ذکور و ختنه مبنی علی النهج المسنون
که چند ساله باید و تعیین دهر غیر معروف نام بر دهر چه که بعث رسول
چنانچه کوهستانیان و نحوه و لذلک لا ادری نصف العلم فرموده اند
گفته اند فرشتگان و جنیان را اهم دیدار است و هم بهشت و در بهشت
که جنی کافر معذب باشند بنار باتفاق و مسلم مثاب بود به بهشت چنانکه
نزد صاحبین و امام در کیفیت ثواب ایشان توقف کرده و در تمهید گفته
که نزد امام جنی را نجات باشد نه ثواب و اصح آن است که او را اکل و
شرب نباشد لیکن نفع کند بنظر و شم و جماع چون دنیا و برا اصح جماع
کنند با اهل خود نه با اهل بهشت اما ملائکه از بهشت ممنوع نمیشوند و اکنون نیز در
می آیند باذن حق تعالی لیکن رحمت نمیگردد غیر از نظر و کیفیت فرشتگان را
پرسش نیست چنانچه گذشت و غیر بالغین ناجی اند هم در بهشت اند

که اطفال مؤمنان مؤمن اند در دنیا و آخرت و از اهل بهشت اند اما اطفال
کفار اینجا به تبع ابوین حکم بکفر کرده نشود و آنجا بقول سنت و جماعت معذب
نباشند و بقولی خادم بهشتیان باشند و بقولی از اصحاب یمین و امام
و امام توقف کرده و امام محمد گفته من میدانم که خدا تعالی هیچ کس را بغیر گناه عذاب
نکند و در اصح حکم کرده نشود بکفر ایشان قبل از بلوغ و همچنین اطفال جن که امر
و خنثی اول از هر طرف که شاشد همان حکم دارد و اگر بجنبت از فرج مرد است
مرد است و اگر از فرج زن است زن است و ختنه مستحب از هفت
تا ده سال است و در مجموعه خانی است تا دوازده ساله و فتوی بر آنست
این سنت موکده است اما کودکی که حشفه او ظاهر باشد و جلد او ممکن نبود
مگر بشدت او را ختنه نکنند همچنین پیری را که مسلمان شود و تاب آن ندارد
و پیغمبران همه مختون تولد شده اند مگر ابراهیم خلیل الله که او را ختنه کرده شد
بقدوم قدام تا سنت او شود و مستحب است روز دوشنبه بعد از زوال و روز
یکشنبه مکروه بر همه و صبیه را ختنه مکرمت است و این مروج عرب است
برای لذت و تزویج کردن صبی چون شانزده ساله شود و این از تحفه خانیه است
در بیان حقوق و در هر ایام شش ماه است و الله در بالا تمام عمر است

بالاجماع

بالاجماع و ثمره این مسئله وقتی است که مثلا گفت فقد صمت و تم علا ما ام
وقد صمت الدهر تمام ایام و در اول و در اول صیام است شده و نزد آن هر دو اول
شش ماه روزه دارد و در تاید تمام عمر بالاتفاق و در حین و در حین حیات
آنحضرت میان اصحاب کبار اختلاف شده با آنکه صحابی انصاری سوگند کرده که
لا اکلمک فلانا حینا باز اراده تکلم کرد از صدیق بصر رسید که من تا حین حلف کلمته
بفلان کرده ام حین چند مدت باشد فرمود تمام عمر از حضرت عمر رسید
گفت چهل سال از حضرت عثمان رسید گفت شش ماه از حضرت علی رسید
گفت همان ساعت متعجب شده رجوع بحضرت عرض کرد و ماجرای حضرات
عرض کرد فرمود هر چهار یار بیار آورد از صدیق پرسید که حین تمام عمر گفتی
بکدام دلیل التماس نمود که از قرآن و لتعلمن نبأه بعد حین که حین در اینجا
بمعنی موت است از فاروق پرسید که حین بکدام حجت چهل سال گفتی گفت
از قرآن هل اتی علی الانسان حین من الدهر انسان مراد از حضرت آدم علیه
حین چهل سال که قالب ایشان چهل سال در طائف مانده از ذی النورین پرسید
که حین شش ماه بکدام تمسک گفتی گفت از قرآن تؤتی اکلها کل حین تعنی
نخل در هر شش ماه بار آورد در سال دو بار پس حین شش ماه است از اسد اسد

پرسید که چون همان ساعت بحجره شد کفنی گفت از آن جهت غسل کنند و دفن
تقصیر آن حضرت فرمود اختلاف امتی رحمة و لا تجتمع امتی علی الضلالة
و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم کذا فی النافع یعنی اختلاف امت
من رحمت است جمع نشود امت من بر گمراهی اصحاب من ستارگانند هر کدام
که اقتدا کنید هدایت یابید منشای اول اختلاف همین مسئله است
و اختیار با جمع شافعیه است و کوهستانیان معقول اند اما شخصی که نه
فرج ذکر دارد و نه انثی بول کند از ناف و غایط از مقعد و علامات
رجال و نساء ندارد پس درین صورت صاحبین هم ساکت اند چون امام
و این را حکم خنثی مشکل است بالاجماع و لیکن بعضی تاویل کرده اند
چون جان از قالب روان میشود اول از طرف پا میکرد و نهایت
حالت نزع اول قدم سرد میشود بعد رفته رفته در سر می آید و در
سرخانه ایست که در و جان را بند میکنند و در پیش را سند و دسار بند
و هر گاه مردم او را در تن مینمایند در وقت سوال او را در را وا میکنند و جان
در سائر بدن سیار میکرود و چون سوال و جواب شد آن را از جسد
بر می آید و باعتقاد درین دخول روح در جسد جنابشد و لیکن میت را

درین

ودرین هنگام روح چون آینه معاینه میکنند و شعاع روح در کالبد اثر
میکند پس سوال و جواب میشود و نزد بعضی روح در کفن بماند این المنت
پس از روایت اولی مفهوم شد که در دنیا جان و تن می باشد فاما محجوب
فانچه عقل محو است و در گور سیلای جان را بر می آرند چنانچه از آینه و تافته معلوم
که جان همین جا مفارقت میکند سوال منکر و نکیر این است من ربک و من
نبیک و ما دینک ای پروردگار تو کیست و پیغمبر تو کدام و کیش تو چیست پس اگر
مومن باشد جواب باصواب گوید ربی الله وحده و نبی محمد و دینی الاسلام
و دینی الاسلام یعنی خدای من واحد است و رسول من محمد است و رسالة
حق است و دین من اسلام است و در مشکوت شریف است که آنحضرت را
در گور بصورت موهومه سوال میکنند که این شخص کیست و در جای دیگر در وقت
نزع نیز آمده این هر دو مرجح است بقول شرح مشکوت از این ورا
کذا فی الانوار گویند که دو فرشته از طرف مغرب آیند و جان بنده را
پیش از سوال جواب سوال یاد داده میروند و از تعلیم انها قادر جواب
میشود پس او را بگویند نم کنومة العروس یعنی بخواب تو مانند خواب
عروس که در شب اول کدخدائی بخسپند مستور باشد که در خلوتکده خانه

فارسی طرزخوان خطور میکند که ظاهر امراد از ناطوره عروس که بر مرد و زن
هم اطلاق دارد و درین محل هر دو مراد است نه زن فقط و پس معنی نکو ازا
نوبت شب کو ربلیته العروس بیت سعدی راست بیت عروسی بود نوبت ماتمش
که بر قول ایمان بود خاتمش و در حدیث است که چون بشارت مغفرت یابد
التجا کند رجوع باهل خود نماید بشارت ایشان بمغفرت خود ملائکه گویند نم
نومة العروس چنانچه قول حبیب نجار که از حضرت عیسی بطرف یهود رفته
بود و آنها شهید کردندش بعد دخول بهشت گفته کاشکی قوم من از حال
من مطلع شدی در شهادت من محزون نگشتی قوله تعالی قیل ادخل الجنة
قال یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین گفتند مرا که ای حبیب ربی ۱۲
در آی در بهشت در آمد گفت کاشکی قوم من دانا شوند بآنچه بیامرزید
مرا پروردگار من و گردانید مرا از نواختگان باکرام کما فی التفسیر اینی از
مخبر صادق مطلع گشتیم والآیة کس نیامد ازان جهان که پرسیم ازو که احوال
مسافران عالم چون شد کل غائب یؤب وغائب الموت لا یؤب
گویند که اخفش که با علم نحو است چون عمر صرف کرد و در ترکیب بتعلیم خورد
و دانشمندان برسید که حتی زنگ بنطق رنگین گفت من موصوفه است

یا موصوله

یا موصوله طائفه از ورک معانی کلام آن فقاهت پیشه حدیث نتوانستند زد
بر آنها قافیه تنگ شد تفسیر این مقدمه حکمت میشی عالم جمیع علوم عرض
الله تعالی ۱۲
نمود ندا آمد که زرکه دهید هست شد کان خاص چنین است و اگر عبادا
ای سر قدس سره الله تعالی ۱۲
با جید عید شکر مبرا جان زر اخفش بر جنبانید و جواب سوال با خطار زند
پس گر از آتشین مینر سند و میگویند ما ادریت یعنی نیافتی توحش رالبس
با نواع انواع عذاب گرفتار میشود کما فی الانواع بعض را دخول دوزخ
پیش از قیامت میشود چنانچه لوطی را که قبل از توبه مرده از قبر برده بیرون
اندازند چنانچه قصه غلام و خداوندش وقت خلافت حضرت عمر رضی الله عنه
مشهور است برین و همچنان حدیث حاتم که می آید و همچنین بعض را دخول
در جنت نیز آنکه کفره را همیشه تعذیب است مگر شب جمعه و جمعه و رمضان
کفره را همیشه تعذیب
المبارک و عاصیان را تا شب جمعه و چون شب آید ناجی است تا یوم
یا آدینه ۱۲
لا یجزی و در روز حق آنچه مشیت حق است حق است و اگر کسی در شب آدینه
یا رمضان از دار الفنا بدار البقا شتابد بشرط سلامت ایمان تا قیامت
خلاص و رهائی یابد فصل چون جهان را از جهان پردازند
و نشانهای قیامت یابند که ظهور حضرت مهدی و خروج دجال
نشانها قیامت یابند

ونزول حضرت عیسی علیه السلام و عروج دابه و قتول یاجوج و ماجوج و
غیره است و خروج دجال تا چهل روز است که از ان جمله روز اول یک سال
بوده و روز دوم یکماهه و سیوم یک هفته و باقی روزها بدستور خودها در صحیح
مسلم این حدیث روایت نموده و در آن است که صحابه پرسیدند که یا رسول
الله چون روزی همچو سالی باشد در آن روز کفایت نماید نمازهای یک روزه فرمود
کفایت نکنند بلکه نمازهای یک سال گزارده شود و همچنین مراتب نمازهای یکماهه و یک هفته
همین حکم دارد چنانچه در شهر بلغار که در اصل بن غار بوده وقت عشا نمی آید
بمجرد خواب مغرب طلوع میشود روایت اصح بر آنها است قضای عشا در شرح
قصیده گفته ترتیب اشراط قیامت بعد ازین خسف قمر است شب پس خسف
میان حرمین پس دجال پس عیسی پس دابه پس یاجوج و ماجوج پس
موت عیسی پس هدم کعبه پس طلوع آفتاب از مغرب پس دابه ثالث
پس رفع علم و قرآن پس بقای مردم دو سال ناگوینده توحید پس نفخه صور
در مدارک آورده که این سه بار باشد نزد جمهور یکبار از برای فزع و دیگر از بهر
اماتت و دیگر بار از برای احیا کذا فی البرهنه حکم شود اسرافیل را که نفخ صور کند
یکمرتبه تمام ذی روح متفرقه یکجا جمع شوند و نفخ ثانیه روی سوی

ترتیب اشراط قیامت

علام

عدم نهند صدای کوس لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بلند کنند مگر صفت
جز فنا نیست بامر باقی و آن عرش و کرسی و لوح و قلم و دوزخ و بهشت
و ارواح بندگان است کذا فی المسعودی بعد مرور چهل سال نوبت ثالث
در دمد بیک دم زدن تمام جانها بجایهای خودها باز گردد چنانچه مولوی جامی
قدس الله روحه السامی در عقاید منظوم مرقوم فرموده بیت چون شود نوبت
جهان آخر : وز قیامت نشانها ظاهر : نشود یافت هیچکس بجهان : کاحد آردش
بزبان : مر سرافیل را بدستور حق : نفخ که در دمد در صور : در دمد در قوالب
ابدان : یکی دم زدن هزاران جان : گرچه ابدان شود پراکنده : همچو آتش
بدم شود زنده : عجیب غریب نکته ایست که جان وقتی بر بادو است که بر پا
نباشد بعض گفته که تمام بدن آدمی ریخته خاک میگردد مگر عجب الذنب و برین
استخوان بندی ترکیب انسان است کذا فی العقاید اما این معنی مرجوح است
چه قادر قیوم تواناست بر آنکه احداث خلق نماید پس پیدایش همه از سر خواهد
شد کذا فی حاشیة العقاید بعد دخول ارواح از منازل اشباح بر آیند
بروایتی برهنه و بقولی با همین کفنها و کفنی پا کسوه که فی سبیل الله شهید شده
باشند پوشیده نماند که اگرچه بحسب روایت اولی حکم است علی العموم لکن

در قوالب

مُشتقی است حضرت مشتقی و حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه صلوات الاکرم
فی انواع العلوم و پس خروج از مغاره باشند تا چهل سال بی عقل و بی اکل و شرب
و ساکت متحیر بعد از آن بعرصات حاضر آیند و یکصد و بیست صف آرایند
و از جمله سه صف در میان خاص هشتاد از آنها امت افضل البشر و چهل
انبیای دیگر علی نبینا و علیهم تحیات فاطر الامم و طول هر صف چهل هزار
سال و عرض همین حال و هفت حلقه فرشتگان گرد ایشان باشند و حفظ ملائکت
جز ائل محیط ایشان گردد در تحفه خانی است مرویست از کعب رض که
در روز قیامت چون انبیا برخیزند با هر یکی از ایشان دو نور باشد و متابعان
ایشان را یک نور و آنحضرت عم را بعدد هر موی که مر او راست نوری باشد
و با هر یکی از متابعان او دو نور پس در امت رسول ما دو حرارت جمع شده
حرارت نور و حرارت خون پس در ترک حجامت خوف هلاک است پس مستحب
نباشد تقلیل حجامت و آنچه در افواه است که بعد از پنجاه سال تقلیل حجامت
مستحب است غلط است و این در غیر این امت است پس مستحب حجامت هر یکی را
ازین امت تمام عمر در هر ماه است حجامت نافع است از هر درد و در از تشنگی
اشفی و در پیری مضر و حجامت در سر شفا است از هفت چیز جنون و خوره

است نافع است

ورص

و برص و نعاس و درد دندان و تاریکی چشم و درد سر میان کتفین نافع است
نه در قفا که ازین نسیان خیزد و نه در شدت گرمی و سردی و بهترین زمانها ربیع و نصف
آخر است در اول ماه و محاق مکروه است بهترین اوقات هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم است
روز دوشنبه و پنجشنبه و یکشنبه و فی الحدیث الحجامة یوم الاحد شفاء و نه روز
شنبه و چهارشنبه و در سه شنبه دو قول است مستحب است قبل از حجامت یک دو روز
نزدیکی نکنند نه بعد از آن و در آن روز غسل نیز و نیک عطر کنند و اگر تخمه باشد بعد خوردن
و بعد آن غسل نکنند و نمک نخورد که خوف دمل و گر است سرکه و مرقه و شیر و ماهی
و آب کم نوشند و از مانند شیر و حقرات احتراز کنند و نامهای اهل بیران شود
که از ایشان را بدست راست دهند و کوران بحجب که از پس پشت را آیند بعضی
همه مومنان را بدست راست دهند و کافران را بحجب کافرانی را که منکر انبیا اند
بدست چپ فقط و کفره را که منکر قیامت اند بدست چپ که از پس پشت را آیند
تفسیر بحر مواج و هر کدام را بنام مادر امتیاز بخشند بجای لغت مادری را بالکم
شفقت پدری است که جای منی مادر سینه که محل معرفت و محبت است
و مکان منی پدر صلب که بعید است از موقع و داد ازین است حق مادری زیاده است
از پدری و دیگر آنکه ولد و والده بنا بر تربیت و در ولادت والد اشتباه شاید که

نامهای اهل بیران شود

و داد بمعنی محبت

در مشغول بیستم

از شبهه

از پسر مادر بچه ... است

ازو نا سزند بسبب کلمهٔ کفر وغیره و دیگر حضرت عیسی روح الله علیه السلام
مادر برخیزد و دیگران را حمل کردند از آن بعد وزن افعال میزان هر فرد را و دوا
فرد فردا از نظر محاسب الافراد جل جلاله و عم نواله بگذرانند و بروانی بکتابت
از سوال و جواب ساعت برهند هر که را در بیدٔ حسنات فراوان شادی بیکران
و آن کس را که بیدٔ عصیان بسیار خسران بشمار و در موزون شدن قول است
بقولی صحائف را وزن کنند و بقولی اعمال را اجسام نورانی و ظلمانی کنند
و در تمهید کسترده بند را با اعمال وزن کنند یعنی کاغذ و اعمال هر دو موزون شوند
فتاوی برهنه قول آخر موزون است و میزان بقول اکثر یکی است بیت
میکائیل که شاهین و لسان و کفتان یکی از نور و دیگر از ظلمت و عرض
هر یکه چون عرض آسمان کافیه هرگاه که ازین عقبهای جانکاه فارغ شوند بر پل
بگذرند که بر دوزخ جهنم بکشند پلی که است از تیغ تیزتر و از موی باریکتر
ممدود بر دوزخ یکی غایت او زمین و دیگر بهشت و هر یکی از و بجانب بهشت
بتفاوت عمل گذرند چون ساعت و برق و باد و جراد و رکاب و پیاده
و زنکلم و بسیاری بدوزخ افکنده شوند برهنه و مسیرت این پل هزار
سال است ده هزار سال ارتفاع و ده هزار نشیب و ده هزار برابری

بلک

بلک هرکه کافر بود چو نهد پای قعر دوزخ بود مراورا جای مومنان را
زحق رسد تائید لیک بر قدر قدرت توحید هرکه را بر طریقت نوی
خود نبود راست غیر راست روی دوزخ از نور او کند پرهیز بگذرد
همچو برق خاطف تیز یا مرغ پران و باد وزان یا چیزی دیگر فروان ازان
و آنکه ضعفی بود در ایمانش نبود زان گذشتن آسانش بلکه در رنج آن گذر که
باشد او را بقدر ضعف درنک لیک باید خلاص آخر کار زکر بیند مشقت بسیار
و لذلک گذشتگان بر بیع رفته اند که آنچه در آن جهان است نمونه
آن جهان درین جهان عیان عقد است پل صراط و درین رباط طریق احمدی و صراط
محمدی است هرکه برین جسر روان عبور پل آن دریا بر آن آسان و روحانی
پنجاه هزار سال است او گلیم البصراف سواو یب که قرآن دال است
بعض را اول است و بعض را ثانیا و بعض را ثالث محجوب در جای چنانکه
گفته اند که جنیدی بعد از عبور پل صراط و دخول جنت خواهند پرسید که بعد از
ماندیم حکم شود که آن سبزی که در راه سیاهی سیدالعالمان بود
تا اگر چه حشر هر جا نور است اما بعد عدل زیاده نکند مگر تا قبل از تلاش
بفضل خاک کردند مگر جنیدی مثل سگ اصحاب کهف و مور سلیمان

بعد گذشتن پل صراط

حشر هر جا نور است

منسوب نام و ناقهٔ صالح و نحوه کفت بقاتل عاده حیوان داخل جنت است

ناقهٔ صالح و عجل ابراهیم و کبش اسماعیل و بقرهٔ موسی و حوت یونس و حمار عزیر

و نملهٔ سلیمان و هدهد بلقیس و ناقهٔ محمد علیه السلام و کلب اصحاب کهف و مقصود

خواهد کرد او سبحانه بصورت کبش و داخل خواهد ساخت او را در بهشت تم قوله

بعضی گفته اند که پوست بلعم باعور بسگ مزبور پوشانده داخل جنت خواهند

نمود و جرم سگ او را پوشانیده داخل جهنم نمایند نعوذ بالله من غضب الله

اصحاب کهف هفت تن بودند اسامی ایشان این است تملیخا مکسلمینا

مرنوش برنوش مسلمینا شادنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم

کلب قطمیر در زاد المسیر آورده که هر کلب سرخ بود و پشتش سیاه و دمش

ابلق و نامش قطمیر یا قطعیر یا قمطور یا حمران یا ریان یا طهیا و این سگ

سگ شبان مزبور بود که همراه دقیانوس که در زمان تسخیر ممالک بشهر

افسوس رسیده تکلیف پرستش بتان معبود خود کرد هر که قبول کرد رست

و هر که عدول کرد کشت شش جوان خورد سال قبول نکرد و بسبب صبا جلدی

در قتل شان نکرد که در خودها فکر و خوف کرده امتثال خواهند نمود هر یک

از خانهٔ پدر خود قدری مال بجهت زاد و راحله برداشته روی بکوه بنا نهادند

اصحاب کهف

امتثال

که از حوالی شهر مزبور بود آورده بودند در راه شبان و سگ همراه آن کوران مرافقت کردند

هر چند سگ را منع میکردند دنباله نگذاشت چون بکوه مذکور رسیدند شبان گفت

درین کوه غاری است که پناه میتوان گرفت بغار رفته خوابیدند نام

آن غار حیرم است و مراد از کهف همین غار است کذا فی تفسیر الحسینی و در

برهنه است حکیم ترمذی حدیثی روایت کرده که مگر ملک الموت که او را حشر نباشد

و همچنین بهائم را بقولی و بقولی اینها را نیز زنده کنند و ملائکه بلا حساب در

بهشت و آنچه خطاب و عتاب است بفرقهٔ انس و جن مسلمین است پس بعضی

کافران بجهنم مخلود همان ساعت که گوشت شان از آتش خواهد سوخت آخر

روئید و میده خواهد شد روی و جامه زبان شان سیاه و طعام شان زقوم و شراب

ماء حمیم که غالی باشد در بطون و در برهنه است نام خازن دوزخ مالک است

و در آنها است عذاب گوناگون چون زقوم و حیات و عقارب و سلاسل و

اغلال و انکال و بعضها در اعراف و مؤمنان بهشت بعد غسل از حوض کوثر

که بیرون بهشت است علی الصحیح که آن حضرت از مقام محمود که مقام شفاعت است

تشریف فرموده مؤمنین را امر بغسل در آن خواهند فرمود تا عصیان و ذنبها از

دل شان فراموش گردد که بهشت جای غم نیست و سوای این هم

ملک الموت را حشر نباشد

ماء حمیم

اندر دوزخ عذاب

باد خواهد ماند در مناقب به مکشف ساخته ابو جعفر اشتهر وشی گفته
که چون حق تعالی بهشتیان را بیامرزد و تطهیر ظاهر و باطن ایشان کنند چنانچه
گناه باقی نماند حق تعالی شراب در قدح مختوم بهر یکی فرستند و قدح بهوا ۱۲ انعام
ببرد و در او نوشته این هدیه رب الرحیم بسوی ولی کریم چون بنوشد
همه گناهان را فراموش کند و هذا معنی قوله تعالی وسقیهم ربهم شرابا
طهورا کما فی المختصر این معنی اهل ظاهر است و نزد اهل معنی آنکه دو معنی ۱۲ از اهل باطن ۱۲
ستان شراب محبت خود را بر و کار ایشان شراب پاک معرفت جوشش را
و از این تا قیامت سرشار اند فقرا قبل از اغنیا پانصد سال به بهشت رسند یعنی
انهار ابراهی خواهند برد که پانصد سال پیش از ایشان بجنت رسند و ایشان را راه
بعید برند که پانصد سال پس انها رسند نه مراد توقف ایشانست از انها
که این ناجوازست بهشت هشت است دار جلال و دار القرار و دار السلام
و جنة العدن و جنة الماوی و جنة الخلد و جنة الفردوس و جنة النعیم هشت است
جنت عدن و جنت نعیم مقربان را که طالب حق اند و جنة الفردوس
و جنة الماوی اصحاب یمین را که طالب جنت اند این در برهنه است و در
سراج القلوب است که ارم بهشت شداد عاد سوای این هشت است که مومنان

آن

آن را غارت خواهند کرد و در نیمه دوم شرفنامه معروف بسکندر نامه است
که سکندر در ارم رفت و همان طور دید که بود جواهر اشجار بر درختان همچنان
در نسخ هفت بهشت بر قرار از عزت چیزی نگرفت و دوزخ هفت است لظی برای ترسایان
و حطمه بجهت یهود و سعیر برای عبده نجوم و سقر بواسطه گبران و هاویه برای
منافقان و جحیم مشرکان را و هذه هی ابواب جهنم برای عصات بالفعل هشت
بالای آسمان چهارم اند و دوزخها تحت الثری و در قیامت برابر خواهند آمد
و اهل بهشت روی سفید بوند و اهل نار روسیاه پس وجه روی دو وجه
خواهد بود و تاکید کر شناسا باشند و ضیافت کنند و اول دعوت او
سبحانه ماهی زمین است بعد از ان هرچه در خواهش کنند خود بخود در دهن ایند
بهر حال قائم و قاعد و نائم فرغ برایان باز زنده بران شود پس تناول در روایت
است که از کفار سابقه نوشیروان بحکم عدل که آنحضرت عادل علم بعدل
تعریفش فرموده انا ولدت فی زمن الملک العادل یعنی متولد شدم من
در زمان بادشاه عادل و حاتم طائی بموجب سخاوت که آن نبی کریم
بسخاوت بیان رأیت فی النار تابوتا من النار فیه شاب نایم و کل الله که
ملکین فی ایدیهما مروحان حتی لا یؤذیه حرها و بردها فقلت یا جبرائیل من

از گرمی ۱۲ از سردی ۱۲ پیدا از دو بادکش ۱۲ از دو فرشته ۱۲

بهذا الشخص قال هو الحاتم الطائی دخل النار بکفره بقی سالما لسخاوته
یعنی دیدم من در دوزخ تابوت از دوزخ که در آن جوان خوابیده است
وکیل کرد خدای برای او دو فرشته که در دست آنها دو بادکش است
تا آزار نرساند گرمی دوزخ و سردی آن پس گفتم ای جبرائیل کیست
این شخص گفت آن حاتم طائی است داخل شد آتش را برای کفر خود
و باقی مانده سلامت بواسطهٔ سخای خود داخل اعراف خواهند
شد و بعض عاصیان را هم اعراف گفته اند چنانکه متساوی الحسنات
والسیئات و آنکه بی استرضای والدین دو درست خواندن روز
وفوت کرده با بغیر اذن در غزا رود و بمیرد لیکن بعد مکافات نجات خواهند
یافت و در فقه اکبر گفته قصاص در میان خصوم بحسنات روز قیامت حق است
و اگر نباشد طرح سیئات بر ایشان حق است گویند که پیغمبر علیه السلام در شب
مزدلفه دعا کرد بمغفرت امت جبرائیل علیه السلام آمد و گفت پرو
سلام میرساند و میفرماید که بخشیدم همه را مگر مظالم باز بعد از فجر دعا کرد
بمبالغهٔ بسیار حکم آمد که این نیز بخشیدم پیغمبر علیه السلام تبسم کرد و پرسیدند
فرمود که دیدم شیطان گریخت و خاک بر سر کرد پس بلال رضی الله عنه

و در میان خصوم بحسنات قیامت حق است

فرمود

فرمودند که ندا کنند که حق تعالی از همه درگذشت کذا فی الحمیدی اول
از مظالم که مذکور شد کنایت است از کسی که حقوق عباد بر ذمهٔ دارد
گویند که چون حضرت علیه السلام بعفو مظالم مبالغهٔ بسیار نمود غفار
سبحانه فرمود که آنچه حق من بود معاف فرمودم و حق غیر را چگونه
محو سازم او علیه السلام التماس کرد که تو قادری بر صلح او حکم آمد
که این نیز بخشیدم در صحت این دو توجیه است یکی آنکه مالک جمیع
املاک فی الحقیقه اوست و ما هم مالک او و یا مقلب القلوب است
در بال عباد عفو مخطور خواهد فرمود که گویند ملاک حقوق را بنعمتی بنعمتی
مشغول و مبتلا خواهد فرمود که اصلا از حقوق خود ها ذکر نخواهند شد
همچنین مذکور است در کتب در محرمات بر اینها است گویند که حق تعالی
بمقابلهٔ آنها در عرصات قصری بلند بیافریند و صاحب حق را مخیر سازد
وی قصر را استیفا اختیار کند و اهل جنت جرد و مرد اند بی تفاوت
یک سر موی مگر موی سر و مژه ها و ابرو و محاسن حضرت آدم و خضر
باتفاق مردم است بعض گفته اند که تمام اولو العزم را نیز در فرهنگ
بوستان است اولو العزم پنج پیغمبرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی

اهل جنت بی تفاوت

و محمد علیه و علیهم السلام اینجا عزم بمعنی ثبات و سکون نه بمعنی قصد یعنی
بر انبیای امت ثبات و سکون ورزیده اند کذا فی التفسیر الحسینی
و بطور بعضی آدم هم و عمر هر آدم سی ساله و قد آدم چون قد آدم که طول شصت گز
و عرض هفت گز باشد و قیل قامت آدم شصت گز بود و بدن هر کس
از رو و دست و پا و غیر اعضای آنکس و غیر کس چون آئینه معاینه
گردد کما قال الانواع و غیره و وقت جنت چون وقت صبح است
در آنجا نه شب و نه روز از آواز درها منیار همه قوت است و نه غایط است
و شاشه و نه برودت و حرارت و نه خواب و غفلت و نه موت و
فوت و نه جنابت و خباثت و نه درد و زحمت و نه منی و مذی و نه حیض
جنین جنین است در انواع و غیر این مرد را مرد انگیخته شود و زن را
زن و خنثی شکل معلوم خدا تعالی مبعوث خواهد شد اگر بر شکل است
بر تعلیم او تعلم آسان و سقوط محشور است اگر جان بهو لا در آمده باشد
و زنان یکی عطا خواهند گشت که در مقعد او جان بجان بخشی سیری دهد
کو که هر دو هشتره اعیان باشند که انجا جایز است و باقیه مختار خواهند
گردید هر که را تمنا کنند قبل برای آنها حور زنید و باشند معصومان

کفار

کفار نابالغان خدمه و غلمان اهل جنان و تسانه طوبی بر خانه همه مومنان
و اصل در دو نخانه آن حضرت بود و در بهشت از انگبینها شد و انهار
چهار بود چشمه سلسبیل و چشمه رحیق و چشمه تسنیم و چشمه کافور این از
مجموع است و فاکهه بود مما یتخیرون و لحم طیر باشد مما یشتهون و حور عین
بود کامثال اللؤلؤ المکنون و هر مومن را اقل مرتبه هفتاد حور عطا شد
و زن مومنه مومن متبوع اینها باشد و مطبوع از بیان و با جماع
بود و اعلام را مسح نه و آرزو زفاف لذت انزال بی انزال خواهد شد
ازین تولد و تناسل نه و قصور باشد بی قصور و کمتر کوشک هفتاد جنت
از و بنا و خشتی از زر و خشتی از نقره و گل از زعفران و بعض گل
از یک در بود و در هر گل باشد اللهم ارزقنا ارزنجه و سندس و استبرق
و حلی ذهب و فضه از اساور و غیره رجال هم بوشند هذا فی القرآن
در بر هر نام بواب او رضوان است و در نهایت حور و قصور و غلمان
و ولدان و حلل و ظلل و انهار و اشجار و اطعمه و اشربه و فواکه و ضیافات
ختم کلامه در ترتیب آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند
و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود بهمان بهشت باشند

که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است کذا فی التفسیر الحسینی و ازین تفسیر مفهوم میشود
که غلمان و ولدان هر دو کودکان اند آفریده خدا تعالی برای خدمت بهشتیان
و فرق ظاهر نمود لیکن از فرهنگ اخلاق معلوم شد که غلمان بالکسر جمع غلام و
غلام کودک که خطش دمیده باشد و ولدان بالکسر کودکان و بندگان جمع ولید
از انجا که خدمت صغار پسندتر است از کبار آفریده اکثر غلمان و ولدان را
بنابر خدمت آفریده کما فی التفسیر و از ترتیب مزبور فرق میان هر دو حکم
غلمان اولاد کفار و ولدان آفریده شد و هر بهشتی را در هر ده انگشت
انگشتری بود در اول نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله در دوم
ادخلوا بسلام آمنین در سوم تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون
در چهارم رفعت عنکم الاحزان و الهموم در پنجم آتیناک الخلد و در ششم
زوجناکم حور العین در هفتم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم و تلذ الاعین و
انتم فیها خالدون در هشتم رفقتم النبیین و الصدیقین در نهم صرتم شبابا
ما لا تهرمون در دهم سکنتم تودوا الجیران هذه العجوبة فی العجوبة زبان
اهل جنان عربیة حجازی و فارسی دری بود و علیه الفتوی کما فی الخان
فی بیان التکبیر گفته اند که ملائکه آسمان چهارم بهشت دری تکلم میکنند و

هزار باب علم را آنند که بهشت زآسمان چهارم است برین تقدیر که زبان
اهل بهشت دری باشد و زبان زبانیان پشتو خواهد بود بالترکی کذا فی
بها انگیری و غیره احوال روز حساب عجایب است با احوال رجال جمال جبال
بوده باین قدر بسنده ساخته تا این مختصر بعقاید مطول نگردد و کتب ثبته (?)
شکل مشکل دین را آسان سازد و چشم را نور و بدار بیدار کرد اند

فصل

رویت خدا تعالی جایز است بعقل و واجب است بنقل بعد
از دخول در بهشت و در رویت ملک و جن اختلاف کرده اند لیکن صحیح
هر که در بهشت در آید ببیند آدمی باشد یا فرشته یا جن برهنه رویت اهل جنت
بعد در آمدن در جنت باهمین چشمان است اما براه المؤمنین بغیر کیف
و ادراک و ضرب من مثال و آرزو دیدن مدت مدید و عهد بعید مغشوش
گردند و ناسی النعم نعیم در شرح قصیده گفته که این متفاوت باشد بحسب اعمال
پس حاصل شود دیده فی جهت و بی کیف هر سال و هر ماهی و هر هفته
و هر ساعتی و هر باری که محظور شود و تحصیل الدوام رزقنا الله بفضله و کرمه
کذا فی فتاوی برهنه و در ملائکه و جنه اختلاف است کامر و در دیدن
دیدار مختار رواد در دین وار نامدار اختلاف مجتهدان اوروار است و

از حق تعالی ۱۲

و صاحب اخبار الاخیار اخبار نموده   موسی رحمه رفت بیک بر توصفات
تو عین ذات می نگری در تجلی   آما درین عالم ناسوت الا حوط السکوت
و عدم رویت کلیم باتفاق است لقوله سبحانه قال لن ترانی و ازین است که
معتزله علیه اللعنة منکر دیدار گردیده اند که لن برای نفی تابید گویند و نزد ما
بجهت نفی تاکید پس دعوی دیدار مدعیان عیان باآیه کریمه من کان فی
هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی باطل بکمان لانه لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و رویا الصالحة صحیح است که خبر اکثر بالصالحة من الرجل الصالح
جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة صریح است معنیش دیدن نیک از
مرد نیک یک جزو است از چهل و شش اجزای نبوت بنظر آنکه اتمام قرآن
در بیست و سه سال است بمختار اول اقرا و آخر الیوم اکملت لکم دینکم
الآیه نازل شده و بعد نزول اقرا شش ماه وحی نیامده و آنحضرت عم
عمل بر رویا فرموده ازین معنی شش ماه را جزء قرار داده اند پس در بیست و سه سال
چهل و شش اجزا میباشد چنانچه در صلوت مسعودی و خلاصه رقم پذیر جامع
فقه شامه فرموده که امام اعظم پیشوای عالم حضرت نعمان علیه الرضوان
بدیدار حضرت سبحان بعد اسمائی آن بین مقام در مقام مکرم گردیده بکبار

رسید که خلاص امت بچه سبب خواهد بود مرا معلوم گردان فرمود که این
فرمود که این دعا هر روز بخوانند آمرزیده شوند و دعا این است بسم الله
الرحمن الرحیم سبحان الله الابدی الازلی الازل سبحان الله الابدی الابد
سبحان الله الواحد الاحد سبحان الله الفرد الصمد سبحان الله
الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها سبحان الله الذی لم یتخذ صاحبة
و لا ولدا سبحان الله الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و حضرت
امام محمد ربانی شیبانی که تلمیذ رشید ایشان است صد مرتبه تمام نموده
القران ام — و هر باری را سوال کرده الهی بای شیء تقربت الیک قال بتلاوت
باز سوال کرد با معنی یا بی معنی فرمود با معنی خواه بی معنی باز پرسید که یا
یا ناظره فرمود خواه ناظره از خواب اما این معلوم شد که دیدن او
سبحانه در خواب روا بود و نیز زرکه او تعالی را بخواب مشرف شد
بکیفیته — عرض کرد که ترا در دنیا کجا یابم فرمود در فقه امام اعظم اما رویت الله
در دنیا که از کما و کیفا منزه است و نکس کس یکسان را در خواب دیدند
بخدمت آنحضرت ظاهر نمودند هر دو را پرسید که چگونه چگونه بیان
کرد دوم نتوانست گفت فرمود که این دیده و آن نه سبحان ربک

رب العزة عما یصفون و بعضی فتوی داده اند رویة الله هم حالت

وجائز نه اما دیدن دیدار مختار دادار صلی الله علیه و سلم بعد واقع امر تحقق

واقع است نیز منکر آن مبتدع قال علیه السلام من رآنی فی المنام فقد

رآنی یعنی هر که دید مرا در خواب پس تحقیق دید مرا در شرع است کسی که

اراده کند دیدن جمال با کمال نبوت را در منام پس باید که تکثیر صلوات

کند و بخواند این اللهم رب البلدة الحرام و الشهر الحرام و الحل و الحرام

والرکن والمقام اقرأ علی روح محمد منا السلام کرد و گفته اند که

علامات دیدن آنحضرت این است که سنت های او برافت کرد و خلاف

شرع نکند در رویت آن علیه السلام در یقظه حکایات بسیار است از

صالحین که رسیده است بحد تواتر و منکر این جاحد کرامت اولیاست

پس دیدن اولیا در بیداری نیز ممکن باشد و کذا دیدن صلحا و اولیا در

خواب امر حق است و مرا ... افاده و ارشاد است در آن یعنی

گاه گاهی نه هر صباحی این هم نه چون جنی که موت مکلف هستند و در شرح

مشارق است رویت انبیا علیهم السلام و ملائکه و شمس و قمر و نجوم

مضیئة و سحاب غیث حق است و متمثل نمیشود شیطان باحدی از ...

احتمال است که مراد از واجتهاد کمال مرتبه اجتهاد و اعتبار خطا و صواب

... در فتاوی برهنه است که امام بعد از اکمال علوم صوفیه شد و قصد

صوفیه شدن فرموده حضرت علیه السلام را شبی بخواب دید که میفرماید

ای ابا حنیفه ترا برای احیای سنت من پیدا کرده اند قصد عزلت مکن

چون دانست که کار لابدی نیست بدعوت خلق مشغول شد تا مذهب او

ظاهر شد پس اخذ مرشد اگر باشد مباح است بشرطی که باشد مرشد قادر بر حکم

طالب از ارتکاب افعال سیئه بفضل حق از مسافت بعیده هم اتباع

تو آمد کرد و طالب طالب حق است نه طالب دنیا والله حرام است مرشد را

اخذ خادم و خادم را طلب شد چنانچه این را حضرت معین الدین چشتی قدس

سره در رساله فرموده اند و بزرگان باستان که ارشاد و استرشاد بظهور

رسانیده اند همچنان بوده اند نه مثل مریدان و پیران این زمان که بمقال و فعل اند

معهذا این طایفه عام مشهود شده که با کورا حدی ... نمیشود پس ماکرا اخلاف مخالف

صواب چنانچه مسئله مقرری است و معهذا اکثر عوام که بدام عوام بمعیت ...

اعتقاد میکنند که این امر فرض است و امری را که فرض نباشد فرض قرار

دادن کفر است و حیله ها بر قرده گرفتن که ترده را هیچ تعلیم و تعلم نیست جز بخلاف

بیت
اگر پرده بکار آمدی ز شاهین پرده شکار آمدی دیگر کاملان
مکمل هر کدام را که دست میگیرند و ذمه خود میسازند مگر طالب کامل را
و دیگر نماز شام ضرب اقدام لازم وقت می انگارند و قال انکه ضرب الاقدام
بعد الصلوة کفر لانه احداث فی الدین کذا فی احکام الفتوی و فی
شرح منازل السالکین من اعتقد تحلیل ضرب الاقدام للشیخ الجیلانی
قدس سره فهو کافر علیه الاعتماد و فی شرح المشارق و من قال ضرب
الاقدام بعد المغرب علی زعم ان هذا زیارة فهو کافر و علیه الفتوی و فی تحقیق
الاحکام و قد قررنا مسألة ضرب الاقدام بعد صلوة المغرب نحو العراق کفر
فاعله و فاعله واقع فی جرمیة عظیمة و فی نافع المرشدین السالکین و المدارج القدر
بغراجه و ضرب الاقدام و متوجها الی الشمال او نحو العراق من انواع
الکفر لان هذه عبادة و العبادة بغیر الله فهو کفر و در محک الطالبین ضرب
الاقدام مکروه گفته یعنی تحریمی مخفی نماند که روافض توجه بعراق بجهت مشهد
مقدس رضویه دارند و قادریه بسوی بغداد پس قطع نظر از موانع کتب
اختراع روافض است و تشبه با ایشان پس تبعیت اهل اهوا و بدعت
اهل سنت را نباید و اختیار عبادتی که مجتهدان اجتهاد نکرده نشاید من تشبه بقوم فهو منهم
اختیار کردن

اقدام

یعنی قبر یعنی رفتنه بطرف عراق برای ... بغداد دارند

... دارند

...یه است همچنان ممکن نیست او را مثل تکویر شیخ تابع نبی علیه السلام
...بماند مرید محفوظ و لایق است عمل مرید بچیزی که ارشاد کند او را شیخ
...م و بعضی افزوده اند بر آن از عالم ملکوت مانند جنت و نار و عرش
...ی و لوح و قلم که مقدور شیطان نیست تمثل انبیا اما آنچه در رساله مرقوم
...لایق است عمل مرید بهر چه بر بیدار در خواب فرماید بجا آورد الا اوقع
...بق طریقه محمدی است اما از برای عمل غیر کتب شرعیه منظور نه که
...دنی است فرموده شد و اخفای خواب اولی است و منع
...آن پیش عوام الناس نشناس خفته دلان و معاندان و اکراراز
...خواص ابرار بیدار دلان باید که بحکم حدیث خاتم النبیین علیه السلام
...ین و الآخرین الفال علی ما جری و النوم علی ما عبر یعنی فال موافق
...ت که برآید از زبان و خواب واقع بر خیری است که تعبیر کرده شود
...ع از اعانت حق بخیر ختم گشته تم شد این نسخه بامداد و جواد منه المبدا

والله المعاد

تمت هذه النسخة المنخوتة من کالتحفة الحنفیه
من تصنیف فضیلت و کمالات ... ابو المنصور ...

حضرت میان صاحب میان محمد اشرف ادام بحسب وصیتش
سید الاولیاء و نقاب [illegible] شاه [illegible] محمد اشرف به دستخط فقیر
محمد اشرف تلمیذ آن و [illegible] حضرت میان [illegible] مغفور
بروز فیروز یکشنبه بوقت چاشت بتاریخ سعید
یازدهم شهر جمادی الثانی سنه ۲۹ محمد شاهی
مطابق سنه ۱۱۵۹ هجری مقدس
سمت تحریر یافت

م م م

م



لنا شفعاء [illegible] اطفی حر الوباء العاطمة المصطفی وخلفاء
[illegible] الحجة الحسنة [illegible] واصحابه [illegible] یا ولی الولایا
[illegible] بلایا [illegible] ادفع عنا القحط والوباء
بحق نبیک المصطفی

